

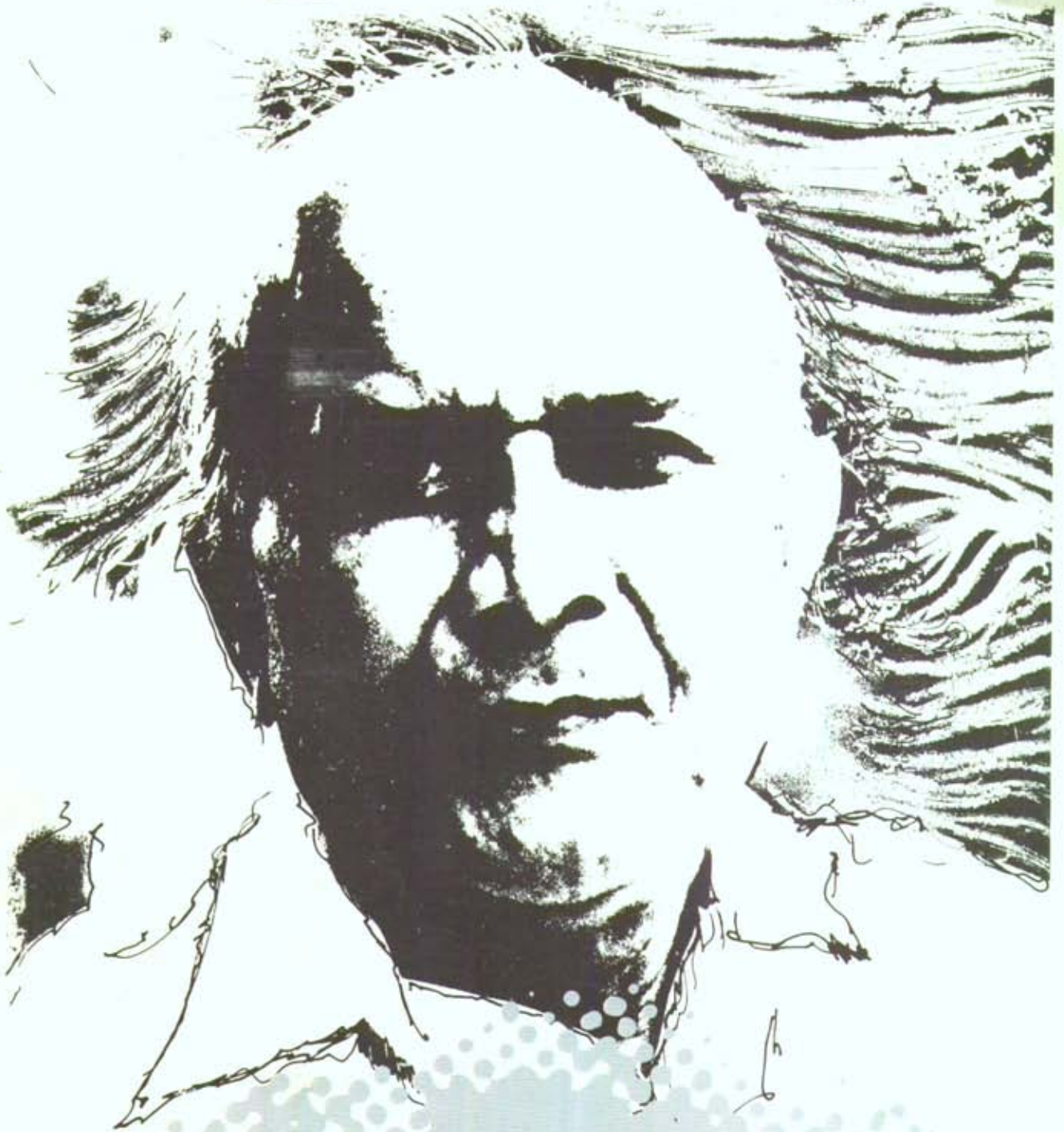
رشاد

امور ادب و فقه

● یادنامه استاد دکتر علام‌حسین یوسفی

بها: ۲۰۰ ریال

سال ششم - شماره ۲۶ - پاییز ۱۳۷۰





رشته آموزش ادب فارسی

نشریه گروه ادب فارسی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب
درسی، تلفن ۴ - ۸۳۹۲۶۱ (داخلی ۷۸)

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه ماه یکبار به منظور
اعتلای دانش دبیران و دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلمان
و سایر دانش پژوهان در این رشته منتشر می‌شود. جهت ارتقای
کیفی آن نظرات ارزنده خود را به صندوق پستی ۳۶۳ - ۱۵۸۵۵
ارسال فرمایید.

سردبیر: روح الله هادی
مدیر داخلی: نصرت الله محبی
مسئول هماهنگی و تولید: فتح الله فروغی
طراح و تنظیم صفحات: هادی

۳	● آخرین دپدار
۲	● عالمی متواضع...
۵	● یوسفی گنگشته،
۶	● استاد دکتر یوسفی، محقق نمونه...
۹	● اگر مرگ داد است، بیداد چیست
۱۱	● عبدالرحمن جامی و کتاب بهارستان
۱۵	● آزمون در پس پشت و...
۲۲	● بیهقی و کتاب تاریخ او
۲۶	● فرزانه‌ای در آغوش خاک
۳۰	● به یاد استاد...
۳۵	● بدرود با استادی پژوهنده
۴۱	● خاطراتی با استاد غلامحسین یوسفی
۴۳	● واژه‌های کردی در آثار جاویدان...
۴۶	● همنشین دل
۴۸	● داستان من و شعر
۴۹	● گنج زری بود در این خاکدان
۵۲	● در محضر استاد
۶۰	● آموزگار فضیلت
۶۶	● آخرین کلام

- رشد آموزش ادب فارسی در ویرایش مقالات آزاد است و در هر صورت آنها را برای نویسندگان بازبین نمی‌فرستد.
- غل مطالب بدون ذکر مأخذ مجاز نیست.
- شایسته است مقالات رسالی بیش از پانزده صفحه دست‌نویس نباشند.



آخرین دیدار

متون حماسی را پذیرفته‌اند. قرار اولین دیدار در منزل ایشان گذاشته شد و بالاخره آرزوی دیرین من تحقق یافت و من به دیدار دوست شناختم.

صبحگاه چهارشنبه‌ای در اسفندماه ۱۳۶۸ بود وقتی که در راه به روی ما گشودند و خود تا آستانه در به استقبال ما آمدند دیدم که رویا به واقعیت پیوسته و آنچه را که بارها به دعا از خدا خواسته‌ام، به دست آورده‌ام. از همان نخستین دیدار که با پرسیدن مشخصات ما آغاز شد در سراسر رفتار ایشان چیزی را دیدم که در کمتر کسی در روزگار می‌توان یافت. می‌دانید آنچه من یافتم چه بود؟ اعتدال، آری، استاد دکتر یوسفی اعتدال مجسم بود در همه چیز در سخن گفتن، در گوش دادن، در راه رفتن و در نشستن.

با آنکه بیماری عمق جانش را می‌آزرد با دقت گوش می‌داد و سنجیده و صریح پاسخ می‌گفت. از صمیم قلب به دانشجویان عشق می‌ورزید و از روی عقل بر سخنی انگشت می‌نهاد. جذبه یک استاد و محبت یک پدر را توأمان داشت.

وقتی که از ما خواست هر کس تنها به دیدارش برود، شادمانی خاصی وجود را فرا گرفت عصر روزی که قرار بود به دیدارش بروم احساس خاصی داشتم، لحظه شماری می‌کردم درست مانند کودکی که انتظار آمدن عید را دارد تا جامه نویش را به همسالان خود نشان دهد.

لحظه موعود فرا رسید، طبق معمول در راهرو به استقبال من آمد. ساعتی نشستیم و برای من از همه چیز گفت از من و از زندگی‌ام پرسید و این آخرین دیدار بود اینک سالی است که او از ما و جهان ما دست برداشته و به جنت پناهی نهاده است. دیگر او نیست اما آثارش چونان چراغی قراره مانست. یادش را گرامی می‌داریم

از او می‌آموزیم استادی و دانشجویی را توأمان.

در مراسم اهدای جوایز کتاب سال در ۱۳۶۷ بود زمانی که کتاب «شیوه‌های نقد ادبی» ایشان، برنده کتاب سال گشته بود. با محقق ارجمند آقای خرمشاهی قدم می‌زدند. خیلی دلم می‌خواست که با ایشان سخنی بگویم و احوالی بپرسم. به سلامی هم قناعت کردم و این هم گذشت. دیداری از دور قناعت کردم و این هم گذشت.

یهمن ماه سال ۱۳۶۸ با شروع تحصیلات دکتری، دانستم که به پایمردی استاد دکتر شفیهی کدکنی، استاد دکتر یوسفی که تدریس

سالها بود که انتظار دیدنش را داشتیم و از آن گاه که برای ادامه تحصیل به تهران پناهی نهاده بودم این آشنایی افزونی یافته بود. در زمستان سال ۱۳۶۷ محبت دوست ارجمند و فاضل دکتر علی سلطانی گرد فرامرزی یاز و یاور آمد و قرار بر این شد که شامگاهی به دیدار استاد بشتابیم. گرفتارهای خاص زندگی من در آن سالها مانع از آن آمد که بر سر قرار حاضر شوم. فرصت از دست رفت و تأسف و اندوهی جانگزا بر جای گذاشت.

نخستین بار که استاد دکتر یوسفی را دیدم



دکتر سیدجعفر شهیدی
رئیس مؤسسه لغت‌نامه دهخدا

عالمی متواضع

بگوید. با آنکه عالم بود تواضعی چنانکه نایسته عالمان است داشت، و با آنکه مردی دیندار بود، از تظاهر می‌پرهیزید. روزهای چهارشنبه در خوراک‌پزی معروف به (پارادیزو) جمع می‌شدیم. او پیش از رفتن بدانجا به اطاق من می‌آمد نماز ظهر و عصر را بی هیچ تکلف و تظاهر ادا می‌کرد. شنیدم هنگامی که در مشهد به سر می‌برد هر هفته به حرم می‌رفت اما تا آنجا که برایش ممکن بود، دور از چشم دیگران. در کار علمی دقت داشت و اگر با مشکلی روبرو می‌شد، پرسش از این و آن را برای خود و هن نمی‌دید، و بسا آنکه می‌دانست، دانستن خود را به رخ دیگران نمی‌کشید. طبعی منیع داشت و هرگز آلوده منت کسان نشد و سر تواضع برابر سرکشان فرود نیاورد، از هرگونه کمک و همکاری و راهنمایی یا دوستان مضایقه نمی‌کرد.

برای دانشجویان پدري دلسوز بود، و خود را می‌سوخت تا آنان را روشن کند و امروز پرورده‌های او هر یک در گوشه‌ای چسراغی فروزان‌اند. آثاری را که از مقاله و تصحیح کتاب بر جای نهاده بر علو مقام او در ادب گواه راست و شاهد صدق است. خدایش بیامرزاد و بر رتبت او در جنان بیفزاید.

دوستان بزرگوار از من خواسته‌اید درباره استاد فقید مرحوم دکتر یوسفی نظری بدهم. تصدیق کنید تکلیفی دشوار است. چه بنویسم که از یک سو نوشته‌ام به سبالفه نکند، و از سوی دیگر حق آن مرد غم‌زانه چنانکه بساید گزارده شود. معمولاً در این گونه اظهارنظرها که پس از مرگ شخصیت‌ها به قلم می‌آورند می‌کوشند تا داد سخن بدهند، اما من می‌خواهم آن را بنویسم که با منش آن بزرگ مرد مطابق باشد: «گفتن حقیقت و پرهیز از پیمودن راه اقتراط و تفریط» می‌بینید چنین کار اگر دشوار نباشد چندان آسان هم نیست.

بیش از سی سال با دکتر یوسفی آشنا و دوست بودم، در مشهد پدیدن او می‌رفتم و یا او در سفری که به تهران می‌کرد از دیدارم دریغ نمی‌فرمود. و چون در تهران اقامت کرد بیشتر همدیگر را می‌دیدیم. جزه «اصحاب چهارشنبه» بود و گذشته از چهارشنبه‌ها بعضی روزها به لغت‌نامه می‌آمد و بسا هم درباره موضوع‌های ادبی گفتگو داشتیم و گاهی هم از خانه تلفن می‌کرد. در این گفتگوها و رفت و آمدها هیچ گاه جز متانت، صداقت، علم‌دوستی از او ندیدم. نشنیدم از کسی به بدی یاد کنند، و نه از آنچه از آن آگاهی درست ندارد، سخن

یوسفی گمگشته، که دیگر به کنعان باز نمی آید

آزاد کرد و با نقد و تحلیل جنبه‌های فرهنگی و سیاسی و اجتماعی آثار نویسندگان و شاعران، به بحث‌های ادبی جان و جلوه تازه‌ای داد. یوسفی با کتابهای دیداری با اهل قلم و چشمه روشن نقد ادبی و تاریخ ادبیات را از حصار تنگ مطالب تکراری لفظی و تاریخی



دکتر غلامحسین غلامحاجی

● استاد یوسفی، سنت و نوآوری، اصالت و تحول، عمق معلومات و وسعت چشم‌انداز را با هم جمع داشت و به همین سبب آثار او را هم سنت‌گرایان می‌پسندیدند و هم جوانان با اشتیاق می‌خواندند. آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی داشت.

● امید بود فرهنگستان نویای زبان و ادب فارسی از علم و اندیشه آن استاد گرامی بهره‌های فراوان حاصل کند، اما دریغ که آفتاب عمر او در روزهایی که همه به روشنی چشمه‌های اندیشه‌اش محتاج بودند غروب کرد.

ادبیات مغرب زمین به‌ویژه شخصیتی مستاز بخشیده بود. انطباق علمی و اسلوب متن وی یادآور راه و رسم استادانی مانند علامه قزوینی و مینوی بود، اما بیان نرم و طبع لطیف و اندیشه‌های بدیع وی، به نوشته‌هایش طراوت و نشاطی همانند آثار جوانان و معاصران می‌بخشید. تضادی که در عصر مابین سنت‌گرایان و سنت‌شکنان وجود دارد، در استاد یوسفی وجود نداشت و او توانسته بود به این سؤال حاد و حساس زمانه‌ما پاسخی مناسب دهد همین جامعیت و اعتدال است که به او شایستگی می‌بخشد تا الگویی مطلوب اهل ادب باشد. حقی که وی بر زبان و ادب فارسی دارد عظیم است و از جمله خدمات ارزنده او، مخصوصاً تحولی است که در شیوه نقد ادبی و بررسی نظم و نثر پیشینیان و معاصران ایجاد

فقدان استاد غلامحسین یوسفی، برای جامعه ادبی کشور ما ضایعه‌ای است سخت و دردناک، و بسیار بعید می‌نماید به این زودیها کسی پیدا شود که جای خالی ایشان را پر کند و در بوستان ادب فارسی به آسانی سر وی به بلندی قامت و اعتدال آن استاد سر برآورد و همین اعتدال و جامعیت در نظر این بنده مهم‌ترین خصوصیت دکتر یوسفی است. استاد یوسفی، سنت و نوآوری، اصالت و تحول، عمق معلومات و وسعت چشم‌انداز را با هم جمع داشت و به همین سبب آثار او را هم سنت‌گرایان می‌پسندیدند و هم جوانان با اشتیاق می‌خواندند. آنچه خوبان همه دارند او به تنهایی داشت. آگاهی او از آثار قدیم ادب فارسی و عربی و اطلاع وی از شیوه‌ها و اندیشه‌های جدید ادبیات معاصر فارسی و نیز

یوسفی «ادب درس» و «ادب نفس» را توأم داشت و در نوشته‌های خویش هرگز متانت و وفاری را که لازمه شأن استادی او بود از دست نداد. و مقالات و کتب خود را به نیش و کتایه به این و آن نیالود.

امید بود فرهنگستان نویای زبان و ادب فارسی از علم و اندیشه آن استاد گرامی بهره‌های فراوان حاصل کند، اما دریغ که آفتاب عمر او در روزهایی که همه به روشنی چشمه‌های اندیشه‌اش محتاج بودند غروب کرد. اکنون بیش از یک سال است که وی به‌وصیت خویش در جوار تربت پاک امام رضا علیه‌السلام سر بر خاک نهاده و روی از ما نهان کرده است. خدایش بیامرزد و از لطف و کرم عمیم خویش بهره‌مند گرداند.

استاد دکتر یوسفی محقق نمونه و انسانی والا و معلمی نستوه بود

○ دکتر یوسفی، تمام دستگاههای موسیقی را می‌شناخت و غزلیاتی که در آن دستگاهها خوانده شده است در حافظه قوی خود آماده داشت.

■ احمد احمدی بیرجندی

بودم. جزوه اول را به محضرش بردم، بسیار خوشحال شد. گفت: آنرا دو سه شبی در اختیارم بگذارید. با کمال میل پذیرفتم و حتی منت‌پذیر استاد شدم. بعد از چند روزی که مجدداً به اتاق آقای دکتر یوسفی در دانشکده ادبیات رفتم، مرا در آغوش گرفت و تشویقها فرمود. گفت: آن را چاپ کن. چاپ شد و به خدمتش بردم. آن جزوه ناقابل را بسازها در کلاسهای دانشکده معرفی کرده بود و مرا به تکمیل و تجدید چاپ آن تشویق می‌کرد. هر مطلبی که می‌نوشتم یا ترجمه می‌کردم بسا روی گشاده آن را از من می‌گرفت یا در مجله دانشکده ادبیات یا در جای دیگر دستور چاپ می‌داد و بنده را تشویق می‌کرد.

کمتر آژنگی در چهره‌اش ندیدم با آن که کارهای بنده برای آن عزیز از دست‌رفته جز زحمت چیزی نداشت ولی همیشه تشویق بود و تشویق. خواندن و اظهار نظر اصلاحی و انتقادی کردن.

در باره دیگر شاگردانش هم همیشه چنین بود. حوصله و شکیبایی بسیار داشت. شبها تا پاسی از شب در اتاقش در دانشکده می‌ماند و از گذشت زمان غافل می‌ماند و به کارش سرگرم بود. به چیزی که فکر نمی‌کرد مسایل مادی بود و تمام وقت بودن یا نبودن برای استاد

مذهبی... دکتر یوسفی هرگز نام کسی را به زشتی نمی‌برد - پشت سر کسی بدگویی و غیبت نمی‌کرد. انسان دوست و خیر خواه بود، همیشه شاگردانش را تشویق و به انجام کارهای خوب علمی و ادبی تشویج می‌کرد. در سالهای ۱۳۴۸ و ۱۳۵۰ جزوه‌ای دربارهٔ آشنائوسی و دستور زبان فارسی تهیه کرده



صبر بسیار بساید پدر بپیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بسزاید

- یک سال است که شمع وجود، انسانی والا و پژوهنده‌ای نستوه رویه خاموشی نهاده. دریغ و درد که تا چشم برهم زدیم این گوهر گرانبایه از میان رفت.

همه، بویژه معلمان عزیز باید از زندگی دکتر یوسفی درسها بیاموزند. من تاحدی که با این استاد فقید آشنایی داشته‌ام و از محضرش بهره‌ها برده‌ام در این مقال به چند نکته از مزایای اخلاقی و اجتماعی و شیوه پژوهش آن شادروان - که روزهاست سر بسر آستان ملکوتی حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء گذاشته است - اشارتی می‌کنم؛ باشد که مفید افتد.

فضایل و مزایای دکتر یوسفی از دو جنبه جالب توجه و قابل مطالعه و برای درس آموزی، ارزنده است:

۱ - جنبه‌های اخلاقی و انسانی - از لحاظ اخلاقی و انسانی دکتر یوسفی از نادر مردان روزگار بود - بسیار متین، بسا ادب، باوقار و سنجیده بود و مقید به رعایت آداب و رسوم اخلاقی و تا جایی که اطلاع دارم -



مطرح نبود. آنچه برای این استاد کم نظیر مهم بود کار بود، تحقیق بود و تشویق دیگران. خدایش رحمت کناد:

در سالهای اخیر با تن تدار و بدن علیل - هروقت برای زیارت و دیدار خوششان و دوستان و ارادتمندانش به مشهد مشرف می شد به همراه دکتر باحقی عزیز - که هر کجا هست خدایش به سلامت دارد و با دکتر محمد مهدی ناصح - که خدایش یار باد - و از شگفتی های روزگار این که این دو شاگرد صمیم و عزیز استاد در هنگام درگذشت استاد دکتر یوسفی در خارج از ایران بودند و نتوانستند در مراسم تشییع و تدفین استاد بزرگوار خود شرکت جویند.

باری، استاد دکتر یوسفی به همراهی یکی از این دو عزیز، به دیدن تک تک ارادتمندانش می رفت و از حال آنان و خانواده شان با دقت و مرحمت پرسش می کرد. از جمله به دیدن بنده آمد - آن زمان در مسجد گوهرشاد در کتابخانه بودم - از سی و چند پله تند و بلند با زحمت بالا آمد و در اتاق بنده مدتی نشست و از حال من و احوال فرد فرد خانواده پرسید. از من سؤال می کرد: چه کارهایی می کنید؟ راهنمایی فرمود، مثل همیشه تشویق کرد و رفت. سال گذشته که به مشهد آمد و توان دیدار یک یک دوستان را نداشت در منزل استاد بزرگوار جناب آقای دکتر مهدی رکنی رئیس دانشکده ادبیات مشهد، سرشرب جلوسی فرمود و همه دوستان را در آنجا دیدار کرد و دریفا که این آخرین دیدار بود و چهره مهربان و بیانات سخنه اش در مورد فردوسی هنوز پیش نظر است.

در نامه نویسی نیز - از جهت اخلاقی - مقید بود که هیچ نامه ای را بدون پاسخ نگذارد. من هروقت اشکالی داشتم و یا نکته ای در مورد آثار ماندگار استاد به نظر می رسید که نوشتن آن ضرورت داشت، نامه می نوشتم و ایشان آنچه را پذیرفتی بود می پذیرفت و در حواشی کتاب یادداشت می فرمود که در چاپهای آینده از آنها بهره برد.

آخرین نامه ای که از استاد دکتر یوسفی دریافت کردم بسیار کوتاه بود که در پاسخ وصول کتاب «اشک خون» که به حضورشان تقدیم کرده بودم، نوشته بودند و آن را به عنوان نمونه دستخط استاد در زیر می آورم. خط و انشا، سخته و سنجیده و زیبا بود.

و نامه دیگری هم - شاید یک هفته قبل از درگذشت استاد - که هرگز چنین تصویری نداشتم و باور نمی کردم در پاسخ کتاب مرحمتی آن استاد فقید درباره (شیوه های نقد ادبی) و (چشمه روشن) جهت ایشان فرستادم که حاوی چند نکته بود ولی به جای پاسخ نامه خیر ناگوار درگذشت استاد را دریافت کردم که به راستی مرا متأثر و متألم کرد. خدایش رحمت کناد.

۲ - از جهت شیوه کار و پژوهش استاد فقید دکتر یوسفی از کسانی بود که می بایست شیوه تحقیق را به همگان می آموخت و کتابی در این زمینه می نوشت و من خود بارها از استاد خواستم چنین کتابی بنویسد که وعده به آینده می فرمود و سرانجام اجل مهلت نداد. ولی آثار بازمانده استاد دکتر یوسفی که شرح آنها در (فرخنده پیام) که به افتخار استاد در سال ۱۳۵۸ ه. ش. در مشهد از طرف دانشکده ادبیات دکتر شریعتی فراهم آمده و چاپ شده به تفصیل آمده است و کامل تر از آن در شماره هشتم مجله وزین (کلک) جناب علی دهباشی آنها را با دقت و تفصیل نقل کرده اند. نگاهی به این آثار خود شیوه کار استاد را به خوبی نشان می دهد. همه آثار استاد دکتر یوسفی برای معلمان مفید و خواندنی است.

آثاری که به تصحیح علمی و دقیق استاد فقید منتشر شده است مانند: قباوسنامه، لطایف الحکمه - بوستان سعدی، گلستان سعدی و اخیراً غزلیات که آماده انتشار بوده است و هنوز به طبع نرسیده همه گویای دقت نظر و موشکافی و نکته یابی و حوصله و صبر کم نظیر استاد فقید است. کسانی که به کار

تصحیح متون تاحدی و ارداند می دانند که کتابی مانند گلستان یا بوستان یا... را با حوصله با تمام نسخه های موجود مورد اعتماد مقابله کردن و وجه ارجح را برگزیدن و آن همه تعلیقات مفید درباره نکات مشکل آن نوشتن چه اندازه توانفرسا و وقت گیر است آن هم با وسواس و دقت نظر استاد فقید دکتر یوسفی - استاد پس از مهیا شدن مواد و نقد و بررسی، مطالب را با خط بسیار زیبای خود می نوشت و بارها آنها را از نظر دقیق خود می گذراند. سپس آنها را به چاپ می سپرد و در غلط گیری و خواندن نمونه ها شخصاً نظارت می کرد تا کتاب - حتی الامکان - بدون اشتباه چاپ شود و می شد.

نظمی که استاد فقید در کار و زندگی و تحقیقات خود داشت کم نظیر بود. از هر چه لازم می نمود، یادداشت برمی داشت و یادداشتها را با دقت نگهداری می کرد. کمتر مجله و کتابی بود که در داخل و خارج کشور منتشر شود و از نظر استاد به دور ماند. مجله هایی مانند سخن و یغما و راهنمای کتاب و آینده و آرش و نگین و... بجای خود، حتی مجله هایی مانند فردوسی، اطلاعات هفتگی و اطلاعات جوانان و خواندنیها و... که از آنها تعبیر به رنگین نامه ها می شد از نظر کنجکاوی دکتر یوسفی به دور نمی ماند حتی اشعار نو و اشعاری که به (موج نو) شهرت داشت دور از نظر استاد فقید نبود.

بارها می فرمود: یک معلم ادبیات نباید از جریانات ادبی روز بی خبر باشد. شما وقتی کتاب بسیار مفید و شیرین (چشمه روشن) را می خوانید به راستی تعجب می کنید که استاد دکتر یوسفی همه مجموعه های

بیست و نهم شهریور ۱۳۶۹

بسم الله الرحمن الرحیم

بدرتیم که کسوت و دلجو گوید
مهر و مهر و مهر و مهر
مهر و مهر و مهر و مهر
ازین که برید از این که بود
همیشه متمم. بند و آیت و آیت و آیت
در کتب و کتب و کتب و کتب

بدرتیم که کسوت و دلجو گوید
مهر و مهر و مهر و مهر
مهر و مهر و مهر و مهر
ازین که برید از این که بود
همیشه متمم. بند و آیت و آیت و آیت
در کتب و کتب و کتب و کتب

خداوند را شکر
و حمد و ثناء
و تعظیم و تکریم
و تهنیت و تبریک
و تحنن و ترحم
و توفیق و توفیق
و توفیق و توفیق

بیست و هفتم شهریور ۱۳۶۹

دوست بسیار عزیز و دانشمند جناب آقای
احمد احمدی بیرجندی
امیدوارم در کمال سلامت و آسودگی بسر
برید. نامه سوم شهریور و یک نسخه رساله
اشک خون مرحمتی رسید و موجب امتنان
فراوان شد. از این که به یاد ارادتند دیرین
خود همیشه مشتکرم. بنده نیز اوقات را
می گذرانم. کسالت باقی است و خدا را شکر

می کنم که هنوز توانی هست.
یک جلد کتاب شیوه های نقد ادبی خدمتتان
فرستادم که امید می رود به موقع رسیده باشد.
خدمت خانم و نور چشمان سلام دارم. از رساله
مرحمتی بهره بردم خداوند شما را موفق بدارد.
تحریرات
غلامحسین یوسفی

اشعار نو و کهنه را دقیقاً مطالعه کرده و حتی
می دانسته است که فلان غزل مرحوم رهی
محرری را در برنامه گلهای شماره فلان مثلاً
شان یا خواننده دیگری در فلان دستگاه خوانده
است بارها و بارها به چنین یادداشتهایی در
کتاب مزبور برخورد می کنید و از دقت نظر و
کنجکاوی استاد دکتر یوسفی دچار تعجب
می شوید. تمام دستگاههای موسیقی را اسناد
می شناخته و غزلیاتی که در آن دستگاهها
خوانده می شده است؛ از بیست می سال قبل
در ضمن خواندن این کتاب وقتی دچار
تعجب می شوید که به مناسبت از شعرای غربی
با نویسندگان و متفکران و الاسقام آن دیار
مطالب عمیق و دقیقی نقل می کند و این همه
تسلط استاد را بر متون غربی و نقد و انتقاد
ادبی نقادان آن دیار به خوبی روشن می کند؛
به ویژه که از شعرای معاصر عرب و شعرای
گذشته عربی و مضامین اسلامی و قرآنی نیز در
محل خود غفلت نکرده است و ملاحظه هر
نکته ای که نقل فرمود با دقت هر چه تمام تر
به دست داده است. این همه دقت نظر به راستی
اعجاب آور است و برای ما معلمین به راستی
درس است و نمونه و الای تحقیق و نشان دادن
راه تحقیق به معنی واقعی کلمه. در تعلیقات
گلستان و بوستان بارها از شعرای عرب مانند
مثنوی و بختری و ابونواس اشعاری نقل می کند
و نشان می دهد که با سعدی تحت تأثیر آنان بوده
و با در گفتن مضمونی شبیه شعر آنان بهتر از
عهد بر آمده است و تا کجا سخن سعدی
اصالت دارد. در گلستان سعدی نظریات
نویسندگان و شعرای غرب را هم نقل می کند و
ترجمه های انگلیسی و فرانسوی گلستان و
بوستان را پیوسته پیش نظر داشته و از آنان
نقل قول می کند. وسعت این کار را اهل فن
بیکر می شناسند.
نکته دیگر در تحقیقات اسناد نفید دکتر
یوسفی دقت و امانتداری است. در تعلیقات



اگر مرگ داد است بیداد چیست؟!

گلستان و بوستان و قاپوسنامه یا هر کتاب دیگری هر نکته‌ای از هر کس نقل کرده است، با دقت رعایت امانت را نموده و نام آن شخص را آورده است، همچنان که در نقل مطالب از مآخذ دقیق‌ترین نشانی را به دست می‌دهد که خواننده می‌تواند آن مطلب را به تمام و کمال بجوید و بخواند (سال چاپ، محل چاپ، تاریخ، صفحه و اگر کتابی چاپهای متعددی دارد چاپ آن را مشخص می‌نماید) و سالهای چاپ را نقل می‌کند.

درست به خاطر دارم در سال ۱۳۴۲ یا ۱۳۴۳ بود که استاد فقید دکتر یوسفی مقاله‌ای در روزنامه (آفتاب شرق) در مشهد - تحت عنوان (انصاف در علم) نوشته بود که من بارها از اسناد خواهش کردم مجدداً آن را در یکی از مجلات ادبی چاپ کند و نکرد. در این مقاله از شیوه انصاف در علم و قضاوت و نقد، نکات آموزنده‌ای همراه با مثالهایی به دست داده بود. مقاله‌ای بود بسیار ممتنع و آموزنده.

استاد دکتر یوسفی در نوشتن مقالات و مطالب و کتابهای خود نمونه بارز انصاف در علم و قضاوت بود. هرگز تندروی و افراط نمی‌کرد همچنان که از گفتن حق نیز اجتناب نداشت در قضاوتهای خود جانب انصاف را رعایت می‌کرد و راستی این خصیصه برای هر استادی در هر مقام و مرتبه باشد از ضروری‌ترین امور است. و آخرین نکته‌ای که نقل می‌کنم به سجاایب معنوی و اخلاقی استاد برمی‌گردد که در صدر مقال نقل کردم و آن چشم‌پوشی از مناصب ظاهری و بی‌اعتنایی به زخارف دنیوی و فریفته نشدن به عنوان بود - بیاد دارم در سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۵۵ (شاید هم در تعیین سال اشتباه می‌کنم) بارها از استاد دکتر یوسفی درخواست شد ریاست دانشگاه، مشهد را قبول فرمایند و نکرد و بارها می‌گفت: دوست دارم معلم ساده بمانم و به جامعه خدمت کنم.

روحش شاد باد و غفران الهی شامل حالش باد.

■ دکتر رضا انزایی نژاد

دیگر انگشتان لرزان که از حرمت قلم و طهارت کاغذ نیک آگاه بود، قلم را به روی کاغذ نخواهد راند...

خبر تلخ بود و سنگین و کوتاه: «دکتر غلامحسین یوسفی، دل از این خاکدان گسست و به خاطره‌ها پیوست»

تسلیم باد چشمان آموخته به منظر اندیشه را، که دیگر دامن دامن گل و ریحان چشم دلشان را نخواهد نواخت!

از ساعت هشت صبح کلاسهای دانشکده تعطیل شد؛ چه گویی، روان «مرد» - که در کارش آنهمه نظم و انضباط داشت - به این تعطیلی رضا می‌داد؛ از تعطیلی کلاسها گریز و گزیری نبود...

دیگر دیدار کننده اهل قلم از معبد عشق و کلاسهای درس دانشکده دیدار نخواهد کرد!

تا بوده، مرگ غیرمنتظره - و به سخن دابوالمعالی نصرالله، «نایبوسیده» بوده: اما مرگ «مردان مرد» همواره نکان دهنده‌تر و نایبوسیده‌تر است. خبر که از پرده گوش می‌گذرد، چون نازیانه خاراگین، پرنده دل را می‌باشاند، و آن گاه حسرت و حیرت، چنان بر جان آدمی چنگ می‌زند که ساعتها نه، که روزها، از چنگ تله‌ف و گم بودگی نمی‌تواند رها شود، و باید سالها نه، که سراسر عمر در سوگ مرگ بشیند و مویه سر دهد که «اگر باز فروخندی، به هر چه عزیزتر، باز خریدمی».

خبر تلخ بود و سنگین و کوتاه: «دکتر غلامحسین یوسفی، دل از این خاکدان گسست و به خاطره‌ها پیوست» چه می‌گویی یعنی بهنه گرد دل آگاه و زرف‌نگر، دیگر در گلگسنت هزار ساله ادب پارسی، نخواهد جمید؟

پس، تعزیم باد ذائقه‌های خو گرفته به کلام دلنشین را، که دیگر کام جانشان به شهد سخن، شیرین نخواهد شد!

تسلیم باد چشمان آموخته به منظر اندیشه را، که دیگر دامن دامن گل و ریحان چشم دلشان را نخواهد نواخت!

دریغاً که دیگر همنشین صمیمی «اسیر روشن ضمیر» طبرستان، و «پیر نیاست» نوس سخن نخواهد راند؛ دیگر زانو به زانوی

«شوخی طبع» زاکان نخواهد نشست و «بانگ خروس سحری» سر نخواهد داد؛ دیگر از کوچه باغهای نشابور، نخواهد گذشت و پیام «پیر مهنه» را نخواهد گزارد؛ دیگر در سایه سار سروستان شیراز و حریم «پادشاه سخن» نخواهد نشست...

ردا که این همه را همگان می دانند، چرا که «مرگ حق است و مقرر است که مُرده باز نیاید»^{۱۱} صبح روز شنبه ۱۷ آذر ماه ۶۹ هنگامی که گلپای افشانده بر روی نابوت، با عطر گلپای پاییزی و باس کهنسال محوطه دانشکده ادبیات مشهد در آمیخت، همگان این واقعت تلخ را پذیرفتند، در دیوار دانشکده نیز آن را فریاد کشید.

... روا نبود، اما جز آن نیز چاره نبود، «مرد» را، روی شانه ها، خفته در نابوت، زیر گلپای خیری و سرگس و سنبل، سپید و زرد و بنفش، بی کفش و موزه، به «معبد عشق» آوردند، همان سان که موسی به «وادی مقدس» بی سحلبین درآمد.^{۱۲}

روا نبود، اما ناگزیر، می بایست جان «مرد» با جانانش وداع می کرد و ارادتندانش نیز با جسم بی جانش.

از ساعت ۸ صبح کلاسهای دانشکده تعطیل شد؛ چه گویی، روان «مرد» - که در کارش آنهمه نظم و انضباط داشت - به این تعطیلی رضا می داد؛ از تعطیلی کلاسها گریز و گزیری نبود؛ شبیست بود بسیار کسان که اولین دیدارشان با «مرد» در همین دانشکده بوده، آخرین وداع هم، در همین مکان باشد؛ در همین جا بوده که نگاه بسیاری از دانشجویان و استاد به هم گره خورده و با هم آشنا شده بودند.

... «مرد» که از راه رسید، بلندتر از همه، روی شانه ها؛ در چشمان بگران و ناباور منتظران، بهت و ایهت به هم آمیخت - درست همان سان، که در زنده بودنش - گرداگرد دانشکده گردانیدنش؛ از برابر کلاسهای درس گذرانیدنش؛ اگر «مرد» سی و اند سال، با وقار و حرمت، در و دیوار و کلاسها را نگرسته بود، بگذار، امروز، همه جا او را بنگرند، بگذار نبمکتها درس و قفا و زمزمه محبت سی و اند ساله را که از استاد شنیده و آموخته بودند، امروز، فارغ از ایهت استاد، پس بدهند:

در دلم بود که بی دوست نیانم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود^{۱۳}
... فراموش نخواهیم کرد استاد،
فراموش نخواهی شد استاد، نه، نمرده ای و
نخواهی مرد که «هرگز نمیرد آنکه دلش زنده
شد به عشق»^{۱۴}

هنگامی که «مرد» را از در بزرگ دانشکده - همچنان خوابیده - بیرون بردند، همگان را مسلم شد که دیگر سحر کلام استاد در این ساخت، گوش کسی را نخواهد نواخت؛ دیگر لبهای استاد به ترنم شعر شاهنامه نخواهد جنبید و تارهای دلش از عشق زبان پارسی و عظمت ایران، زمین نخواهد لرزید و آن چشمان نجیب و نواخته خطوط و صفحات، به اشک

نخواهد نشست؛ دیگر دیدار کنند اهل قلم از معبد عشق و کلاسهای درس و دانشکده دیدار نخواهد کرد؛ دیگر آن انگشتان لرزان که از حرمت قلم و طهارت کاغذ نیک آگاه بود، قلم را به روی کاغذ نخواهد راند، پس دیگر «باقی تاریخ چون خواهد گذشت که نیز نام وی نبشته نیاید»^{۱۵} دیگر... چه می گویم؛ اینهمه اثر، اینهمه شعر، اینهمه پژوهش و مقاله و کتاب، و بالاتر از همه، اینهمه دوستدار و رده پوی راه استاد... پس:

پس از صد سال اگر بررسی کجا او؟
ز هر بیتی ندا آید که: ها او^{۱۶}



پیداری با اهل قلم

درباره بیت کتاب تشریحی
جلد اول

دکتر علما محسن یوسفی

(۱) مصراع است از شاهنامه فردوسی

(۲) تاریخ بیهقی، سخن عمرولبت است در سرگ

فرزند جوانش محمد ملق به «فنی العسکره

۴، ۵، ۶، ۷، ۸) عنوانهای مقالات دکتر یوسفی

است از کتاب «دیدار با اهل قلم»

(۹) تاریخ بیهقی، سخن عمرولبت

(۱۰) اشارتی است به آیه «فاخلق تعلیک، ائک بالواد

المفتسی طوی» (سوره طه - ۱۲)

۱۱، ۱۲) حافظ

(۱۳) تاریخ بیهقی، کلام حسرت آگین ابوالفضل بیهقی

است در مرگ استادش «ابو نصر مشکانه

(۱۴) نظامی



تقدیم به روح پرشور شاعران

استاد دکتر غلامحسین یوسفی



دکتر اسماعیل حاکمی

عبدالرحمن جامی و کتاب بهارستان

قرن نهم هجری که اختصاص به عصر تیموری دارد از جهات مختلف دارای اهمیت می‌باشد. هر چند بر اثر یورشهای بسیاری و کشورگشاییهای تیمور، برخی از بلاد ویران گشت و دانشمندان و شاعران پراکنده شدند یا گوشه عزلت گرفتند، با این همه این دوره به وجود هنرمندان و دانشمندان و شاعران، مزین بود. رکود نسبی زبان فارسی در ایمن دوره معلول چند علت بوده است، از جمله: رواج زبان ترکی و ضعیف شدن مراکز زبان فارسی در خراسان و عراق عجم و از میان رفتن اسنادان زبان فارسی. از میان حوزه‌های ادبی دوره تیموری از همه مهم‌تر حوزه‌ای است که در دستگاه امارت سلطان حسین بایقرا در هرات تشکیل شد. در حقیقت حوزه علمی و ادبی و هنری هرات در عهد سلطان حسین بایقرا منشأ تحول تازه‌ای در محیط فکری و معنوی ایران گردید که از اهمیت آن نباید غافل ماند. زبان شعر دوره تیموری تا حد زیادی نزدیک به زبان عامه شد و در اشعار این دوره گاه به نمونه‌های مصنوعی یعنی اشعاری که به تکلفات و صنایع لفظی بیشتر در آنها توجه شده است باز می‌خوریم ولی در مجموع، گویندگان معروف آن عهد به سادگی اشعار خود بیشتر علاقه داشته‌اند. سرودن منظومه‌های عاشقانه و غزل بیش از سایر انواع شعر مورد توجه بوده است. شیرین صغری، عصمت بخاری، سید نعمت‌الله ولی، کاتبی نیشابوری، ابن حسام، هلالی، جامی و جمعی دیگر از شاعران در این دوره می‌زیستند. جامی در مثنویهای خود تابع روش نظامی بوده و در غزل شیوه غزل‌های سمدی و حافظ را نتبع کرده و در قصیده به سبک شاعران قصیده‌گوی عراق توجه داشته است. جامی از آن جهت که خانم شعرای بزرگ فارسی‌زبان است دارای اهمیت و مقامی خاص می‌باشد. در اشعار وی افکار صوفیانه و حکمت و اندرز و تخیلات غنایی به وفور دیده می‌شود.

از نظر نثر فارسی باید گفت در عهد

تیموری نثر فارسی وضع نسبتاً مساعدی داشت. در این دوره نثر از مبالغه‌های غنی قرون ششم و هفتم هجری تقریباً آزاد شده بود. از این رو آثار آن عهد به سبک ساده‌عادی بیشتر نگارش یافته است. توجه به لهجه کهن فارسی در آثار مشهور عهد تیموری کمتر ملحوظ بود و اصطلاحات و لغات و ترکیبات عمومی زمان مورد استعمال بیشتری داشت. آثار مصنوع در این دوره زیاد نیست، لیکن در مقدمات کتب و سرفصلها و نظایر این موارد تکلفات بسیار به کار رفته و القاب و عناوین ابداعی و ابتکاری، تقریباً اصل مطلب را از میان برده است. در بعضی کتب سجعهای منکلفانه در ضمن کلام دیده می‌شود و در پاره‌ای کتب دیگر آثار سادگی و روانی مشهود است.

یکی از ویژگیهای نثر دوره تیموری تنوع موضوعات است و مسایل علمی و تاریخی و قصص و روایات و تراجم احوال و تفسیر قرآن و موضوعات دیگر در این دوره رایج بوده است. از ویژگیهای دیگر، تألیف کتب به زبان ترکی در اواخر عهد تیموری است.

از نویسندگان معروف این عصر می‌توان از نظام شامی مؤلف ظفرنامه تیموری، حافظ ابرو صاحب زبدة التواریخ، فصیحی خوانی مؤلف مجمل التواریخ، کمال‌الدین حسین خوارزمی صاحب کتاب جواهر الاسرار و زواهر الانوار (شرح مثنوی مولوی)، صابین‌الدین علی ترکه اصفهانی صاحب تألیفات متعدد از جمله ترجمه ملل و نحل شهرستانی، غیاث‌الدین اصفهانی مؤلف کتاب دانشنامه جهان، دولت‌شاه سمرقندی صاحب تذکره الشعراء، میرخواند صاحب کتاب روضة الصفا، خواندمیر مؤلف حبیب‌النبر، ملاحسین کاشفی سبزواری صاحب تألیفات بسیار از جمله فتوحنامه سلطانی و روضة الشهداء، ملاجلال دوانی صاحب کتاب اخلاق جلالی و سولانا عبدالرحمن جامی صاحب تألیفات متعدد و از جمله بهارستان نام برد.

یکی از رشته‌های ادب در آثار مستنور فارسی، بیان مطالب اخلاقی و اجتماعی و حکایات شیرین و آموزنده است و رمز توفیق نویسندگانی از قبیل بیهقی، نصرالله سنشی، سعدی و جامی و دیگر استادان این فن در شیرینی گفتار و ساده‌نویسی آنان است. ملأ عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده نامدار قرن نهم هجری در آثار منظوم و منثور خویش، این نکات دقیق و ظریف را مدنظر داشته و کاملاً حق مطلب را در انتخاب لفظ و بیان معنی ادا کرده است. بهارستان جامی که به شیوه گلستان سعدی و در قالب نثر همراه با اشعار فارسی و عربی تألیف گردیده است از نمونه‌های نثر مطبوع و شیرین فارسی به شمار می‌رود.

تاریخ نظور نثر فنی و تأثیر مختصات نثر عربی در نثر فارسی از سده دوم قرن پنجم هجری آغاز می‌گردد و از این هنگام است که مقدمات تبدیل سبک نثر از مرسل به فنی فراهم می‌شود.

عصر الممالی کیکاووس بن اسکندر مؤلف قابوس‌نامه در آیین کاتب و شرایط کاتبی می‌نویسد: «نامه خویش را از حدیث و استعارت و امثال و آینه‌های قرآن و خبرهای رسول (ص) آراسته دار و اگر نامه پارسی بود، پارسی که مردمان اندر نیابند منوس که ناخوش بود... و در نامه تازی سجع هنر است و سخت نیکو و خوش آید، لیکن در نامه پارسی سجع ناخوش آید، اگر نگویی بهتر بود» سبک نثر فنی یعنی سبکی که در تاریخ نظور نثر فارسی در قرن‌های ششم و هفتم دنبال می‌شود شیوه‌ای است که در آن نمونه‌های برجسته نثر فارسی را در موضوعات مختلف همراه با تنوع و زیبایی کلام می‌توانیم بیابیم. از اوایل قرن هشتم این شیوه نثر به تصنع و تکلف پیوست. از ویژگی‌های نثر فنی استفاده از عنصر سجع است که برخی از محققان سجع را از خصوصیات زبان عربی می‌دانند و جمعی دیگر آن را در آثار ایران باستان ریشه‌یابی می‌کنند. در توقیعات انوشیروان آمده است که: «هر که

رود چرد و هر که خسب خواب بیند» ترجمه این عبارت در کتب عربی به این صورت آمده است که: «مَنْ سَمِعَ رَعِي وَمَنْ نَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ». آشنایی عرب یا ایرانیان و یونانیان و برخوردن آنها به کتبی که مراسر بر از کنایه و استعاره و تزیینات گوناگون بوده است خاصه کتبی که مأخذ آنها از ادبیات هندی بوده از قبیل کلیله و دمنه، موجب نظور نثر گردید و قدیم‌ترین نثر مصنوع، نثر ابن‌مقفع است. حقیقت آن است که عرب بعد از خواندن قرآن کریم با سجع آشنا گردید. محققان این گونه شباهتها را در قرآن کریم احتراماً فواصل قرآنی می‌نامد و از تعبیر کردن به سجع احتراز می‌کنند. کتاب‌های مقامات عربی از قبیل مقامات حریری و مقامات بدیع‌الزمان همدانی آراسته به انواع سجع می‌باشند. نثر مسجع در ایران از آغاز پیدا شدن فارسی دری موجود بوده است ولی کتاب یا رساله‌ای که تماماً مسجع باشد پیشتر از قرن ششم تا به حال دیده نشده است. ظاهراً باید نخستین سجع ساز فارسی را خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶ - ۴۸۱ ه. ق.) شمرد. خواجه در آثار منثور خویش از قبیل: مناجات‌نامه، کنز‌السالکین، قلندرنامه، محبت‌نامه و هفت‌حصار از انواع سجع استفاده کرده است. سجع‌هایی که خواجه در آثار خویش آورده است در واقع نوعی شعر است زیرا عبارات او بیشتر قریبه‌هایی است مزدوج و مرصع و مسجع که گاهی به تقلید ترانه‌هایی هشت‌هجایی و قافیه‌دار عهد ساسانی سه لختی است. مانند: «اگر بر هوا روی مگسی باشی اگر در آب روی خسی باشی، دلی به دست آرناسی کسی باشی».

حدود یک قرن بعد از خواجه عبدالله، قاضی حمیدالدین بلخی در پیروی از مقامات بدیع‌الزمان و حریری از این شیوه پیروی کرده است.

چهار مقاله نظامی عروضی و کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه را از نمونه‌های خوب نثر فنی آراسته به زیور سجع باید محسوب داشت. بعد

از این آثار نوبت به گلستان، اثر شیخ اجل سعدی می‌رسد. جریان تازهٔ مهمی که از قرن هفتم در نثر مصنوع فارسی پدید آمد و بعد از آن کم و بیش تا عهد قائم مقام فراهانی ادامه یافت نگارش گلستان است به دست شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی (منوفی ۶۹۱ یا ۶۹۴ هجری قمری). مقبولیت کتاب گلستان در زبان فارسی مایهٔ آن شد که بعد از قرن هفتم اولاً در شمار کتاب درسی مستبدیان و فارسی‌خوانان در آید و ثانیاً چند بار مورد تقلید صاحب ذوقان فراز گیرد و از این راه کتاب‌هایی از قبیل بهارستان جامی - روضهٔ خلد برین مجد خوانی - پریشان قائلی و منشآت قائم مقام به وجود آید.

از مهم‌ترین آثار جامی کتاب «بهارستان» است که وی قسمتی از آن را به پیروی از گلستان سعدی نوشته، ولی مسلم است که قصد او در این کار ساده‌تر کردن شیوهٔ آشنای سعدی بود و به همین سبب آشنای بهارستان جامی حتی در آن قسمت که رنگ ادبی آن بیشتر است، بیش از آنچه انتظار می‌رود، متعادل به سادگی است و نباید یکی از علل این تمایل اختصاص کتاب به تعلیم فرزندان نواز مؤلف بود. بهارستان در هشت روضه، مقدمه و خانمه ترتیب یافته است. روضهٔ نخستین در ذکر حکایاتی است دربارهٔ مشایخ صوفیه و بعضی از اسرار احوال آنان، روضه دوم مستضمن حکم و مواضع و مشتمل بر چند حکمت و حکایات مناسب مقام، روضه سوم دربارهٔ اسرار حکومت، روضه چهارم دربارهٔ بخشش و بخشندگان، روضه پنجم در تفریر حال عشق و عاشقان، روضه ششم حاوی مبطایات و لطایف و ظرایف، روضه هفتم در شعر و بیان احوال شاعران و روضه هشتم در حکایاتی چند از زبان احوال جانوران.

جامی در آغاز کتاب گفته است که چون فرزندش ضیاءالدین یوسف به آموختن فنون ادب اشتغال داشت این کتاب را سرای وی فراهم آورد و آن را بر اسلوب گلستان نوشت.

جامی با آنکه روضه هفتم از کتاب خود را که در شرح حال گروهی از شاعران برگزیده فارسی تا عهد اوست، به اختصار تمام پرداخته است لیکن همان اشارات کوتاه که در این روضه آورده حاروی نکات سودمندی است که در تحقیق احوال شاعران می‌تواند محل استفاده باشد. عبارات کتاب بهارستان به غایت ساده و شیرین است و در میان آثار منشور فارسی مقامی شامخ دارد. این کتاب غالباً مشتمل بر مطالب اخلاقی عالی و دستورهایی سودمند برای زندگانی است. قطعه‌های تاریخی آن نیز قسمتهای مفیدی دارد که به روشن شدن احوال شعرا و عرفا کمک می‌کنند. در مقام مقایسه بهارستان با گلستان سعدی، سخن منظوم بهارستان بیشتر است و سجع و تکلف به وفور در آن راه یافته و در روضه ششم آن پاره‌ای از مطایبات فراهم آمده است که خواننده را از سلبه نریینی مولانا جامی به شگفتی می‌آورد.

در خاتمه، جامی را مفاصلی است که در آنجا پس از اعتدال از طول کلام باز به تقلید از سعدی اشاره بدین نکته کرده است که اشعار و منظومات وارده در آن کتاب همه از خود اوست و مستعار نیست و این رباعی را نظم فرموده است:

جامی هر جا که نامه انما آراست
از گفته کس به عاریت هیچ نخواست
آن را که ز صنع خود دکان پسر کالاست
دلای کالای کساتش نه سزااست

در پایان سخن این قطعه را که مستضمن تاریخ تألیف کتاب به سال ۸۹۲ بوده آورده است:

تکاپوی خامه در این طرفه نامه
که جامی بر او کرده طبع آزمایی
به وقتی شد آخر که تاریخ هجرت
شود نهصد از هشت بر وی فزایی

اختصاصات ادبی بهارستان

چنانکه قبلاً اشاره شد کتاب بهارستان به نثر مسجع و در عین حال ساده و روان نوشته شده است. برخی اختصاصات سبکی آن به شرح زیر است:

۱ - استشهد به آیات قرآن کریم، مانند: **وَكُلًّا نَقْصًا عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرِّسْلِ مَا نَشِيتُ بِهِ فُؤَادَكَ** (سوره هود، آیه ۱۲۱)

و امراته حمالة الحطب (المسد، آیه ۵)
۲ - استفاده از احادیث و مأثورات مذهبی: **قیمة كل امریء ما یحسنة ترجمه الهی عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک.**

۳ - استفاده از امثال و حکم، مانند: «یار از برای روز محنت باید و اگر نه روز راحت یار کم نیست.» «مردان، یار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند نه به قوت تن و ضخامت بدن.»

باکسی منشین که نبود پاتو در گوهر یکی
رشته پیوند صحبت اتحاد گوهر است

۴ - صنایع بدیعی:

الف - جناس، مانند: «هر که را خلق با خلق نه نکومت، پوست بر بدن زندان اوست.»
«نادان کسی که خود را به اختیار بیمار سازد تا به اضطراب بیمار کند.»

ب - تشبیه، مانند: «افزیدون که در زمین شفقت جز تخم نصیحت نکشت به فرزندان خود این توفیق نوشت...»

مغرور مشو به مال چون بی خیران
زیرا که بود مال جو ایر گزندان
ج - تضاد (= طباق): «بسیار بود که در دوستی خلل افتد و به دشمنی بدل گردد»

آن سفله که مدح را زخم نشاند
فتح از کسر و کسر زخم نشاند
د - مراعات النظیر (تناسب)، مانند:

«گفت: در این بنایان یا جمعی از سرهنگان از گرگان و پلنگان آشنایی دارم، احرام زیارت ایشان بسته‌ام...»

ه - ردالعجز علی الصدر:

مغرور مشو به مال چون بی خیران
زیرا که بود مال جو ایر گزندان
ایر گزندان اگر چه گوهر یار
خاطر نهد مرد خردمند بران

و - سجع: مولانا جامی در ضمن کلام از انواع سجع استفاده کرده و به شیوه شیخ اجل کلام خود را به زیور سجع آراسته است. استفاده از انواع سجع موجب نشده تا کلام جامی به تکلف نزدیک شود. بلکه سجع به زیبایی نثری کمک کرده است. از میان نویسندگانی که به شیوه نثر مسجع سعدی بسیار نزدیک شده و در این راه موفق گردیده‌اند جامی در بهارستان و فائمه مقام در منشآت را باید نام برد.

۵ - ویژگیهای دستوری:

الف - استعمال مصدر (مانند) در معنی متعدی به معنی: باقی گذاشتن:

آنچه اندوخت سفله طبع لثیم
بعد مرگ از برای دشمن ماند

ب - تقدیم صفت بر موصوف:

از سر سر به شهر پشیمان نشد کسی
پس فاش گشته سر، که پشیمانی آورد

ج - حذف فعل به قرینه:

«ترس از زهر دندان مبارست نه از زخم
بیگان خار»

«مرا دهان خاموشی، تو را زبان پرخروش»
۶ - استناد به اشعار عربی و فارسی:

ایکی و مایدریک مایبکینی
ایکی حذاران تفارقینی

✱

جو میزبان بنهد خوان مکرمت آن به
که از ملاحظه میهمان کنار کند

بایدت منصب بگوش
تا به فضل و هنر کنی پیوند
نه به منصب بود بگوشی مرد
بلکه منصب بود به مرد بگوش

۷ - استعمال لغات و اصطلاحات عرفانی، از قبیل: صوفی، مرید، خرقه، دلق، پیر، خانقاه، مقام، ارادت و غیره مانند:

«صوفی اینجا مهمان است، تقاضای مهمان بر میزبان جفاست.»

ضمناً از متابع بزرگ صوفیه نیز در این کتاب به مناسبت، ذکر کرده است، از قبیل ابوالحسین نوری، حسین بن منصور حلاج، شبلی، خواجه عبدالله انصاری، ابوسعید ابوالخیر، ذوالنون مصری، معروف کرخی و دیگران.

۸ - کاربرد لغات و اصطلاحات فارسی و عربی زیبا، مانند: افسوس پشینه، بارگی، بزه‌سند، نمانایی، جفاکیش، خشک مغزی، سینه‌سنج، سر به مهر، سودایی، گرانجان و غیره.

در اینجا به این نکته باید اشاره کرد که روی هم رفته بهارستان دارای مطالب و حکایات متنوعی است، از قبیل: حکایات تاریخی، ادبی، عاشقانه (غنائی)، مطایبات، قصه‌های جانوران، احوال و احوال سجانین عقلا از قبیل: بهلول و جوحی، اسخیا و پخشندگان مانند: حاتم طایی و معن بن زبیده، احوال دانشمندان، از قبیل: اصمعی و جاحظ احوال و اشعار شاعران مانند: رودکی، دقیقی، انوری، عمیق، امیر معزی، ادیب صابر، سوزنی سمرقندی، خاقانی، کمال‌الدین اسماعیل، حافظ و دیگران.

جامی در تألیف بهارستان از کتب و آثار نویسندگان قبل از خود استفاده کرده است از قبیل: الفرج بعد الشدة قاضی تنوخی و ترجمه فارسی آن، المستجد من فَعَلات الأجواد قاضی تنوخی، گلستان سعدی، کتب تاریخی و عربی.

سرای فضل وجود که مطربان بزم شهود و مغنیان عشرتخانه وجد و وجودند. قطعه:

هر گل روضه ابلاغ که هست
گل این باغ ز رویش عرفی
نیست ز اوراق چمن مرغان را
به جز اوصاف جمالت سبقی
و علی آله و صحبه المقتسبین من بشکوة علومه
واحواله»

در خاتمه به عنوان تیمن و تیرک بخشی از دیباچه بهارستان که به شیوه گلستان شیخ اجل سعدی نگاشته شده و در ضمن، آن، جامی علت تألیف کتاب را بیان نموده است ذیل نقل می‌کنیم:

«اما بعد نموده می‌آید که چون در این وقت دلپسند فرزند ارجمند ضیاء‌الدین یوسف به آموختن مقدمات کلام عرب و اندوختن قواعد فنون ادب اشتغال می‌نمود از برای تلطیف سر و تشحیذ خاطر وی گاهگاهی از کتاب گلستان که از انفس مستیر که شیخ نامدار و استاد بزرگوار مصلح‌الدین سعدی شیرازی است، رحمه‌الله تعالی، مثنوی:

از جمله ویژگیهای بهارستان، اشتمال آن بر تاریخ و فرهنگ ایران باستان است. جامی به مناسبت از جشم‌بید و فریدون و انوشیروان و فباد و بوذرجمهر حکیم و یزدگرد و عبدها و جشنهای باستانی ایران سخن به میان آورده است و از عید نوروز و جشن مهرگان و این گونه آداب و رسوم کهن ایرانی مطالب سودمند و آموزنده‌ای نقل نموده است. همچنین در روضه هفتم کتاب مطالب سودمند و ارزنده‌ای درباره شعر و شاعری و پایگاه شعر در اسلام و شاعران نامدار از قبیل: رودکی سمرقندی، دقیقی طوسی، حکیم ابوالقاسم فردوسی، فرخی سیستانی، ناصرخسرو، ازرقی، امیر معزی، عمیق بخارایی، سوزنی سمرقندی، خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، ظهیر، کمال اسماعیل، امیر خسرو و امیر حسن دهلوی عماد قبه، کاتبی نیشابوری، سعدی، حافظ و امیر علیشیرنویس نقل کرده است. مولانا جامی کتاب بهارستان را با حمد خدا و پس از آن نعت پیامبر گرامی اسلام این گونه آغاز نموده است:

جو سرغ امر ذی‌بالی ز آغاز
نه از نیروی حمد آید به پرواز
به مقصد نرسیده بر بسریزد
فتد ز انسان که دیگر برنخیزد
هزارستان حمد و ثنا از زبان مرغان بهارستان
عشق و وفا که از منابر اغصان فضل و احسان
به حسن اموات طیب الحان علی الدوام
خوانند و مسامح حاضران مجامع قدس و
ناظران مناظر انس علی سر الشهور و الاعوام
رسانند. قطعه:

صانع را که گلستان سپهر
باشد از گلین صنعتش ورقی
یا بود پسر بناخوانانش
پر نثار از دُر و گوهر طبقی

جلت عظمة جلاله و علت کلمه کماله، و هزاران سرود نعت و درود از گُلوی عندلیبان بوستان

نه گلستان که روضه‌ای ز بهشت
خاک و خاشاک او عبیر سرنسخت
بایهائش بهشت را درها
فیض ده قصه‌های کورها
نکته‌هایش نهفته در پرده
رنگ حوران ناز پرورده
دلکش اشعار او بلند انجبار
از نم لطف تحت‌الانهار
سطری چند خوانده می‌شد...

دوره دو فرهنگستان اول و دوم را پشت سر نهاده ایم و اکنون آنچه باید فرهنگستان سوم خوانده شود پس از چند سال تعلل و تردید در حال شکل گرفتن است. روشهای مختلف پیش از این به کار رفته و سنجیده شده، اکنون تجربه‌ها و کارکردها آینه کردار، در برابرمان قرار دارد، تا خود از این اثبات تجربه‌ها چگونه بهره‌گیریم.

به همین نسبت بد نیست نگاهی به گذشته بیفکنیم و آنچه به صلاح می‌دانیم بازگویم، اگر چه حرف و حدیث نازه‌ای نباشد. حرف حق را همیشه می‌توان بلکه باید گفت.

در زمان رضاشاه و در متن جریان‌های تشکیل شد که در اصل خود پاک و نیک و در راستای آرمانهای دوره بیداری بود، یعنی همان جنبش نیرومند خود آگاهی قومی و ملی که بر پایه توجه به گذشته خویش و احیاء و حفظ سوابق آن از تاریخ، زبان و فرهنگ قرار داشت. به گمان ما این جریان عظیم دومین جنبش بزرگ در نوع خود پس از نوزایی عصر سامانی است. پیداست که هر رود عظیم و خروشان خس و خاشاکهایی هم به همراه می‌آورد که از قضا در سطح جریان فرار می‌گیرند و به آسانی تمیز داده می‌شوند، مثل همه پشته‌هایی که روی آب

می‌افتند! اما اینها معمولاً در برابر باکی، بزرگی و سودمندی بی‌گفتگوی خود روده حساب نمی‌آیند. اگر برخی گرایشهای انحرافی را که چه بسا دانسته با نادانسته از اغراض ناسالم سیاسی و شیوه‌های حاکم فرموده آب می‌خورد کنار بگذاریم، گمان نکم هیچ ابراندوست نرفیخواهی در برکات و دستاوردهای جریان یاد شده (که از جهت جوهره روشنگری حتی در مسیر مخالف انگیزه‌های بالادستیها قرار داشت) تردیدی روا بیند، چون امروز هر چه داریم از فیض همان جریان است که فکر و فرهنگ عصر جدید بیداری را ساخته است. پیداست که توجه به نقش بنیادی زبان و باکی و بالودگی و پرداختگی آن در جهت تفهیم و تفاهم همگانی، بویژه رسانی و توانمندی آن برای انتقال دانشها و اندیشه‌های جهانی به ایران و ایرانی، و لاجرم تأسیس فرهنگستان به انگیزه دستنهایی به هدف مذکور یکی از نتایج همان جریان است.

بدین سان فرهنگستان اول با شرکت فهیم‌ترین، فاضل‌ترین و اغلب میانه‌روترین افراد به کار تهذیب و تقویت سواذ و مصالح زبان، و در عین حال با بهره‌گیری از همان روح اعتدال به تعدیل تمایلات افراطی در هر دو

○ با سره گراییم کدام یک از مشکلات فراوان زبان فارسی را می‌توانیم حل کنیم، جز اینکه زیانهای پیشگفته را هم بر آنها بیفزاییم؟ از این سو یا آن سوی پیام افتادن چه تفاوتی می‌کند؟ همیشه مو جهای افراط و تفریط به دنبال یکدیگر برمی‌خیزند و این بدان معنی است که هر گونه کنش تند و ناپهنجاری از هر طرف و اکنش مشابهی را از سوی دیگری سرخراند انگیزخت و سرانجام این کار، افتادن به دور باطل است. راه درست در هیچ یک از این دو گرایش متضاد نیست بلکه در تعدیل گرایشهاست.

○ شرایط هیچ عصری چنانکه تاریخ نشان می‌دهد عیناً در عصری دیگر تکرار نخواهد شد شاید اگر ما نیز در حدود قرن چهارم می‌زیستیم برای احیاء و حفظ زبان پارسی همان کاری را می‌کردیم که اضلال رود کسی، دقیقی و فردوسی کردند.

■ دکتر سعید حمیدیان

آزمونی در پس پشت

و

آرزویی در پیش روی

این مقاله رای به روان استاد گرانقدر ادب پارسی و عضو از دست رفته فرهنگستان سوم، مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی تقدیم می‌گم.



جهت، یعنی عربزدگی و غربزدگی در عرصه کاربرد زبان، پرداخت، در آغاز، روحیه معمول و متعاد محافظه کاری ایرانی که در ابتدای هر جریان جدیدی کمتر روی خوش به آن نشان می‌دهد سبب شد که عده‌ای، حتی بعضی روشنفکران و از جمله نویسنده نوگرا صادق هدایت، از مخالفت با لغات و مصطلحات موضوعه فرهنگستان درآیند.

اما بعدها که این آنها از آسیب افتاد، و به رغم آن همه طعن و تسخن‌زدنها بیشتر آن لغات و اصطلاحات در سنجش با معادلهای درشتناک آنها به دلایل مختلف خوشتر افتاد و برابری رقیب را از عرصه زبان معیار و رسمی بیرون راند؛ اگر چه برخی واژه‌های پُرکاربرد ولی دارای ساخت و ریخت نادرست با وضع نامناسب نیز در این دوره به چشم می‌خورد.

در هر حال سبب اصلی توفیق نسبی فرهنگستان یاد شده - از دو جهت کمیّت و کیفیت واژه‌های پیشنهادی همان اعتدال، عدم تعصب و واقع نگری اعضای آن و توجه به نیازهای کلی جامعه و بسا اقتضای است که سروکار با مصطلحات خاص خود دارند. این نامه آن فرهنگستان (مصوب ۱۳۱۴) بسیار سنجیده و هوشیارانه تنظیم شده، و نشان می‌دهد که تا چه حد نسبت به گرایش و عملکرد فرهنگستان دوم منطقی و بهره‌ور از نگرش علمی به امر زبان است. از آن جا که واژه‌هایی فراوان همچون شهرداری، شهربانی، دادگستری، دادستان، دارایی، کشاورزی، نمایندگی، بهداشت، پزشکی، جهانگردی، دانشگاه، هنرهای زیبا که پیشنهادی همان فرهنگستان به ترتیب به جای بلدیّه، نظیبه، قضاوت، مدعی العموم، مالیه، زراعت، وکالت، حفظ الصحه، طبابت، سیاحت، دارالعلم (یا جامعه)، صنایع مستظرفه) و صدها واژه پرکاربرد نظیر آنها به زودی در زبان مردم جای خود را باز کرد، فرهنگستان اوّل را به طور نسبی باید موفق دانست. کار آن فرهنگستان اکنون نیز می‌تواند الگویی از گرایش سالم در

واژه سازی و واژه گزینی تلقی شود. جالب توجه است، که فرهنگستان مذکور نه هرگز در صدد حذف واژه‌های عربی دخیل در فارسی برآمد، و نه معادلهای عجیب و غریب برای واژه‌های «مافتاده لاتین» که اصطلاحاتی جهانی شناخته می‌شوند، مانند پست، تلگراف، تلفن، رادیو، بانک، و غیره ساخت. همچنین با آنکه نامهای فارسی شایسته و خوش ساختی برای بیشتر وزارتخانه‌ها و ادارات و مراکز دولتی و ملی منظور کرده بود و قسّی خواست برای مثلاً «وزارت امور خارجه» برابر نهاده فارسی سره بسازد؛ به فراست دریافت که هر چه به جای آن بگذارد عیناک یا نارسا خواهد بود و جوامه یعنی صاحبان اصلی زبان به دلایلی از استعمال آن پرهیز خواهند کرد (فرضاً «وزارت کارهای بیگانگان» که لفظ «بیگانه» بار معنایی منفی دارد و خود مغایر با روابط دوستانه است، و بسا «سرونیان»، «سرومرزبان» و جز اینها خالی از عیبی که می‌دانیم نیست)؛ پس اصراری در تغییر این اصطلاح جا افتاده نرورزد. علاوه بر اینها در جهت بهسازی مصطلحات رشته‌های مختلف علوم و فنون تا آنجا که می‌توانست به ساختن یا برگزیدن برابری اعم از واژه‌های پارسی سره و عربیهای دخیل و مانوس برای آنها پرداخت که اغلب آنها امروزه به کار می‌روند و ذکر نمونه‌هایی برای هر کدام سخن را به درازا می‌کشاند. از دلایل توفیق نسبی فرهنگستان اوّل یکی همان پرهیز از ستیزه‌جویی بسا واژه‌های دخیل جا افتاده، از عربی و غریبی و دیگر زبانها بود، و به عبارت دیگر این که سری را که درد نمی‌کند دستمال نیندند. دیگر این که گاهی را که به دست باز می‌شود به دندان باز نکنند، یعنی مثلاً در صورت نیاز به معادلی برای مفهومی که برابری در فارسی نداشت تا امکان آن بود که از مواد و مصالح موجود در زبان



زنده رایج استفاده شود به سراغ معادلهای آن در متون قدیم دری نمی‌رفتند، و در درجه بعد که مواد رایج نیاز را برآورده نمی‌کرد، نا از چفته زبان اصیل قدیم دری می‌شد بهره گرفت، نه واژه‌های سن درآوردی و بسی‌رگ و ریشه می‌ساختند (که این خود حاصل احاطه بر گنجینه‌های موجود در متون شعر و نثر است و بس)، و نه هرگز در این راه دست به دامن زبانهای مرده، مثل فارسی باستان و میانه، و ریشه‌ها و وندهای آنها می‌شدند (خواهیم دید که فرهنگستان دوم کمتر به اصل اخیر توجه نشان داد).

فرهنگستان دوم (فرهنگستان زبان ایران).

در زمان محمد رضاشاه و در شرایطی بدید آمد که اغلب اعضای روشن بین فرهنگستان اوّل فوت شده یا به هر علنی کناره گزیده بودند. شاهد بودیم که بیشتر افراد نسل کارآی عصر نیز از همکاری با فرهنگستان ضعیف بنیه مذکور به دلایلی از جمله رهبری ناسالم و ناکارآمدان و گرایشهای تعصب آلود و بیمارگونه آن تن می‌زدند، و در نهایت به اصطلاح «فراذ» به کار وضع و گزینش معادلهای در موارد ضرورت و استعمال با پیشنهاد آنها به جامعه و یا به بعضی گروهها و اقتضای ربط همت می‌گماشتند. برخی از رندان هم که در فرهنگستان یاد شده کار می‌کردند، ساعتی کم یا بیش را در فضای جامد و خواب آلوده آن صرفاً برای گذران معاش به سر می‌آوردند (این نگارنده خود در سال ۵۳ چندماهه در آن سازمان از نزدیک شاهد کار و بار آن بود، اما درست به همان دلایل که عرض شد طاقت نیاورد و راه رزق را در جای دیگر یافت)؛ جالب این که این چندتن اعضای عالم که بعضیهایشان از فرط بیکاری یا چرت می‌زدند و تنقلات می‌خوردند و می‌گفتند و یا به کار و مطالعه شخصی می‌پرداختند، بر کار رؤسا به قول بیهقی «پوشیده خنده زدندی»، چون انگار

ناف این فرهنگستان را با سره گرای و ستیز با واژه‌های عربی دخیل (که به نظر اهل بصیرت به سبب تغییر صورت یا معنی و یا هر دو، اساساً به دلیل انس فارسی‌زبانان اصلاً عربی انگاشته نمی‌شوند) بریده بودند. به گمانم گردانندگان این دستگاه تنها کسانی بودند که زیر این علم سینه می‌زدند، چون در همان ایام هم طشت این کار و کبابها از پام افتاده بود، و متولیان به نگاه داشتن حرمت اسامی زاده خود مشغول آری، کار حضرات سره‌گرایان بدون اینکه خود متوجه باشند به تیشه زدن به ریشه زبان دری، زبانی به این خوبی و استواری، کشیده بود و ذهن کجی کردن به همه تحولات زبان و پیشینه و پشتوانه آن، و اثبات اینکه عربها هر چه (یا دست کم اغلب آنچه) دارند از فارسی دارند (و حال آنکه با وجود دادوستدهای رایج میان تمام زبانهای زنده، کیست که نداند که اعراب حتی در عصر جاهلیت اگر هیچ چیز نداشتند اقل زبانی ساخته و پرداخته و آماده بویژه برای شعر داشتند).

باری، با اوصافی که گفتم حاصل کار چنین فرهنگستانی طبعاً نمی‌توانست چیزی بیش از - اگر اشتباه نکم - حدود سیصد و خرده‌ای واژه غالباً فرجه خراش بود که در هیأت ظاهر آدمو کراتیک جزوه‌هایی به نام پیشنهاد شما چیست؟ به خلق الله عرضه شد: «برخه کار» (= پاره وقت، که امروزه رایج است در برابر Part-time، اما حتماً به نظر حضرات مرجوح است چون «وقت» عربی و کاملاً بیگانه، مزاجش را خراب کرده)، «پژوهانه» (= حق‌التحقیق، که بنده عقلم به این قد نمی‌دهد که چرا مردم ناسپاس قدر آن «پژوهانه» را ندانسته‌اند و هنوز این ترکیب عربی را با چندین واج حلقی گلوگیر و دو تا تشدیدش با آن معادل نرم و شبک ناخند زده‌اند. البته این هم عجیب است که چرا با حذف «اله» که یک تشدید را هم از پیش پا برمی‌دارد و آن را بدون هیچ تغییری در معنی، خوش خوراک‌تر می‌کند،

حتی حاضر نمی‌شوند «حق‌التحقیق» بگویند. تحلیل این اموری با زیانشناسان است.)، توژ (= فیلم، و توژبرداری هم همان فیلمبرداری است؛ تعجب نکنید، حتی اگر دانستید که «توژ» در اصل سره آن به معنای پوست درخت خدنگ است که بر زین و کمان می‌بجینده‌اند و ضبط دیگرش «توژ» به ندرت در متون سده چهارم و پنجم دیده می‌شود. پیداست احیاکنندگان این واژه نقلی و خوشنوا هیچ فرق مهمی میان مدلول «توژ» که پدیده‌ای طبیعی است و «فیلم» که ماده‌ای شیمیایی به نام نیرات د سلولز است ندیده‌اند؛ لابد چون شنیده‌اند که گاهی لفظی با مدلولی خاص بر مدلول متفاوتی که از جهانی با اولی اشتراک دارد اطلاق می‌شود، همچون اطلاق نام «بیخچال» طبیعی قدیمی به شیء مصنوع معروف. این دو مدلول در این که هر دو محفظه‌ای سردند مشابه یکدیگرند. گو اینکه سره‌پردازان ما هم باز ممکن است از رو نروند و بگویند: «خوب، توژ و فیلم هم هر دو نازک‌اند!» تعصب و دید غیر علمی، از هر طرف که باشد، چه کارها که نمی‌کند!

گویی ابته هنوز همه کاروبار واژه‌گزینی بر رکن رگین تازی ستیزی نیست، چون در این راستا می‌بایست کلمه «رئیس» هم از حافظه زبان و فارسی‌زبانان و از فکر و فرهنگ آنان پاک بشود؛ پس می‌آیند و به جای آن، ترکیب نوظهور فرنسین را می‌سازند؛ در برابر ایشان صاحب نظران میانه‌رو در مرگ‌های قلبی که در صفحات جراید در می‌گیرند، به درستی خاطر نشان می‌کنند که: بابا، این پیشوند «فر» پیشوندی متروک و منسوخ و متعلق به زبانی مرده (پهلوی) است، و چرا در ساختن این لفظ بدین اصل مهم التفات نشده که نباید از عناصر صرفی مرده برای واژه‌سازی استفاده کرد، یا به عبارت دیگر از اجزای پوسیده زبانی مرده برای زبانی زنده تکلیف معلوم کرد؟ به گمان



من عشق

و حمیت سره‌گرایان نسبت به زبان فارسی فی‌نفسه در خور ستایش است، اما بیاید به این نکته مهم، که از قضا به همان زبان منقور حضرات گفته‌اند، نیز توجه داشت که: حُبّ الشیء یعنی و یُصمّ، در حالی که برای کار علمی باید چشم و گوشی گشاده داشت. مردمی که من می‌شناسم اگر چوب لای ناخشان بکنند چنین واژه‌هایی را به کار نخواهند برد.

من تقریباً مطمئنم که اگر از سره‌گرایان بپرسید چرا چنین می‌کنند، فی‌الغور خطری را یادآور می‌شوند که از طرف زبان عربی فارسی را تهدید می‌کند. بنده فکر می‌کنم که اتفاقاً خطر مهم‌تر از جانب همین سره‌گرایان است. بارها دیده‌ایم که عده‌ای با ساختن و به کار بردن امثال این واژه‌های غریب به گونه‌ای خودسرانه و خان‌خانی برای زبان محبوب خود و ما، مایه زبانهایی شده‌اند که هیچ آدم منطقی در هیچ جای جهان بر زبان خود وارد نمی‌کند، از جمله اختلال در نقش زبان به عنوان وسیله تفهیم و تفاهم، اتلاف وقت و نیروی دیگران که تا بیایند و بفهمند که فلان واژه به همان معنی است کلی زمان و توان به هدر رفته است، یکنواختی سخن و حتی ناخوانی بنیادین آن یا وجود ظاهر گاه فریبده‌اش، چرا که اینان خود را به دست خویش از گنجینه‌ای غنی از واژه‌های دری که بسیاری از آنها نه تنها یک واژه بلکه دنیایی از فکر و فرهنگ و تخیل و خاطره و تداعی است محروم کرده و زبان را از جوش و جان انداخته‌اند. آن یکنواختی که گفتم نیز از همین روست که اینان از مترادفاتی متعدد، و غالباً هر کدام با حال و هوایی ویژه خود، به صرف تازی انگاشتن آنها در محور جانشینی زبان (Paradigmatic axis) بهره نمی‌گیرند.

در باب آن خطر موهوم هم باید بگویم: از نخستین سالهای بعد از انقلاب، این بیم در دل فارسی‌دوستان پدید آمده که مسیاداً برخی گرایشهای تازی خطرناکی برای فارسی پدید

آورد، و این خطر را از سوی اقتدار مذهبی که به سبب انس آنها با قرآن و احادیث و ادعیه و نیز کلیه علوم دینی که همچون هر علمی از لغات، مصطلحات و مستندات خاص خود، که طبعاً در این جا به زبان عربی است، استفاده می‌کند می‌دانند و بیم دارند از این که شیوع کاربردهای عربی بر زبان فارسی تأثیر سوشی بگذارد. پس ایشان نیز به خود حق می‌دهند که با گرایش به فارسی سره در برابر منوج عربی گرایم موضع بگیرند. تا مبادا شرایطی قریب به آنچه در چهار قرن اول هجری وجود داشت و طی آن شعر و نثر و مکاتبات و غیره به زبان نازی صورت می‌گرفت. دوباره حکمفرما شود. بیم این دسته و واکنش ایشان تا حدودی قابل درک است اما کاملاً موجه نیست؛ بدین دلایل:

۱- اوضاع بالهای اول انقلاب که بیسی از عربی‌گرایی افراطی پدید آورده بود اکنون روی به تعدیل گذارده، و یک دلیل روشنی نیز همین تشکیل فرهنگستان است به دنبال احساس ضرورت قطعی آن.

۲- شرایط هیچ عصری چنانکه تاریخ نشان می‌دهد عیناً در عصری دیگر تکرار نخواهد شد. شاید اگر ما نیز در حدود قرن چهارم سی‌زینیم برای احیا و حفظ زبان پارسی همان کاری را می‌کردیم که امثال رودکی، دقیقی و فردوسی کردند. اما آنان در روزگار جنبش نوزایی شعر و ادب و فرهنگ و تاریخ فارسی می‌زیستند و اگر در آن ایام نیز همچنان از چیرگی مجدد عربیت ایمن نبودند بدین سبب بود که نهال زبان پارسی هنوز به درختی تناور که در برابر هر طوفانی بایستد بدل نشده بود. شرایط امروز پس از قرن‌ها که از رشد این درخت پرومند می‌گذرد به هیچ روی قابل مقایسه با آن زمان نیست.

۳- در میان اقتدار مذهبی در کدام زمان گرایش نسبی به سمت زبان نازی نبوده که اکنون نباشد؟ از این گرایش مستمر نباید

مترسکی بسازیم تا گرایش معکوس ما بعضی سره‌گرایی را نوجیه کند.

۴- آندختان که گفتیم، با سره‌گرایی کدام یک از مشکلات فراوان زبان فارسی را می‌توانیم حل کنیم. جز اینکه زبانهای پیشگفته را هم بر آنها بیفزاییم؛ از این سو با آن سوی بام افتادن چه تفاوتی می‌کند؟ همیشه موجهای افراط و تفریط به دنبال یکدیگر بر می‌خیزند و این بدان معنی است که هر گونه کشش تند و ناپهنجاری از هر طرف واکنش مشابهی را از سوی دیگری بر خواهد انگیزد، و سرانجام این کار، افتادن به دور باطل است. راه درست در هیچ یک از این دو گرایش متضاد نیست بلکه در تعدیل گرایشهاست. من از آن روی از آینده زبان فارسی بیمناک نیستم که جامعه ما، یعنی صاحبان اصلی زبان و داوران همینگی آن از سده چهارم بدین سو هیچ گاه به هیچ یک از دو طرف افراط و تفریط روی خوش نشان نداده و راه میانه را برگزیده و ادامه داده است.

از فرهنگستان دوم می‌گفتیم. این سازمان در بدر انقلاب درست به سبب همان عملکردهاش منحل شد، و حق هم همین بود، زیرا اگر مثلاً آنهمه بودجه و امکانات را که صرف آن می‌شد بخش بر تعداد واژه‌های موضوعه آن، که تازه به درخور هم نبود، بکنیم شاید برای هر واژه میلیون‌ها تومان از کیسه ملت بعد رفته باشد. کارهایی هم که در جوار آن، ظاهراً برای نمایش دادن تحرک نادانسته، می‌کردند ناقابل‌تر از واژه‌سازیهای کذایی بود، مثل تهیه چند فرهنگ باسادی از چند متن حداکثر سی جهل صفحه‌ای؛ گو این که اینها تأثیری هم از یک جهت داشت و آن اینکه این نوع فرهنگ را به عده‌ای که از آن خبر نداشتند شناساند، همین. این فرهنگستان با پیروزی انقلاب به دلیل عملکرد اندک و گرایشهای پیشگفته منحل شد.

و اما در خلال سالهایی که فرهنگستان دوم ظاهراً دایر بود، به گمان ما مهم‌ترین فعالیت در زمینه واژه‌گزینی از سوی برخی صاحب نظران

فارسی دوست

و در عین حال واقع‌بین و غیر

متعصب صورت می‌گرفت، و به سخن دیگر در این عرصه نیز همچون اغلب زمینه‌ها بیشترین و بهترین کارکرد حاصل تلاشهای فردی بوده و نه جمعی و سازمانی. نمونه کامل عبار این زبان‌دانان اندیشه‌ور شادروان دکتر غلامحسین مصاحب بود که اکنون برابر نهاده‌های فراوان و کاملاً رایجی را بویژه در حوزه زبان علم مدیون اویم. این بزرگمرد که به گفته بیهقی «چون او مرد کم رسده» هر چه کرد از روی باریک‌بینی و ژرف‌نگری بود، حتی در موارد ناگزیر با آسیب‌رسان‌های لاتینی با عناصر صرفی فارسی واژه علمی می‌ساخت، همچون یونین (از یون Ion) در برابر Ionisation، و صیفه‌ها و مشتقات مختلف آن مثل یونیده، یونش و جز اینها) کوانتومین (از quantum در برابر quantumise، به همان صورت). نوجیه ساختار این واژه می‌تواند این باشد که: وقتی از ریشه‌هایی عربی با اجزای صرفی فارسی واژه‌هایی چون طلبیدن و فهمیدن ساخته و به کار برده شده است، چرا نتوانیم در موارد ضروری همین کار را با ریشه‌های لاتین بکنیم؟ این واژه‌ها و همه مشتقات آنها هم کوتاهتر از همه کاربردهای معادل آنها، و هم به ساختار و روح زبان فارسی نزدیک‌تر است. مثلاً «در وجه امری به جای بونیزه کن» یا «بونایز کن» می‌توان گفت «بیون»؛ یا به جای «کوانتومیزه (یا: کوانتومایز) بفرمایید» بگوییم: «بکوانتومید»، و به هر حال و با وجود اینکه در ابتدا ممکن است قدری غریبی کند صدمه کمتری به ساختار صرفی و نحوی زبان فارسی می‌زند، چون به نظر اینجانب اگر بنا بر استعمال صورت دیگر باشد، شاید سنگین‌تر باشیم که در مورد اخیر مثلاً بگوییم Please quantumise it یعنی بکسره قید زبان فارسی را در حوزه علوم جدید بزینم و همچون هندیان و پاکستانیان زبان انگلیسی را به عنوان زبان علم

اختیار کنیم. وقتی در موارد ضروری می‌توان درست مثل کاری که مرحوم مصاحب کرد «تلگر افیدن» ساخت و گفت «جواب تلگر افید» به همین دلیل و برای تسریع در ابلاغ و تبادل مفاهیم علمی هیچ گزیری از استعمال چنین اصطلاحاتی نیست. البته بنده فکر می‌کنم اگر گردانندگان فرهنگستان دوم را مستعشان نمی‌کردی منعکن بود برای امثال همین رشته علمی «بون» و «کواتوم» هم واژه‌هایی با استفاده از ریشه‌های فارسی باستان یا میانه برآیند، همچنان که برای کامپیوتر معادل رایانه را (از «رایستن» بهلوی به معنای منظم و مرتب کردن ساختند که امروزه به ندرت به کار می‌رود. شاید هم از آن روی به جعل معادل‌هایی برای مصطلحات علمی غربی کمتر توجه کردند که بیشتر نیرو و امکاناتشان صرف نازی‌زدایی می‌شد. از میان افراد دیگری که در زمینه واژه‌گزینی، بویژه در عرصه اصطلاحات علوم و اصطلاح‌شناسی (ترمینولوژی)، چهاره‌هایی شناخته هستند برای رعایت اختصار به ذکر این چند تن بسنده می‌کنیم، با طلب مغفرت برای درگذشتگان و آرزوی طول عمر برای دیگران: دکتر امیر حسین آریانپور، استاد احمد آرام، دکتر محمود حسابی،^۵ دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر احمد بیرشک، دکتر حمید عنایت، دکتر محمود صناعی، دکتر فیروز شیروانلو، و از نسل جوان‌تر داریوش آشوری.

همچنین در سال‌های بعد از انقلاب احساس خلا مرجع مقتدر با صلاحیتی به نام فرهنگستان، البته از نوع درست و بهنجار آن نه آنچه نبودش بهتر است، همواره دست‌اندرکاران دلسوز را آزار می‌داد و این پرسش مطرح می‌شد که در امور مربوط به وضع و گزینش واژه‌ها اعم از عام و علمی از کدام مرجع باید کسب دستور و نظر کرد و مشکلات فراوان و عظیم واژگانی بویژه در زبان علم را چه سازمانی و چگونه باید حل کند؟ (البته اگر اساساً و تماماً قابل

حل باشند).

این نگارنده در سال‌هایی که در مرکز نشر دانشگاهی خدمت می‌کرد بارها و بارها پای درد دل سرپرستان گروه‌های تخصصی آن مرکز می‌نشست که هر کدام بحق از بی‌تکلیف‌های فراوان در زمینه به خود مربوط می‌نالند و لزوم حیاتی مرجعی نهایی را برای رسیدگی به این امور در جهت هماهنگی میان اصطلاحات علمی موجود در کتب دانشگاهی و غیره، و نیز ایجاد هماهنگی ضروری میان مصطلحات مشترک رشته‌هایی از علوم، یادآور می‌گردید. به راستی مگر می‌شد شاهد تبدیل مشکلات موجود به بهمنی عظیم و فرود آمدنش بر زبان علم و از آنجا بر کلی نظام زبان فارسی بود و دست روی دست گذاشت؟ از قضا همین مرکز بدین سبب که کتاب‌های فراوان را در رشته‌های گوناگون دانشگاهی در دست تهیه و طبع داشت با تشخیصی درست و درک ملموس دشواری‌های موجود در این باب، رأساً وارد عمل شد و علاوه بر برگزاری سمیناری با عنوان «زبان فارسی، زبان علم» که خود بیانگر توجه و اهتمام این مرکز به این مهم بود، در زمینه واژه‌گزینی برای رشته‌های مختلف و یکدست‌سازی اصطلاحات یا تلاش‌های فراوان موفق شد چندین واژه‌نامه گوناگون، همچون واژه‌نامه‌های فیزیک، شیمی، کشاورزی و امثال اینها را تهیه و به دست‌اندرکاران عرضه کند. بدین سان مرکز مذکور با آن که این کارها جزء وظایف اصلی‌ش نبود در انجام این امر پیشقدم شد و عملاً در غیاب فرهنگستان به مرجعی برای وضع و گزینش و هماهنگ‌سازی واژگان رشته‌های مختلف علوم نیز بدل گردید. اکنون اگر چه با تأسیس فرهنگستان سوم به نظر می‌رسد که خیال مرکز نشر از این بابت راحت شده باشد، ولی با توجه به سوابق و نجارب این نهاد در سال‌های اخیر در امور مربوط به واژگان علمی، به گمانم فرهنگستان ناهنگامی که هنوز به سطح کمی و کیفی دلخواه در فعالیتهای خود نرسیده باشد به هیچ

روی از تجارب گرانمای این مرکز در خلال برهه اخیر بی‌نیاز نخواهد بود.

این بود جمع‌بندی و خلاصه‌ای از تجارب و دستاوردها در زمینه واژه‌گزینی در طی مدتی بیش از نیم قرن؛ تا ما خود چگونه از آنها بهره‌برداری کنیم. همچنین است حاصل دو گرایش متضاد در طول تاریخ عصر اسلامی، یعنی عربی‌گرایی بویژه در سه قرن اول هجری از یک سو و سره‌گرایی عده‌ای در عصر رضاشاه و پس از آن از سوی دیگر. گرایش‌هایی از هر دست و با هر نتیجه‌ای اکنون در انبان تجربیات ماست، و به اصطلاح دزد حاضر و بز حاضر. ولی قدر مسلم این است که مؤمن دو بار از یک سوراخ گزیده نمی‌شود.

در باره فرهنگستان سوم که هنوز تشکل نیافته است نمی‌توان سخن چندان گفت، اما ترکیب اعضای اولیه آن که اکثر نزدیک به همگی آنها را افرادی شایسته و فاقد گرایش‌های افراطی تشکیل می‌دهند نشان‌هایی برای خوشبینی به دست می‌دهد. اما معلوم نیست چرا در حالی که روز به روز بر شدت مشکلات زبانی ما از رهگذر ورود مفاهیم و اصطلاحات علم جدید از بیرون مرزها افزوده می‌شود، فرهنگستانی که در تأخیر تشکیل آن آنفهاست هفت ماه میان دو اجلاس اولیه‌اش فاصله می‌اندازد، به گونه‌ای که در این میان یکی از اعضای اولیه (شادروان دکتر پیوستی) فوت شده و برخی دیگر نا آن جا که خبر داریم یا استعفا کرده یا عملاً در حکم مستعفی‌اند. سن بالا و کسالت ناشی از آن در مورد بعضی از اعضا، در جوار لزوم بهره‌گیری از دانش و آزمودگی ایشان، این فکر را پیش می‌آورد که ای کاش مزاج اعضا، که قطعاً باید آمیزه‌ای از تجربهٔ پیر و نیروی جوان باشد، ان‌شاء الله هر چه سالمتر شود. فرهنگستان لازم است از این وجودهای مغنم‌پرستین بهره و افتخار را، اگر چه به عنوان اعضای افتخاری، داشته باشد. فرهنگستان اگر قرار است فرهنگستان راستین بشود به تاب و توش فراوان نیاز خواهد داشت.

بنابراین در گزینش اعضای آن علاوه بر دقت همه جانبه‌ای که لابد به عمل آمده و خواهد آمد، باید شوق و طوع شخص منتخب نسبت به شرکت و فعالیت در امور مربوطه نیز در نظر گرفته شود تا مشکلاتی که در نشستهای قبلی رخ نموده است پدید نیاید.

۱- اکنون می‌خواهم پیشنهادهایی کتبی در جهت هر چه کار اثر شدن فرهنگستان بکنم، گو اینکه می‌دانم به منزله بای ملخ نزد سلیمان بردن است و شاید قبلاً به این امور و حتی دقیق کار عنایت شده باشد:

۱- اعضای دائمی فرهنگستان آمیزه‌ای متعادل و سنجیده از خبرگان سه رشته ادبیات فارسی، زیست‌شناسی همگانی و فرهنگ و زبانهای باستانی باشند. بویژه سعی شود تا از اختلاف نظرها و دیدگاههای اهل این رشته‌ها، که اصولاً هم امری طبیعی و زاینده تفاوت ماهیت و غایات هر کدام است، در جهت هر چه بهتر شدن نتایج کار و بسزیرفتی‌تر شدن مصوبات فرهنگستان استفاده شود؛ به عبارت دیگر فرهنگستان برخلاف بعضی از مراکز آموزشی به عرصه درگیری علمی و مجادلات عبان منحصّصان این رشته‌ها (که ناکنون گاهی تا سر حدّ دخالت و اغلال ناروای برخی از آنها در راه وظایف و اهداف اساسی برخی دیگر کشیده شده است) تبدیل نگردد. در صورتی که این فضا با به جلسات فرهنگستان کشیده شود، از هم اکنون می‌توان گفت که جز باد به دست نخواهد بود.

۲- بیشترین کوششها در جهت تقویت کمیسیونهای تخصصی از همه رشته‌های علمی و فنی صورت گیرد، زیرا به گمان اینجناب فرهنگستان کنونی در عین لزوم رسیدگی به کلیه اموری که در شرح وظایفش آمده است، از جمله بالودگی و پیراستگی کتبی وازگان عام زبانی، به سبب حثّت و اولویت مسائل مربوط به زبان علم باید در رفع مشکلات عظیم آن را البته تا حدّ مقدور در رأس همه اهداف خود قرار دهد. نیازهای کشوری در حال ترقی و نیازمند

به اخذ هر چه بیشتر و سریعتر مفاهیم و مصطلحات و تکنولوژی جدید چنین اقتضا می‌کند. بهمن عظیم و بختک هولناکی که دارد بر زبان ما فرود می‌آید، بیش از هر چیز از رهگذر ورود فزاینده واژه‌های خارجی است که از صافی نظیر مراجع ذی‌صلاحیت نمی‌گذرد، و در این میان بی‌توجهی اهل رشته‌های علمی به امور زبانی، با بساط همیشگی خان‌خانی اغلب ماها که معمولاً خود را بر مصوبات یا پیشنهادهای هر سازمان با فرد باصلاحیتی ترجیح می‌دهیم، و با اصلاً از وجود معادلهای بهتر و آزموده‌تر آگاهی نداریم مزید بر علت بوده است. البته کاسه و کوزه را بر سر افراد یا نهادها شکستن همواره روا نیست، زیرا از یک سو محدودیتهای زبان فارسی در قبایل مصطلحات و مفاهیم علمی جدید، چنان که گفتیم واقعتی است که نمی‌توان فراموش کرد، اگرچه همه دست اندرکاران در باب کم و کیف این محدودیتها همدستان نیستند؛ و از سوی دیگر شاید مهمترین عامل افزایش دائمی دشواریها و آشفتنگیها همان فقدان نهادی نیرومند به نام فرهنگستان بوده است.

۳- وجود یک روابط عمومی کاملاً مجهز با مکانیسمی نیرومند و کارا، که جوابگوی نیازهای همگانی در اسرع وقت و به هر طریق، اعم از مراجعه، مکالمه تلفنی و مکاتبه باشد. برچیدن همان بساط خودکامگی زبانی و ایجاد روح و فرهنگ پیروی از نهادی واحد و با صلاحیت در اموری همچون واژه‌گزینی، خود از مهمترین وظایف یک چنین قسمتی است. به گمان ما نخستین درسا را در زمینه این تخییر روحیه و درجهت آموزش اصول اولیه و پرورش حسّ مسؤولیت فرد نسبت به کاربرد زبان باید از دوران نوجوانی و بویژه در محیط مدرسه به او آموخت و سپس همین هدف را با قاطعیت و جدیت در آموزشهای دانشگاهی در تمامی سطوح و همه رشته‌ها دنبال کرد. این تربیت اگر در سن و سطح لازم صورت نگیرد،

پیدااست که در سنین بالا اگر نحال نباشند دشوار است. نه تنها نوجوانان بلکه جساترناً حتی بسیاری از آموزگاران و حتی اساتید ما به توصیه‌های لازم در این باره نیازمندند. فرهنگستان اگر اساساً همسو با تئیزهای جامعه‌های زنده و در حال تحول باشد، همه این حرفها برایش در حکم سرود یادستان دادن خواهد بود.

۴- عرضه حاصل کار و مصوبات فرهنگستان در امور وازگانی نباید به گونه‌ای کاملاً دموکراتیک باشد، و نه به صورت تعیین تکلیف. توسل به شیوه‌هایی همچون صدور دستور و بخشنامه به این یا آن سازمان مبنی بر اینکه بکاره و ابتدا به ساکن فلان مصوبه را به کار برند ممکن است علاوه بر اختلال در تفهیم و تفاهم، در اقتضای مختلف مردم ایجاد دافعه نسبت به آن بکند. بهترین ضامن اجرای مصوبات فرهنگستان، یا بهتر بگوییم عامل ترویج آنها همان ماهیت فرهنگستان است. نهادی که به سویایی، دلسوزی، مسؤولیت، اعتدال و سخته‌کاری شناخته شود حس پذیرش را خود به خود در مردم برخواهد انگیخت، و در نهایت امر هم اگر همین مردم یا بعضی اقتضای ذی‌ربط به هر دلیلی از استعمال آن مصوبات سر باز زنند، اختیار با آنان است که متولیان زبانند. تفاهم متقابل در هر موردی، بویژه هنگامی که با تعلیم و تربیت پیشگفته همراه شود، به صورتی پرزورتر از هر سنبه‌ای عمل خواهد کرد.

همه آنچه گفتیم تنها با داشتن سازمانی دست خراهد داد که علاوه بر دارا بودن ویژگیهای بنیادین یاد شده، از هر جهت بسامان، منظم، مجهز به امکانات و وسایل کافی، بودجه لازم و فاقد جنبه‌های بوروکراتیک و برخوردار از ارتباط و هماهنگی مستمر با کلیه نهادهای علمی و آموزشی باشد، و نه اداره بیکاره‌ای که صرفاً حضوری نمایی و

سمبولیک داشته باشند. با دشواریهای عظیم یاد شده که بویژه در دوسه دهه اخیر به حادترین حد خود رسیده، سرمایه‌گذارهای مادی و معنوی فراوان در جهت بر خور داری از آنچه شایسته نام «آکادمی» را داشته و بهره‌مند از پیوندهای استوار و مستمر با برترین نهادها و مراکز علمی جهان باشند بی‌تردید نخستین گام بلند در راه تأمین نخستین و ضروری‌ترین نیازهای ملتی در حال توسعه، و به عبارت دیگر رفع بزرگ‌ترین مانع پیشرفتهای علمی جامعه ما یعنی حل مشکلات زبان علم خواهد بود. در راه تقویت یک چنین نهادی، اگر نگریمیم از پیشرفته‌ترین ممالک غربی، دست کم از برخی کشورهای همپراز خویش همچون مصر، سوریه و ایتالیا اینها که اهتمامی در این باب دارند می‌توان تجاری آموخت. آنچه مسلم است این که خارهای مغیلان در این راه هست، لیکن مشاهده نخستین سایه‌های سواد کعبه شفا بخش آبله باست.

همچنین به اصطلاح «جوکهای فراوان به قصد ستیز با کار فرهنگستان بر سر زبانها انداخته شد، که به گمان من کار کار همان قشر روشنفکر است. زیرا مردم عادی نه تنها کاری به این کارها ندارند بلکه همین قاطبه مردم بودند که در ظرف مدتی نه چندان طولانی اغلب واژه‌های فرهنگستانی را در برابر معادلهای عربی یا غربی آنها خوشتر یافتند و به کار بردند.

۲- مثل سه واژه بسیار رایج «ارتش» و «تیمسار» و «ستوان» که بنده دقیقاً نمی‌دانم آیا از ساخته‌های فرهنگستان است یا خود نظامیان. شادروان استاد پورداود در کلاس درس به ما می‌گفت: واژه «ارتش» را از فرس همانندی *art-esta* (به معنای گردونه سواران یا اهبانگان بر گردونه که همان سپاهیان باشند) به صورت غلط ساخته‌اند. بدین نحو که جزوه دوم یعنی *esta* (از ریشه «ایستان» و هم‌ریشه با *stand* انگلیسی) را از وسط کلمه یعنی به گونته‌ای ناسیجا بُرش داده‌اند و *es* بدل به *est* شده است؛ و در باب «تیمسار» هم می‌گفت در اصل «کاروانسر» اداره است که وضعی در خور نیست؛ و «ستوان» هم بدین سان است. بدین سان استاد فقید با چگونگی ساخت این واژه‌ها مخالفت می‌کرد.

۴- در دومین سمینار نگارشی فارسی که تحت عنوان «زبان فارسی، زبان علم» به همت مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد سعی بر این بود که با شنیدن نظریات مدعوین خارجی در کنار آرای صاحب نظران هموطن بتوانیم به نتیجه‌گیریهایی در زمینه بهسازی و نیرومندسازی زبان فارسی در حوزه علوم جدید و جهانی توفیق بیابیم. خلاصه آنچه از سخنرانیهای سمینار، بویژه میهمانان چینی، ژاپنی، هندی و پاکستانی که مشکلاتی همچون ما را در این زمینه داشته و هر یک به گونه خاص خود به حل آنها پرداخته‌اند برمی‌آید این بود که چینی‌ها از آن جهت که زبانشان امکان ساختن معادلهایی برای ریشه‌های لاتینی را دارد کوشیده‌اند تا از زبان خود به عنوان زبان علم استفاده کامل بکنند (اگرچه این فرایند را مطایر با فراگیری زبانهای غربی برای مبادله اطلاعات و افکار با ممالکی که در زمینه علوم جدید پیشرفته‌ترین اند ندانسته‌اند). و دست در قسط مخالف، اهل شبه قاره هند از آنجا که زبانشان کلاً فاقد امکانات لازم برای این کار است (و نباید هم به جهان دیگری که امکان بحث درباره آنها در اینجا وجود ندارد متلاً چیرگی فکر و فرهنگ و زبان انگلیسی در این کشورها) با بکارگیری زبان انگلیسی

به عنوان زبان علم، خود را از شر مشکلات تقویت زبانهای بومی خود در زمینه علوم واره‌انده‌اند. اما بیشترین دشواری برای ماست که امکانات زبانی ما بینابین این دو قطب است، یعنی از عهده وضع معادلهای علمی در برخی موارد برمی‌آیم و در برخی دیگر نه. بنگرید به متن چاپ شده سخنرانیهای سمینار یاد شده در مجموعه: زبان فارسی، زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

۵- اخیراً ابن عالم بزرگ کتابی تحت عنوان «وندها و گهواژه‌های فارسی (تهران، جاویدان، ۱۳۶۸) را که بخشی از کوششهایشان در این زمینه است عرضه کرده‌اند که شامل پیشوندها، پسوندها، گهواژه‌ها، واژه‌های دستور زبان فارسی و ریشه گهواژه‌های فارسی است، و در آن واژه‌هایی از زبان دری، زبانهای باستانی (فارسی باستان و میانه) که می‌تواند در امر واژه‌سازی مورد استفاده قرار گیرد به دست داده شده است. مؤلف در پیشگفتاری می‌نویسد که مطابق محاسبه ایشان به کمک ۱۵۰۰ ریشه و ۱۵۰ پیشوند و ۲۰۰ پسوند بر روی هم می‌توان ۲۵۱۰۰۰/۰۰۰ واژه دیگر ساخت.

۶- بنگرید به سرمقاله مجله نشر دانش، سال یازدهم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۰)، ص ۳.



پانداشته

۱ و ۲- هدایت با آن قدرت اعجاب انگیزی در طنز و هزل پردازی با استناد از شیوه کاریکاتورسازی علمی، تعدادی از واژه‌های نوساز فرهنگستان اول را به باد تمسخر گرفته.

بیهقی و کتاب تاریخ او

■ دکتر محمد دامادی

به یاد استاد فرزانه دکتر غلامحسین یوسفی

● از مواضع مشخصی که بیهقی در قبال افراد و مسایل داراست، پیدا است که عقایدی سرسری ندارد و ادیب و مورخی سیاستگر است.

● خواندن این کتاب، به آدمی آن مایه بصیرت می‌بخشد تا در ورای جو بیار زندگی با آدمیان گذشته و زندگی گذشتگان و گذشته انسانیت پیوندی عمیق و بر معنی پیدا کند.

خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر (۱) [متولد به سال ۲۸۵ هـ ق و در گذشته در صفر سال ۴۷۰] مورخی عادی و یاس قانع‌نگاری معمولی نیست بل که نویسنده‌ی حقیقت‌نگار (۲) و ادیبی عالی‌مقدار و دوستدار حقایق و نکات (۳) و تاریخ‌نویسی دارای استقلال نگرش به قضایا و مسایل و آشنا به سوازمین و اصول و رویگردان از شروع است (۴) که به اقتضای دانش و آگاهی و دقت نظر و بیش یک مورخ در روزگار خویش، خواسته است قضایای تاریخی را برهانی و مبتنی بر نظام علت و معلول بیان دارد.

بیهقی از سرچشمه‌های میراث اخلاق و ادب و فرهنگی اصیل سیراب گردیده و مبانی اعتقادی خود را مایه‌ور ساخته و شخصیت خویش را استحکام بخشیده است. گذشته زندگی او، معرفت‌نکامل عینی انسانی مستعد و آگاه و از لحاظ فردی، دین‌باوری نیکو اعتقاد (۵) است که به عنایت آفریدگار، ایمانی راسخ دارد (۶) و هر چند اسلام را آیین ابدی می‌داند و به اعتلای آن با امیدواری می‌نگرد (۷) اما درینا گوی مسلمانان است (۸) و از پی آمدهای کفران نعمت، سخت بیناک و نگران (۹) و از خدا می‌خواهد که خود و مسلمانان چنین نباشند (۱۰) دعای از سر صدق و اخلاص را قرین اجابت می‌داند (۱۱) و بر رعایت حقوق معالجت (= تمک خوارگی که ادای آن بر ذمه جوانمردان و راه و رسم فتیان است) انگشت تأکید می‌گذارد. (۱۲) و از شرارت و زعارتی که در سرشت برخی از آدمیانست، نکوهش می‌کند (۱۳) و از مکاوحت و ستازعت بیزار است و از آن همواره پرهیز دارد (۱۴) عفو را بر انتقام ترجیح می‌نهد (۱۵) از منصب قضا با نفرت و دورباش - فاصله می‌گیرد و در مقام ترجیح، «قوادی» را به از «قاضی گری» (۱۶) می‌داند. خودشناسی را بر آدمی فرض می‌داند و انسان خوب، کسی را می‌نامد که ذات خویش را بشناسد. به گونه‌ی

که «خودشناسی» را اساس شناخت دیگر پدیده‌ها قرار می‌دهد (۱۷) به جست‌وجو و مطالعه مستمر علمی، ارزش و بهای می‌دهد (۱۸) در گفتار، بیرو اصول است و به موازین درست و معیارهای صحیح پای‌بند (۱۹) دوستی او بر صدق و اخلاص مبتنی است (۲۰) و ادای حقوقی صحبت دیرین و عهد لطف قدیم، به حکم خیر الأصدقاء أفدئهم - برایش از مقوله غرابض است. (۲۱) شاید عقربه متحرک زمان به او آموخته است که:

● بیهقی از سرچشمه‌های میراث اخلاق و ادب و فرهنگی اصیل سیراب گردیده و مبانی اعتقادی خود را مایه‌ور ساخته و شخصیت خویش را استحکام بخشیده است.

● به اعتقاد بیهقی، تاریخ، درس عبرت و دبستان انواع معرفت است که زندگانی چند هزار ساله گذشتگان را بر حیات چند روزه بازماندگان می‌افزاید و آگاهی از تاریخ پیشینیان، یار و یاور و راهنمای آدمیان در امور جاری آنها می‌تواند باشد.

أَلَا إِنَّ إِخْرَانَ الثَّقَاتِ قَلِيلٌ
وَقَلَّ لِي إِلَى ذَاكَ أَتَقَلِيلٌ سَبِيلٌ؟ (۲۲)
وی در سایه تعلیمات کافی و ورزش دهبوانی و ندوم خدمت و مصاحبت با بزرگان و همکاری طولانی با استادش بنو نصر مشکان، مردی از علم برآمده و سربرکنشیده است که بر نفس سرکش و طبع آرزومند و گستاخ پیروز آمده، از خویشش کامی پرهیز دارد و بزرگ کسی را می‌داند که قناعت‌گزیند و حرص و آز را مهار سازد (۲۳) دستور پیران جهان‌دیده و گرم و سرد روزگار چشیده و معتبر می‌شناسد (۲۴) و رای «بزرگان و داهیان و روزگار بدگان» (۲۵) را ارجح می‌نهد. و در برابر آن‌ها «سنسوقان و مضربان و عاقبت‌نانگران و جوانان و کسار نادیدگان» (۲۶) را قرار می‌دهد. بر



خرمندی تأکیدی متواتر و بی وقفه دارد. (۲۷) در خطبه تاریخ مسمودی، عدل را - که در تاریخ ایران و جهان از مقوله کیمیاست - ناشی از خرمندی و ظلم را دستور د جهل می‌داند (۲۸) و به توکل بر مشیت الهی معتقد و سرسپرده است (۲۹) و در بیان مقاصد - زبان اشارت را بر زبان عبارت - به حکم عاقلان را اشارتی کافست - راجع می‌داند (۳۰) و اطمینان دارد که آراء وی از تأیید فرزندان برخوردار است (۳۱) در کار سیاسی و خدمت دیوانی به اصول کرام اخلاق پای بند است و بر ریز از ابتدال تأکیدی ویژه دارد (۳۲) شاید جلوه‌ی از فرزاندگی وی را در رهگذر حیات اجتماعی - از این عبارت وی بتوان دریافت:

«خرمندی آنست که به نعمتی و عشوه‌ی که زمانه دهد، فریفته نشود و بر حذر می‌باشد از بازستدن که سخت زشت بازمی‌ستاند و بی‌محابا و در آن باید کوشید که آزاد مردان را اصطاع کند و تخم نیکی بپراکند هم این جهانی و هم آن جهانی، نا از وی نام نیکو یادگار ماند و چنان نباشد که هم خود خورد و خود پوشد که هیچ مرد بدین نام نگرفته است.» (۳۳) از محاسن اخلاق ستایش و از ذمای اوصاف نکوهش و سرزنش می‌کند (۳۴) خلاصه آن که در جو مسموم تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، بی‌هی از معدود کسانی است که به توفیق الهی، با سرفرازی و آبرومندی و پاکدامنی شباب را به نیاب رسانیده و بر آن سر بوده است که در سرمترزل پیری، خلعت شیب را به تشریف شباب نیالابد و حفظ نام نیک را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌نهد (۳۵) مطلبی که «سعدی» بعدها بدان اشارتی لطیف کرده است:

دو چیز حاصل عمر است نام نیک و سواب
وز این دو در گذری کسلی من علی‌هافان
زمان و منصب دنیا از این چه به‌مانند
میان اهل سروت که یادگار فلان (۳۶)

○ وعظ و ارشاد در تاریخ بی‌بیهی عبرت از رویدادهای تاریخی به یکدیگر آمیخته است و به صورت داستان دلبران در حدیث دیگران برای بیدار شدن مصاصران است و به در زدن و دیوار شنیدن که حسب ذات در آدمی نیرومند است و از نصیحت مستقیم بیزار و رویگزان.

○ در تاریخ بی‌بیهی لبت رویدادها یا بر ضمه‌ودات مستقیم و انصاف و صحت نگارش توصیفه صحتی است که خود از نزدیک شاهد وقوع ماجراها و چه بسا طرف رایزنی در انجام برخی از آنها بوده است و یا به نقل از صفتی صوری است که اطمینان قلبی نویسنده به صدق آن پشتوانه نقل و روایت گردیده است.

بی‌بیهی در تحلیل فضایی تاریخی و با نبین سایل فلسفی (۳۷) پس از مطالعه (۳۸) و تأمل و اندیشه به منظور دنتیابی به آرای قابل قبول و بر بنیاد علم و اطلاع، به گونه‌ی که با مبانی شرع منطبق و از پذیرش خرد و تأیید عرف انسانی نیز برخوردار باشد، بر آن سراسر تا صحیح را از سفیم جدا کرده، در نگرش رویدادها به منظور بیان وقایع تاریخی، خط‌مشی مشخصی در مقوله تاریخ و اقسام وابسته بدان اتخاذ کرده، قضایا را با محک نقد سنجیده، آن را در معرض بررسی و داوری قرار دهد (۳۹) و در سایل مهم زندگانی از قبیل مبدأ و معاد، فنا و بقا صواب و خطا و قضا و قدر (۴۰) صاحب نظر باشد.

هر چند بنا به گفته خود مؤلف، تاریخ بی‌بیهی عامدانه مورد دستبرد واقع گردیده و کتاب موجود، مشنی از خروار و اندکی از بسبار اصلی کتاب است و از این واقعه با دربخ و درد یاد می‌کند (۴۱) اما اثر موجود نه تنها شرح زندگانی و نبردهای معدودی از شاهان و نکات

مربوط به احوال سرداران بزرگ در زمان آن‌ها است بل که درباره مردم عصر نویسنده نیز که چگونه زندگی می‌کرده و با فکر می‌کرده‌اند، از رنج‌ها و شادی‌ها، از دشواری‌ها و ناکامی‌ها و این که آیا بر دشواری‌ها غلبه کرده‌اند؟ و با مغلوب دشواری‌ها گشته‌اند؟ آیا مردم بستریج بهتر شده، اعتلا و تعالی یافته‌اند؟ و یا به عقب رفته، انحطاط پذیرفته، مصداق «فَرُّمِنَ الْمَطَرِ» و «وَقَعَ تَحْتَ الْمِيزَابِ» را یافته‌اند؟ (۴۲) و آیا پیشرفت و ترقی مادی آن‌ها با اعتلای معنوی همراه بوده است؟ و با آن که سقوط معنوی و تدنی و حرکت به سوی قهرا داشته‌اند؟ آیا از مردان بزرگ، انجام کارهای کوچک را می‌خواستند؟ و به اصطلاح با شمشیر، بیاز پوست می‌گرفتند و در عوض کارهای خطیر را به مردانی حقیر که تنها صدایی بلند داشته‌اند، می‌سپردند؟ (۴۳) و با آن قدر رشد فکری و بلوغ عقلی و دماغی داشته‌اند که در عمل و اجرا از خرد پیران و نیروی جوانان به موازات یکدیگر برخوردار گردند؟ نیز چنان دقیق و هنرمندانه و البته طرداً للباب سخن رانده است که از میان مطالب آن، تصویر راستین و احوال واقعی بعضی طبقات (۴۴) را در صفحه خاطر می‌توان نقش زد.

به اعتقاد بی‌بیهی، تاریخ، درسی عبرت و دبستان انواع معرفت است که زندگانی چند هزار ساله گذشتگان را بر حیات چندروزه بازماندگان می‌افزاید (۴۵) و آگاهی از تاریخ پیشینیان، بار و بار و راهنمای آدمیان در امور جاری آن‌ها می‌تواند باشد و امکان سنجش و ارزیابی و نتیجه‌گیری واقعی را برای آن‌ها فراهم سازد و بر شناخت آن‌ها از محیط پیرامونشان بیفزاید و به آدمی ملکه‌ی اعطاء کند که در نمیز سره از ناسره و شناخت خوب از بد و حتی خوبتر از خوب و بدتر از بد - توانا تر گردد و زندگانی موجهی بیابد و نا آنجا که در توان اوست، عمر ارزیابی شده‌ی داشته

باشد. (۲۶) علاوه بر آن، آشنایی با احوال افراد در رهگذر تاریخ - موجب آگاهی بر توانایی‌های محدود و ناتوانی‌های بی‌شمار او گشته. خودشناسی آدمی را به نحوی اعتلا می‌بخشد که در ارزیابی از خود و دیگران، کم‌تر دچار اشتباه شود و با پذیرش مسؤولیتی راستین و اقبای نقضی سازنده، رسالت انسانی خویش را به انجام رسانده، خود تاریخ‌ساز و آفریننده تاریخ گردد و آدمی را به درجه‌ی بی‌کمال عقلانی نایل گرداند که تشخیص دهد آنچه را که باید بکند، چیست؟ و آنچه را نباید بکند، کدامست؟ و بر این منوال در سایه اعتماد به نفس بر میزان فعالیت و ابتکار و خلاقیت خویش در ایام زندگانی افزوده، توانایی‌های بالقوه خود را شکوفا و بارور ساخته، در تصمیم‌گیری‌ها از قدرت عمل و اقدام گسترده‌ی بهره‌مند گردیده، از سرگشتگی و ناتوانی در شناخت طریق‌رهای یابد، از این‌رو تاریخ را روشن‌گر حال و هموار سازنده بستر آینده و راه‌های آیندگان می‌داند و نقش اساسی و غیر قابل انکاری برای آن تا بدان جا قابل است که به باور او، سودمندی آن را نه تنها به دیده احترام بل که به چشم اعتبار باید نگریست و از این حیث از منظر او، مطالعه تاریخ می‌تواند در خدمت زندگانی مردم در عصر حاضر درآید. (۲۷)

وعظ و ارشاد در تاریخ بیهی با عبرت از رویدادهای تاریخی به یکدیگر آمیخته است و به صورت داستان دلبران در حدیث دیگران برای بیدار شدن معاصران اوست به در زدن دیوار شنیدن که حسب ذات در آدمی نیرومند است و از نصیحت مستقیم بیزار و رویگردان.

برای مثال به نقل از «قاضی صاعده» (۲۸) خطاب به «ابراهیم بنال» (۲۹) در تاریخ بیهی می‌خوانیم:

«... نشانیور چون شما بسیار دیده است، مردم این بقعت را سلاح، دعای سحر گاهان است و اگر سلطان ما دور است، خدای

عزوجلّ و بنده وی - ملک الموت - نزدیک است.» (۵۰) هم‌چنین خطاب «قاضی صاعده» است به «ظفر سلجوقی»:

«هشیار باش و از ایزد عز ذکره بنرس و داد ده و سخن ستم‌رسیدگان و در مساندگان بشنو و یله مکن که این لشکر ستم کنند که بیدادی شوم باشد و من حق تو را بدین آسدن بگزاردم که به علم خواندن مشغولم و از آن به هیچ کار دیگر نپردازم و اگر با خرد رجوع خواهی کرد، این بند که دادم، کفایت باشد.» (۵۱)

دقت و وسواس بیهی و رعایت امانت در ضبط رویدادهای تاریخی نیز، نکته‌ی است که به تذکار می‌ارزد. در تاریخ بیهی ثبت رویدادها یا بر مشهودات مستقیم و انصاف و صحت نگارش نویسنده مبتنی است که خود از نزدیک شاهد وقوع ساجراها و چه بسا طرف رایزنی در انجام برخی از آن‌ها بوده است (۵۲) و یا به نقل از معتدی موقوف است که اطمینان قلبی نویسنده به صدق آن، پشتوانه نقل و روایت گردیده است (۵۳) و یا آن که نویسنده آن را از کتابی معتبر خوانده و در تبیین مقصود خویش بدان استناد کرده است (۵۴). علاوه بر آن که هرگز نخواسته است که در نقل و یا ثبت وقایع تاریخی، به اصطلاح «دلال مظلمه» باشد و «در تاریخی که می‌کند، سخنی نراند که به تربندی کشد و خوانندگان گویند شرم باد این پیر را...» و به هر حال بر بنایه‌ی از عدالت - استوار است که می‌گوید گوینده خیر نباید راستگوی باشد و خود نیز راست بودن آن را تأیید کند. از این‌رو آنچه با خسر مطابقت نداشته باشد و امکان وقوع آن را خرد گواهی نکند - تاریخ نمی‌خواند زیرا هرگاه حقیقت از تاریخ جدا شود - دیگر جز قصه‌ی بی‌فایده نخواهد بود.

بیهی درباره فرمانروایی، آرایه‌ی در خور تحسین دارد (۵۵) و از آنجا که اکثر آلمیان تحت تأثیر قاطع مسموعات خویش اند (۵۶) و کم‌تر بر معقولات خود دفع می‌نهند و گاه

مشهودات آن‌ها نیز تحت تأثیر مسموعات واقع می‌شود، از این‌رو در مقام اجرا و عمل، معتقد است که تربیت سیاسی ایجاب می‌کند که افسون سخن (۵۷) و یا گفتار این و آن هرگز در خطمشی سنجیده دولتمرد سیاستمدار - نباید تزلزل بوجود آورد (۵۸) و در نتیجه دستخوش فریب عوام شود. (۵۹)

بیهی برای خویش در دستگاه رهبری و قلمرو و تصمیم‌گیری، مسؤولیتی ویژه - به گونه فرماندهی در عین فرمانبری (۶۰) قابل است. در عین آن که به خصلت تربیت و انضباط دیوانی (۶۱) و مراعات سلسله مراتب (۶۲) و پیروی از نظام اداری و اطاعت بی‌چون و چسرا از فرادست (۶۳) آراسته است، به احترام بر عرف جاری و مقررات حاکم بر احوال مردم جامعه نیز انگشت تأکید می‌گذارد، وی که سیاستگری خدنگار و دبیری سرسپرده و وفادار به خاندان غزنوی است (۶۴) چنین می‌نماید که از هرج و مرج و آشوب بیزار است. شاید به تجربه برای وی مسلم گردیده است که اگر نتوان گفت در همه ادوار، لاقبل در دوران فرمانروایی حکام و سلاطین مقتدر مانند محمود غزنوی و امثال تاریخی او - اعتدال و میانه‌روی - تنها راه تحفظ و بار را به سلامت به منزل رسانیدن است. از این‌رو در رهگذر خدمت اداری و دیوانی نه تنها در عین دارا بودن تمام موجبات و عوامل تسرّقی در وجود خویش، گرفتار اوهام و توقعات بیجا نیست بل که با درایتی تمام در صحنه سیاست که قلمرو معیارهای ناستوار و متغیر و لرزان و



گذرا است. از بیماری خودنمایی (۶۵) و یا شهرت‌طلبی (۶۶) و دشمن‌تراشی (۶۷) همواره پرهیز دارد و بسوازات آن رفتار با هر کس و سلوک با هر فرد را علی‌قدر سراتبه بخوبی می‌داند. گویی تذکار استاد سخن سعدی را (۶۸) در گوش و خط‌نمی «سپه‌گوش» (۶۹) را در پیش دارد و تعمیر او از این باور داشت، در چند جلد کتاب او آشکار است. بی‌بهری بخوبی واقفست کسی که دوراندیش نباشد، گرفتار خطرهای نزدیک می‌شود (۷۱) و فرور و تهوّر ناشی از موفقیت‌های گذرا، می‌تواند آدمی را هر قدر خردمند و فرزانه باشد (۷۲) تا بدانجا به اشنه افکند و او را گمراه سازد که به نسبتی و نابودیش بینجامد. از این‌رو در قلمرو قدرت و سیاست، عقل‌آسی و هوش عقلی غریبی دارا است به طوری که هیچ‌گاه واقع‌گرایی و حساب و موازنه را از کف نمی‌نهد (۷۳) و از کج‌سلیقگی‌ها و شنای گاهگاه برخلاف جریان آب - که در تاریخ گذشته ایران نشانه امتیاز محسوب می‌شده است، همواره پرهیز دارد و با اثراتی که در نتیجه خدمت دیوانی بر نوالی وقایع و رویدادها دارد و از فراز به فرود می‌نگرد، ملاحظه می‌کند که تداوم بی‌روزی‌ها و استمرار کامیابی‌های عارضی - خواه ناخواه، غفلت و خودبینی به بار می‌آورد و این دو باهوش‌ترین اشخاص را کور و کر ساخته، کار را به جایی می‌رساند که آدمیان باهوش - مرتکب چنان اعمال بدور از حزم و احتیاط می‌گردند که از هیچ آدم نادانی سر نمی‌زند (۷۴).

البته اعتدال و احتیاطی که با جوهره وجود بی‌بهری در خط‌نشی دیوانی و اداری آسیخته و شخصیت او را هم‌هنگ ساخته است، علاوه بر باکی طینت و اصالت گوهر (۷۵) و استعداد ذاتی، حاصل مواجهه با حوادث ایام پرماجرایی

زندگانی و تداوم اشتغال دیوانی و ورزش سیاسی و نیز نتیجه تأمل ممتد در حقایق حاکم بر عالم وجود و عرف حیات انسانی و مطالعه و بررسی در سیر تاریخ ایران و اسلام و جهان آن روزگار نیز هست که در هدایت وی به سوی سلاطنت و اعتدال و میانه‌روی - که اساس کمال اخلاقی است - تأثیری بسزاداشته است و از این رهگذر است که تلقی او نسبت به افراد و بازیگران صحنه تاریخ او با تسامح و نوعی حسن ظن همراه است (۷۶) و اثر سلامت فطرت و انسکاس صفای طینت نویسنده را بروشنی در صحایف کتاب او، می‌توان ملاحظه کرد. (۷۷) و به این ترتیب با موجودی خاکی چون آدمی - سرخوردی افلاکی ندارد و با مایه‌های ضعف و نقصان مفسطور در آدمیان بسا همدردی و گذشت و اغماضی که در خور انسانیت است - برخورد می‌نماید. (۷۸) و زمانی که با مطالعه تاریخ، عصر او را سرشار از تضاد و حسد و تنگ‌نظری و جزوی‌سیاه و پر از بغض و کینه می‌یابیم (۷۹) وسعت‌نظر و فضیلت و اخلاص و ادراک وسیع وی را از مسایل و تفاهم عمیق او را با انسان‌های هم عصرش - ارزشی ویژه خواهیم نهاد.

از مواضع مشخصی که بی‌بهری در قبال افراد و مسایل داراست، بسید است که عقابندی سرسری ندارد و ادیب و مسورخی سیاستگر است که گوش‌های بالقوه شنوای او، هیچ‌گاه بالفعل ناشنوا نگردیده است و خواننده کتاب او بخوبی درمی‌یابد که دنیا، نمابشگاهی بیش نیست. مردان بزرگ عالم، هنرمندان عالی‌مقام، سرداران دلیر، خرد و کلان، عارف و عاسی، همه از نیستی به هستی می‌آیند. در نیستی هست نما و صحنه حیات شهاب‌آسای مرگ انجام، چندی می‌مانند، می‌نمابند و می‌ریسایند و سرانجام به عالم هست نیست‌نما و ابدیت می‌پیوندند. هستی مادی را از دو جانب نیستی فرا گرفته است. عاقبت وجود در عدم و نور در

ظلمت محو خواهد شد و از حیات مادی جز تاریکی و نابودی هیچ چیز دیگر باقی نخواهد بود. و اگرچه نویسنده در آسام زندگانی را حماقت محض می‌داند (۸۰) و چشم به آینده دوخته است (۸۱) اما گویی مطالعه تاریخ بی‌بهری، برای خواننده، نمایانگر این حقیقت است که

این تسلیمت بی‌است که بایست مرد و رفت وین عمر بر زحمت ما سپاهدار نیست خواندن این کتاب، علاوه بر آن که به آدمی آن مایه بصیرت می‌بخشد تا در ورای جوینار زندگانی - با آدمیان گذشته و زندگی گذشتگان و گذشته انسانیت، پیوندی عمیق و بر معنی پیدا کند - گویی از سوی دیگر بازیگران صحنه حیات، رهسپار قرارگاه ابدی ناریختند که در امتداد زمانی برق‌آسا با اعمال و اقدامات خویشی در رهگذر نقد و بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرند و سرانجام در قالب اعضای یک خانواده به دیار خاموشی که سرآغاز فراموشی است، می‌پیوندند اما از آنجا که آدمی با هزاران نمود پیرامون خود بستگی دارد - بی‌بهری می‌خواهد بگوید که این علم تاریخ است که با احاطه بر مدارک فراوان آشکار و پنهان و کم یا بیش برکنار از حساب و بغض‌ها - تأثیرات مثبت و یا منفی و میزان درجه حقیقت گروه‌های قدرت سیاسی را تعیین خواهد کرد. از این‌رو علاوه بر توصیفی قوی از دنیا (۸۲) و مردم روزگار، از آنجا که «آخر کار آدمی، مرگ است» (۸۳) روال کار جهان را در پایان حیات قهرمانان تاریخ خود - یادآور می‌شود و هر چند «جسوع و گریستن را دیوانگی و کار زنان» می‌داند که «مرده بدان باز نیاید» (۸۴) اما لختی قلم را در سوگ آن‌ها می‌گریاند و بر پایان حیات مادی و مرگ آن‌ها سوگواری و توجه‌سرای می‌کند (۸۵) و با آوردن شواهد تاریخی متواتر و مشابه نه تنها از بدان که از حیات نیکان نیز ارزیابی می‌کند. گویی مرگ حکم صرفاً گوهرشناسی را پیدا کرده که





فرزانه‌ای در آغوش خاک

■ رحیم فولادور

از ملک ادب حکم‌گذاران همه رفتند
شو بار سفر بستند که پسران همه رفتند
آن گرد شتابنده که در دامن صحرایست
گوید چه نشینی که سواران همه رفتند
گر نادره معلوم شود هیچ عجب نیست
کز کاخ هنر نادره گاران همه رفتند
افسوس که افسانه سرایان همه رفتند
اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند
خون‌بار بهار از سوزه در فرقت آجیب
کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند
دیوان بهار، ج. ۲، ص ۱۸۱

دکتر غلام‌حسین یوسفی درخت گشن بیخ
بسیار شاخی بود که سایه مهزبان و نجیب خود
را بر سر همه ادب‌دوستان و سخندانان گسترده
بود. از نمونه ادیبانی بود که سطر به سطر
مقالات و آثارشان می‌نوشتند، انگاره‌ای باشند
برای درست‌نویسی، تحقیق و انصاف در نقد و
نقدی.

بعضی‌ها بیشتر دوست دارند به آنها «استاد»
بگویند تا «معلم»؛ اما همه می‌دانیم که کسوت
استادی فقط برازنده قامتی است که «معلم» هم
باشد. معلم هم می‌داند و هم می‌آموزاند، و این
آموزاندن جز در پناه حسن خلق و شکیبایی و
روشنندی مقهور نیست.

درگذشت دکتر یوسفی برای ما از دو جنبه
مایه تأسف و تأثر عمیق است، نخست آن که
محقق پرکار و دانشمند را از دست دادیم،
دیگر این که معلمی صبور و روشمند را همه
کسانی که پیش از سرگ، در کلاس
«شاهنامه‌شناسی» استاد حضور داشته‌اند، از
قدرت الفا و روش معلمانه او شگفت زده‌اند و
ایرهم طوقان شاعر فلسطینی چه خوب گفته
است: کاذ المعلم ان یكون رسولا

۱. به نقل از ادب‌درس و ادب‌نفس، نوشته دکتر
محمد جعفر باحقی

زندگی دکتر یوسفی را به دو دوره می‌توان
تقسیم کرد:

۱. دوره اول از ۱۳۰۶ ه. ش. (سال تولد
استاد) آغاز می‌شود و در روز چهاردهم آذرماه
۱۳۶۹ پس از ۶۳ سال عمر پسربرکت، پایان
می‌پذیرد.

۲. دوره دوم، حیات جاوید اوست که در واقع با
مرگش آغاز می‌شود.

عمر دوباره، دکتر یوسفی را در واقع به دو
دوره می‌توان تقسیم کرد.

الف: دوره قبل از انقلاب

ب: دوره بعد از انقلاب

الف: آثار دوره قبل از انقلاب عبارتند از:

۱. فرخی سیستانی ۱۳۴۱

۲. تصحیح قابوسنامه ۱۳۲۵

۳. تصحیح التصفیه فی احوال المتصوفه

۴. ابومسلم سردار خراسان ۱۳۲۵

۵. تصحیح تفریم الصحه ۱۳۵۰

۶. برگهایی در آغوش باد (۲ جلد) ۱۳۵۶

۷. دیداری با اهل قلم ۱۳۵۵ - ۱۳۵۷

ب: آثار دوره بعد از انقلاب

۱. تصحیح بوستان سعدی ۱۳۵۹

۲. ترجمه و تحقیق درباره سعدی، از هانری
ماسه ۱۳۶۲

۳. ترجمه کتاب انسان دوسنی در اسلام نوشته
مارسل بوازار ۱۳۶۲

۴. تصحیح مخلص اللغات ۱۳۶۲

۵. ترجمه شیوه‌های نقد ادبی دیوید دیسچر
۱۳۶۲

۶. تصحیح گلستان سعدی ۱۳۶۸

۷. چشمه روشن ۱۳۶۹

اینک به عنوان شناخت هر چه بیشتر و
تجدید عهد، مهم‌ترین آثار استاد را معرفی
می‌کنیم.

۱. دیداری با اهل قلم

در دو مجلد، از انتشارات علمی، زمستان
۱۳۶۷

«نوشتن» کار مشکلی است و این یقیناً بدان
علت است که رمز و راز آن را در سالهایی که

باید بیاموزیم، به ما یاد نداده‌اند. به همین دلیل است که از میان همهٔ فسرده‌یختگان و درس‌خواندگان، کم‌اند کسانی که دست به قلم دارند و راحت می‌نویسند.

دکتر یوسفی از آن نوع دانشورانی بود که غیر از تحقیق و توضیح و شرح مفردات - که می‌تواند کسار خیلها باشد - از نصحت «نوسندگی» در سطحی بسیار عالی برخوردار بود. به همین دلیل «دیداری یا اهل قلم» و برگهایی در آغوش یاد و روانسرای روشن و کاغذ زر» برای همهٔ کسانی که به تدریس زبان فارسی مشغولند، خواندنی و مقتم است. ساخت کتابهای درسی در مقطع راهنمایی و دبیرستان به گونه‌ای است که اگر درس از نوع نثر «تاریخی» است، مولفان در ابتدای درس چند سطر به عنوان مثلاً تاریخ ادبیات به صورت شکسته - بسته و نارسایی می‌نویسند و چون این قطعات، محدود و نارسا و جنبهٔ انتزاعی دارند، دانش‌آموز نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با «تاریخ» و موقعیت زمانی درس برقرار کند. به همین دلیل نه تنها فکر دانش‌آموز هرگز قدرت استنتاج و تصمیم‌پیدا نمی‌کند، بلکه یاد می‌گیرد همهٔ پدیده‌ها را به صورت انفرادی و انتزاعی، بدون درک رابطهٔ علت و معلولی ببیند.

دو مجلد «دیداری یا اهل قلم» برای جبران این گونهٔ کمبودها، می‌تواند کتاب «وردستی» بسیار مناسب و ارزنده‌ای برای دبیران باشد. عناوینی که در این کتاب می‌تواند به درک زمان و مکان و فهم محتوای اغلب کتابهای فارسی کمک کند، از این قرارند:

۱. گزارشگر حقیقت (ابوالفضل بیهقی)
۲. سیری در آفاق (شرح حال و فضل و کمال - ناصر خسرو)
۳. امیر روشن ضمیر (عنصرالمصالی، کیکاووس)

۴. پیر سیاست (زندگی نظام الملک)
۵. دژروی جان (ارزش کلیله و دمنه)
۶. عارفی از خراسان (ابوسمید ابوالخیر و محمد بن منور)
۷. پادشاه سخن (آشنایی با سعدی در گلستان)
۸. شوخ طبعی آگاه (شرح حال عبید زاکانی)
۹. لطیفه‌پردازان (لطائف الطوائف)

سیراب کننده است. مقالات این دو اثر، در واقع منتم و مکمل «برگهایی در آغوش یاد» و «دیداری یا اهل قلم» است. اصولاً کسی که می‌نویسد، خود را «توجه» می‌کند و این «خود» اگر از آشخوری غمی برخوردار باشد، بدون تردید می‌تواند برای خواننده مفید و راهگشا باشد.

برگهایی در آغوش یاد دو مجلد از انتشارات توسی

برگهایی در آغوش یاد، مجموعه‌ای است از مقاله‌ها پژوهشها و نقد و بساداشتهای روان‌شاد یوسفی که بدون شک می‌تواند یار و یاور بسیار ارزنده‌ای باشد برای دبیران ادبیات. عنوان بعضی از مقالات این دو مجلد چنین است:

۱. با شاهنامه
۲. گوشه‌ای از هنر فردوسی
۳. زبان فردوسی و زبان ما
۴. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار
۵. داستان داستازیا، رستم و اسفندیار
۶. جهان مطلوب سعدی در بوستان
۷. رنگ در شعر حافظ
۸. تصویر شاعرانه اشیا در نظر صائب
۹. یادگار بهار
۱۰. لزوم تجدیدنظر در تحقیقات ادبی و تدریس ادبیات فارسی
۱۱. علت دوام و بقای برخی از اشعار
۱۲. تجدد در شعر و تحول در زندگی
۱۳. نثر متون صوفیانه مفید است یا مضر
۱۴. دربارهٔ زبان فارسی

کاغذ زر و روانهای روشن این دو کتاب، هر کدام شامل ۱۴ و ۲۰ مقاله‌اند. مقالات همه با آرامش و شکیبایی و به دور از عصیتهای ادبی نوشته شده‌اند. از آنجا که دکتر یوسفی خود دارای روانی روشن و متعادل بوده‌اند، نوشته‌هایشان تماماً آموزنده و

عناوین کاغذ زر:

۱. کاغذ زر
۲. احمد بن حسن میمنندی
۳. از کیمیای سعادت
۴. قابوس‌نامه
۵. ابوسهل زوزنی
۶. موسیقی کلمات در شعر فردوسی
۷. نظری به سبک‌شناسی استادبهار نمونه نثر اسناد از نظری به سبک‌شناسی استاد بهار
- فهرست عناوین کتاب «روانهای روشن»
۱. از علی آموز
۲. حفظ ناموس مردم
۳. پاس دوستی
۴. زن پاک دامن
۵. علاج بزرگ خوشبینی
۶. وفا به عهد
۷. فریاد مظلوم
۸. پیر روشندل
۹. برای نسل آینده
۱۰. مادری دریا دل
۱۱. حق و ناحق

قابوس‌نامه

زبان فارسی نوشتاری، گونه‌های مختلف دارد که جمعاً آنها را به زبان فارسی تاریخی و معاصر می‌توان تقسیم کرد. کتابهایی از مقولهٔ «قابوس‌نامه» که از اسناد گرانبهای زبان تاریخی قرن پنجم است، از چند جهت قابل بررسی است.

۱. از دیدگاه نحو تاریخی

۲. از دیدگاه صرف و واژگان تاریخی

۳. از دیدگاه واژگان مرده و زنده

۴. از دیدگاه جامعه‌شناسی و آداب و رسوم

۵. از دیدگاه مسایل تربیتی - تاریخی

۶. از دیدگاه علوم تاریخی، مثل نجوم و هندسه و...

۷. از دیدگاه سبک‌شناسی

۸. از دیدگاه فضا‌سازی در قصه‌ها و داستانهای کوتاه

«نقد برآیند اطلاعات و آگاهیهای ویژه‌ای است که یک اثر را از زوایای گوناگون می‌بیند و می‌کاود.

ادیب لغوی، یا دستور‌دان، و یا کسانی که فقط به جنبه‌های بلاغی یک اثر توجه دارند، نمی‌توانند منتقد جامع الاطراف و بی‌نظری باشند. و یکی از مشکلات نقد معاصر ایران شاید بی‌توجهی به همین جنبه‌ها باشد.

«شیوه‌های نقد ادبی» یکی از آثار مهم دبیر دبیر دانشمند نویسنده، مستنقد و استاد دانشگاههای انگلستان و آمریکا است که «مترجمان در برگرداندن آن به زبان فارسی از صرف وقت و مطالعه در زمینه‌های مربوط و رجوع به منابع و دقت لازم در حدّ وسیع خوش فرو گذار نکرده‌اند». کتاب دارای سه باب است. باب اوّل «تحقیق فلسفی» است در زمینه‌های نقد از دیدگاه افلاطون، ارسطو و مقولاتی از قبیل «شاعر در مقام معلم اخلاق»، «تقلید و تعلیم»، «صورت و تخیل» و «علم و شعر»

باب دوم: «نقد عملی» شامل این عنوان‌هاست: حوزه نقد عملی، وحدتهای درام، ادبیات و نوآوری، انواع تشعشع، تنوع و وحدت، محدودتهای نقد حرفه‌ای، آیا نقد تحلیلی، هم معباری و هم توصیفی است؟ و حوزه روش تحلیلی»

باب سوم: «نقد ادبی و دیگر رشته‌های دانش» که دربرگیرنده مهم‌ترین، جذاب‌ترین و امروزی‌ترین بخشهای کتاب است. به همین دلیل مؤلف به خواننده توصیه می‌کند باب آخر را قبل از باب اوّل و دوم کتاب مطالعه کند.

محتوای باب سوم کتاب از این قرار است: نقد ادبی و تحقیق و نتایج، مقوله بررسی ادبیات، کتاب‌شناسی و نقد، شرایط لازم برای یک مصحح، عنصر شخصی، نقد ادبی و روان‌شناسی، هنر و شوریدگی، نقد ادبی و جامعه‌شناسی، عمل توصیفی نقد جامعه‌شناسی و ادبیات در تمدن صنفی

و این بررسی هرگز صورت تحقیق نمی‌پذیرد، مگر با در دست داشتن متنی مستقیم و انتقادی.

اساس کار استاد مبتنی است بر قدیم‌ترین نسخه قاپوسنامه که به سال ۶۲۲ ه. ق. کتابت شد و با سایر نسخه‌های دیگر مقابله شده است.

این کتاب شامل ۶۰ صفحه مقدمه و توضیح ۲۶۲ صفحه متن و ۲۴۲ صفحه توضیحات و تطبیقات و فهرست است.

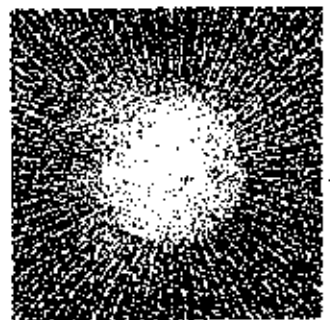
در ایران اغلب در این تصویر اند که تصحیح علمی یک متن، مثل قاپوسنامه، یا گلستان بیشتر درخور محدوده کار ادیبان و علمای است، که به گونه‌ای با تدریس زبان تاریخی سرو کار دارند. اگرچه این نظر به جای خود درست است، اما به ندرت دیده شده که روان‌شناسان و جامعه‌شناسان، اینگونه منابع را به عنوان کارمایه‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تاریخی مورد تحقیق قرار داده باشند.

«منتخب» و «برگزیده» قاپوسنامه از سوی بنگاه ترجمه و نشر کتاب و شرکت سهامی کتابهای جیبی، با توضیحات بیشتر چاپ و منتشر شده است.

شیوه‌های نقد ادبی

نوشته دپوید دپوید

دکتر غلام‌حسین یوسفی [و] محمد تقی صدقیانی



تحقیق درباره سعدی

نویسنده: هانری عامه فرانسوی

در زمینه سعدی شناسی پیش از این، معمولاً به این منابع مراجعه می‌کردیم:

- ۱- سعدی نامه استاد، شماره پهنم و اسفند مجله آموزش و پرورش ۱۳۱۶
- ۲- مقدمه استاد عبدالعظیم قریب بر گلستان
- ۳- مقدمه محیط طباطبایی بر بوستان
- ۴- شعر العجم شبلی نعمانی
- ۵- در قلمرو سعدی، از علی دشتی

اما «تحقیق درباره سعدی» اثر هانری ماسه که گویا رساله دکتری او بوده است - در ۱۹۱۹م. در پاریس منتشر شد، از این ایران شناس دانشمند قبلاً در سال ۱۳۵۰ فردوسی و حماسه ملی، توسط آقای دکتر مهدی روشن ضمیر منتشر شده است.

گرچه از زمان انتشار این کتاب حدود ۷۵ سال می‌گذرد و ظهراً در این زمان در زمینه سعدی شناسی کوششهای فراوانی شده، اما هیچ کدام از آنها به وسعت و حوصله این کتاب نیستند.

کتاب شناسی مربوط به آثار سعدی و چاپها و ترجمهها و نیز تحقیقاتی که در مغرب زمین در این باب انجام پذیرفته و ماسه، فهرست آنها را به دست داده، جلوه‌ای است از اهمیت شخصیت ادبی و هنری سعدی و صیت سخن او در عالم؛ تأمل در این فهرست نشان می‌دهد که این کوششها در اروپا به مراتب بیشتر از کارهایی بوده است که فرزندان این مرز و بوم در شناخت سعدی و ثمرات فکر و قلم او تا آن روزگار انجام داده بوده‌اند این کتاب دارای سه بخش است که هر بخش به فصلهایی تقسیم می‌شود.

بخش اول مربوط است به زندگی، کودکی و جوانی، سالهای مسافرت و دوران کهرلت سعدی

بخش دوم: اندیشمور مرد اجتماعی، مرد

خدا، مرد شریف.

بخش سوم: روش ترکیب کلام، مایه‌های مهم شاعرانه، نظاره جهان، وسایل بیان، سبک، زبان و اوزان عروضی.

اما کتاب شناسی مربوط به سعدی و شرح حال سعدی در آثار شرق شناسان و شاعران اروپایی، از مزایای دیگر این کتاب است.

فرخی سیستانی

بخشی در شرح احوال و روزگار و شعر او چاپ دوم ۱۳۶۸

نقد و قضاوت درباره شاعری مثل فرخی سیستانی دو گونه است:

۱. آئی و عینی، یا «این زمانی» ملاک این نوع نقد و بررسیها نوع و سلیقه‌های شخصی است که منبعث از مسایل روز و فرهنگ شایع است.

۲. تاریخی یا «در زمانی» که امکانات فرهنگی فراوانی لازم دارد تا بتوان «با آن» شاعر یا نویسنده‌ای را نقد کرد. دکتر یوسفی خود در مقدمه این کتاب (ص ۱۹) می‌نویسد: «در این کتاب برای پی بردن به روح شعر فرخی و شناختن کلام او، به شرح احوال و روزگار وی و عوامل مؤثری که در این زمینه گفتنی است پرداخته‌ام. بدیهی است هر قدر با وقایع حیات و اوضاع اجتماع و محیط زندگانی شاعر و وسایلی از این قبیل بیشتر آشنا شویم، گوینده و سخنش را بهتر درک خواهیم کرد.

دکتر یوسفی در نگارش این کتاب از همان شیوه نقدی پیروی کرده است که دیوید دیبجز انگلیسی نویسنده کتاب «شیوه‌های نقد ادبی» مطرح می‌کند، او می‌گوید «نقد جامعه شناختی می‌تواند به ما کمک کند تا از ارتکاب اشتباه در زمینه ماهیت اثر ادبی که پیش روی داریم مصون بمانیم

و این کمک از طریق روشن ساختن کار آن اثر و یا قراردادهایی که با توجه به آنها، برخی جنبه‌های اثر باید فهمیده شود تحقق می‌پذیرد. بنابراین جامعه‌شناسی عمل توصیفی مهمی دارد و چون توصیف صحیح اثر باید مقدم بر ارزیابی آن باشد، می‌توان جامعه‌شناسی را خدمتگزار نقد نامید و غالباً نیز خدمتگزاری مهم است»

فهرست کتاب نشان دهنده غنای تحقیقی و فرهنگی مؤلف است.

۱. ابتدای کار فرخی
۲. فرخی در دیار غزنه
۳. احوال خصوصی فرخی
۴. احوال و افکار مدیحه‌سرایان
۵. فرخی، شاعر درباری
۶. آثار فرخی
۷. مدح‌وحان فرخی
۸. تأثیر اوضاع اجتماعی در شعر
۹. سیاست مذهبی محمود در ایران
۱۰. بر انداختن خاندانهای ایرانی و تضعیف ملیت
۱۱. شخصیت مذهبی محمود
۱۲. صفات ممتاز محمود غزنوی
۱۳. رفتار محمود با علما
۱۴. شاعر نوازی و ادب پروری محمود
۱۵. شعر شناسی دیار غزنه
۱۶. نقد و تحلیل مضامین فرخی
۱۷. تجلی اوضاع و احوال زمان در شعر

- فرخی
 ۱۸. اشعار غنایی فرخی
 ۱۹. سخنان بی‌بروای فرخی
 ۲۰. معانی در شعر فرخی
 ۲۱. زبان و اسلوب فرخی
 ۲۲. بعضی نکات انتقادی
- این کتاب دارای بیست و دو صفحه مقدمه، ۶۱۵ صفحه متن و ۶۶ صفحه فهرست است.

به یاد استاد فرزانه‌ام، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی

□ دکتر حسین رزمجو



إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*

ضمن طلب مغفرت برای روح زنده یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی که این مجلس شکوهمند به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن عزیز فرزانه و یا - به واقع - به منظور بزرگداشت از مقام والای علم و عالم متعقد شده است، و با عرض تسلیت به خانوادهٔ محترم آن مرحوم و به همهٔ دانشگاهیان، فرهنگیان و قاطبهٔ ادب دوستان؛ به عرضتان می‌رساند که از بندهٔ حقیر خواسته‌اند که چون از دورهٔ دبیرستان افتخار شاگردی روانساز دکتر یوسفی را داشته‌ام و حدود چهل سال است که او را می‌شناسم و پیوسته از خرمین پرفیضی دانش و ادب و آثار ارزنده‌اش برخوردار بوده‌ام، دربارهٔ مقام علمی و برخی از سجاویز اخلاقی او برایتان سخن بگویم.

قبول می‌فرمائید که انجام این تکلیف، آن هم در چنین مجلسی که همهٔ حضار محترم خود اهل اندیشه، سخن‌شناس و ادیب و اغلب آشنا با شخصیت والای آن استاد بگانه و محقق فرزانه هستند، کاری است دشوار و در حد توان و بضاعت مُرجاة این ضعیف نیست. لذا برای آنکه امتثال امر کرده و وظیفه‌ای را که یک شاگرد نسبت به معلم خود دارد انجام داده باشم - آن هم حق و وظیفه‌ای آنچنان عظیم و خطیر از لحاظ اسلامی، که گفته‌اند: «مَنْ عَلِمْتَنِي حَرْقًا فَقَدْ صَيَّرْتَنِي عَبْدًا»، سعی خواهم کرد که با استفاده از برخی از آثار باقی‌مانده از

*

متن سخنرانی‌است که در مراسم چهلمین روز درگذشت استاد دکتر غلامحسین یوسفی، در دانشگاه فردوسی مشهد ایراد شده است.

مرحوم دکتر یوسفی، گوشه‌هایی از چهرهٔ علمی و اخلاقی او را در آینهٔ این آثار نشانمان بدهم.

اقابل از بیان هر مطلبی، لازم می‌دانم ابتدا احساس و اندوه عمیق خود و دیگر شاگردان آن شادروان را از این ضایعهٔ جبران‌ناپذیری که برای جامعهٔ فرهنگ و ادب کشورمان پیش آمده است، اظهار کنم و چون زبان معمول و متعارف را این قدرت و ظرفیت نیست که بتواند بعضی از مفاهیم و عواطفی چون: عشق و آرزومندی و اندوه سرگدوستان و عزیزان را بیان کند، ناگزیر از زبان شعر که لطیف‌تر و دقیق‌تر است، سود می‌جویم و هم‌ا با ورودگی سمرقندی و خوانندگی ابیاتی از این گوینده توانا که در رباعی ابوالحسن مرادی بخارایی، شاعر تازیگو و پارسی‌سرای عصر خویش گفته است، - اشعاری که وصف الحال من و دیگر ارادتمندان استاد یوسفی در آن منعکس است - اندوه و تأثر خاطر خود را از مرگ او بدین وسیله اظهار می‌دارم:

مُرد مرادی؟! نه همانا که مرد مرگ چنان خواجه نه کاری است خرد جان گرامی به پسر باز داد کالبد تیره، به مادر سپرد این ملک با ملکی رفت باز زنده کنون شد که تو گویی بسرد گاه نید او که به بادی برید آب، نید او که به سر ما فرسد شانه نبرد او که به سویی شکست

دانه نبود او که زمینش نبرد گنج زری بود در این خاکدان کو در جهان را به جوی می‌سپرد قالب خاکی سوی خاکی فکند جان و خرد سوی سارات برد جان نوم را که ندانند خلق مصقله‌ای کرد و به جانان سپرد صاف بُد آسخته با بُرد می بر سر خم رفت و جدا شد ز بُرد خانهٔ خود باز رود هرکی اطلس کی باشد هستای بُرد

بی‌گمان - به حکم: «کل نفس ذائقة الموت» سرانجام همه می‌میریم؛ صالح، طالح، عالم، جاهل، پیر، جوان، مرد و زن، ولی آیا این مرگها از لحاظ زمانی که به جامعهٔ انسانی و روند تکامل فرهنگ و تمدن بشری وارد

● او از محققان کوشایی بود که هیچ‌گاه از تحقیق و مطالعه و خواندن و نوشتن فاصله نگرفت.

می‌شود، مخصوصاً مرگ عالمان صالح در قیاس با جاهلان طالح یکسان است؟ قطعاً برابر نیست. چه به تعبیر قرآن مجید: «أَمْ مَنْ هُوَ قَائِمٌ أَنَاةً إِلَّيْهِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟» (آیا غیر صالح بهتر است با آنکس که در ساعات شب در حال سجده و یا ایستاده از عذاب خدای ترسد و به رحمت خدای خویش امیدوار است؟ بگو آیا یکسانند آنان که می‌دانند و آنانکه نمی‌دانند؟) و یا به تعبیر رودکی در شعر مذکور، آیا ارزش اطلس یا بُرد یکی است؟ مسلماً یکی نیست.

مرگ دانشمند نبوکار با ایمانی نظیر

شادروان دکتر یوسفی، مصداقی است بر این سخن امام صادق علیه السلام که فرموده است: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ، لَمْ يَلِمْ فِي الْإِسْلَامِ قَلْبَةً لَا يَسْتَلْهَا شَيْءٌ» هر گاه عالم مؤمنی بمیرد، در اسلام رخنه‌ای افتد که چیزی نتواند آن رخنه را مسدود و پر کند. مرگ دکتر یوسفی، این چنین مرگی بود و مآلاً ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر بود. و اما پایگاه علمی و صفات و خلقیات آن عزیز:

هفته ما در دوران تحصیلانمان با معلمان و استادان فراوانی روبرو بوده‌ایم که از میان آنها فقط عدّه انگشت‌شماری هستند که اثراتی عمیق‌تر بر ذهن و روح ما گذارده‌اند و در نتیجه یاد و خاطره‌شان همیشه در قلب و روان ما باقی است.

بر این قیاس، از میان معلمان و استادان متعددی که این بنده از دوران تحصیلی دبستان تا آخر دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران داشته‌ام - که یاد همه‌شان بغیر و سیمین مشکور باد - دو تن در من تأثیری زرفتر و سازنده‌تر داشته‌اند. به طوری که گویی طنین آوا، سخنان و دستورالعمل‌های آن دو را همواره در فضای ذهن و اندیشه‌ام احساس می‌کنم و اثر تعلیمات و نفوذ معنوشان را - مستقیم و غیرمستقیم - در گفتار و پندار و رفتارم منعکس می‌بینم. از این دو تن، یکی معلمی فرزانه و با ایمان و آشنا و عامل به قرآن بود که شهد عشق به خدا و مقدسات مذهبی را به کام جانم چشانیید و ارادت‌مند به مقدسات دبتیم کرد و دیگری استادی در آگاه، فرهیخته و راه‌شناس بود که علاقه به فرهنگ و زبان و ادب کشورم و شوق به مطالعه و خودسازی و راه خدمتگزاری به وطنم را به من آموخت.

اولی علامه فقید استاد محمدتقی شریعتی مزینانی - رضوان الله تعالی علیه - است که بنده احساس و احترام خود را درباره شخصیت علمی و سجایای اخلاقی آن بزرگمرد - در چهلمین روز از رحلتش - طی

نصفه فروتنی او را از ناامکذاری بعضی از آمارش نظیر «برگ‌هایی در آغوش بیاد» و «با مضامین و بعضی از مقالات امرزنده‌اش از جمله مقاله «شهرزاد القدر» او می‌توان فهمید.

مقاله‌ای در شماره اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۶ مجله کیهان فرهنگی (شماره ۴ سال چهارم)، با عنوان به یاد استاد بزرگوارم، شریعتی، اظهار داشته و مفصل‌تر از آنچه که در این مقاله آمده است در کتابی به اسم: «استاد و فرزند برومند او» در مورد ویژگی‌های روحی و بزرگواری‌های او بحث کرده‌ام.

و دومی: شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی است، که اینک به چند نکته از بُعد فکری و علمی همچنین به بعضی از ویژگی‌های اخلاقی او اشارت می‌کنم:

- شخصیت زنده یاد دکتر یوسفی از دو لحاظ قابل توجه و در خور مطالعه و تمجید است:

یکی از لحاظ علمی یا از جهت معلومات و اطلاعات گسترده او در زمینه زبان و ادب فارسی، همچنین شیوه دقیق و منطقی او در پژوهش‌های ارزنده‌ای است که درباره تاریخ ادبیات، نقد ادبی و تحلیل افکار و آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ایران به عمل آورده است و حاصل این کوشش‌های مستمر را به صورت ۸ تألیف و ۷ تصحیح و ۱۴ ترجمه (مقاله و کتاب) و ۱۳۷ مقاله فارسی و ۲۶ مقاله انگلیسی و فرانسه به طالبان و دوستداران ادب و فضیلت تقدیم داشته است. به نظر من، روح علمی و صفات پژوهندگی، دقت، نظم و عشق به کار همراه با ذوق سرشار و حسن تشخیص

که از مهم‌ترین ابعاد شخصیت علمی مرحوم دکتر یوسفی به شمار می‌رود، در کمتر پژوهنده‌ای در دوره معاصر وجود دارد.

آن مرحوم علاوه بر بر خورندگی از قدرت و ذوق هنر نویسندگی و شاعری و این که تشریح در حد اعلاّی استواری، زیبایی و جزالت بود و از این جهت او را به حق باید از زمره نویسندگان بزرگ معاصر محسوب داشت، مقام علمی و ادبی او در مرتبه‌ای بود که به گفته استاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی در مقاله حرف آخر خود - در مجموعه مقالات فرخنده پیام که در سال ۱۳۶۰ به مناسبت بازنشستگی استاد یوسفی از طرف دانشگاه مشهد منتشر گردید - «با آن که دستان لرزان او، یک استکان چسای را به زحمت نگاه می‌داشت ولی همین دست‌ها، پایه‌ها و ستون‌های ادب خراسان را - در زادگاه بهار و سرخ - همچنان پایدار و استوار نگه داشته است. او کلام و بیانی دارد که گویی بعضی و نظام‌الملک و خواجه نصیر، درج کلام خود را به وی به امانت سپرده بودند». استاد یوسفی از جمله محققانی است که زبان شیرین فارسی و هنر سخنوری و نویسندگی را نه به عنوان هدف، بلکه به عنوان وسیله‌ای مؤثر برای بیان حقایق و نشر فضایل به خدمت گرفت و خوشبختانه چنان بعضی از محققان قشر گرای که عمر خود را بر سر لفاظی‌های بسپوده بی‌مصرف و یا به تعبیر مرحوم جلال آل احمد در جهت «کاوش فی‌های کهن» سپری می‌کنند، نبود. این نکته مهم و قابل توجه را ما در آثار ارزنده‌ای از او، نظیر: «مجموعه مقالات»، «برگ‌هایی در آغوش بیاد»، «دیداری با اهل قلم»، «نامه اهل خراسان»، «گاشد زر»، «روان‌های روشن» مخصوصاً در آخرین کتاب آموزنده، زیبا و خواندنی وی: «چشمه روشن» به خوبی احساس و مشاهده می‌کنیم.

وسعت معلومات و دقت نظرهای علمی در

حد و سواس و منته به خشخاشی گذارهای لازم او در کنار تصحیح و شرح متون و تحلیل مباحث لغوی و ادبی، از دیگر ویژگیهای کارهای باقیمانده از مرحوم دکتر یوسفی است که آنها را در تصحیحات و شرحهایی که بر چند متن ادبی، عرفانی و اخلاقی فارسی نگاشته است می‌توان مشاهده کرد. نظیر: تصحیح قیاس نامه، اثر عنصرالمعالی کیکاوس و کتاب النصفیه فی احوال المتصوفه (صوفی‌نامه) نوشته قطب‌الدین امیر منصور مظفرین اردشیر عبادی، و تصحیح ترجمه تقویم الصحه ابن بطلان و کتاب لطائف المحکمة قاضی سراج‌الدین محمود ارموی و تصحیح گلستان و بوستان سعدی.

لازم به یادآوری است که مرحوم استاد دکتر یوسفی، این دقت‌نظرها و نظم و ترتیب و نکته‌سنجیهای علمی را که بدان اشارت شد، نه تنها در آثار و نوشته‌های خود به کار می‌بست، بلکه در کارهای تحقیقاتی که شاگردانش برای او انجام می‌دادند، نظیر، رسالات فوق لیسانس یا دکتری و دیگر تکالیف نوشتنی، همچنین در مورد مقالات یا کتابهایی که دوستان و همکارانش برای تألیف آنها، از او نظر خواهی می‌کردند، اِعمال می‌فرمود.

در این مورد حقیر خاطرات فراوانی از آن فقید سعید دارم که به عنوان مثال به یکی از آنها اشارت می‌کنم:

بعد از انقلاب، در برنامه کارشناسی دانشکده ادبیات، درس تازه‌ای به نام انواع ادبی گنجانده شده است که این بنده سالهاست تدریس آن را در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد به عهده دارم و برای آن به تدریج یادداشت‌هایی را فراهم کرده‌ام. حدود سه سال قبل تصمیم گرفتم که این یادداشتها را به صورت کتابی منتشر کنم، اما پیش از چاپ آن را برای نظر خواهی از استاد یوسفی تقدیم حضورشان کردم تا مطالعه بفرمایند و نارساییها و نقایص آن را تذکر دهند.

و راهنمایی کنند.

دلم می‌خواست مجال و فرصتی می‌بود تا حواشی مفیدی را که آن عزیز بر جزوه مذکور نگاشته و مأخذ و منابع لازمی را که از نظر بنده افتاده و ایشان یادآور شده‌اند و بعضی از انتقادات بجایی را که با لحن مشفقانه، دلگرم کننده درباره پاره‌ای از مطالب، اظهار داشته است به شما حضار سخن‌سنج محترم (و خوانندگان عزیز) نشان می‌دادم که ببینند، اولاً، مشورت با مشاوران فرزانه راه بلندی چون آن زنده‌یاد، چه متافسی را برای شخص مشورت کننده دربردارد و ثانیاً دقت نظر و حوصله را که او در مطالعه، جزوه ناقابل من، از خود نشان داده، تحسین کنید. این کتاب هم اکنون با نام «انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی» زیر چاپ است و انشاء الله در آینده‌ای نه چندان دور توسط انتشارات آستان قدس رضوی منتشر خواهد شد.

با این تفصیل به جرأت می‌توان گفت که مرحوم استاد دکتر یوسفی واجد تمام ویژگیها و روحیات بسندیده‌ای بود، که ضروری است در عالمان عامل و مصلحان واقعی جمع باشد.

— او از محققان کوشایی بود که هیچ گاه از تحقیق و مطالعه و خواندن و نوشتن فاصله نگرفت. حتی، در بستر بیماری و روزهای آخر عمر پربرکتش که از بیماری سرطان ربه رنج می‌برد، دست از کار و تلاش برنداشت، نتیجتاً این همه آثار فاخر پربار را — که هر کدام الگو و سرمشقی است برای اهل فن و نظر، از خود باقی گذارد.

— با در نظر گرفتن این همه کتاب، مقاله و ترجمه‌های ارزنده که از او برجا مانده است — آثاری که هر کدامشان برای انبیا دانایی و کسب شهرت شخص کفایت می‌کنند، از نکته‌های درخشان و قابل تمجید شخصیت او — که رمز موفقیت و محبوبیتش را نیز باید در آن سراغ گرفت، متخلق بودن به سجایای اخلاقی: فروتنی بی ادعایی و بسندگی همت

است، بنده حقیر هیچ گاه نه از خود آن عزیز و نه از کسی شنیده‌ام و در جایی نیز تاکنون نخوانده‌ام که او از خود گفته و تعریفی از خودش کرده باشد. صفت فروتنی او را از نامگذاری بعضی از آثارش، نظیر «برگهایی بر آغوش بافه» و با مضامین بعضی از مقالات آموزنده‌اش از جمله مقاله «مجهول القدر» او می‌توان فهمید.

در بخشی از این مقاله جالب که در تقبیح دانشمندان مغرور بی عملی دون همت نگاشته شده است و ضمن آن خواننده را به فروتنی و کار و کوشش توصیه فرموده، چنین آمده است: «ما بجای همت در کسب علم غالباً به بضاعتی اندک قناعت ورزیده به خوشتن مستغنون گشته‌ایم و چون «نمی‌دانیم» و اعتراف به نقص نیز در نظرمان گناه است، کم‌کم چنان در این اشتباه غوطه‌ور شده‌ایم که همه خود را از دنیا طلبکار می‌دانیم و پست‌توقمی و پست‌ادعایی به صورت مرضی اجتماعی در ما بروز کرده است چندان که بدبختانه گناه همت ما سست شده و از کوشش باز مانده‌ایم.

یک نگاه به مقدمات بسیاری از کتابهایی که در ایران منتشر می‌شود، شمه‌ای از این اخلاقی را نشان می‌دهد که چگونه نویسنده ادعاهای شگفت‌انگیز کرده، بر زمین و زمان منت نهاده که قلم بعدست گرفته است و از گرفتاریها، رنجها و دردهایی که بدعی است هیچ کس درک نمی‌کند به شرح، سخن رانده است. در شعر که زبان احساسات و عواطف است این اندیشه بیشتر جلوه می‌نماید. غالباً معتقدیم که کیمیای وجود ما را کسی نشناخته و به ارزشمان پی نبرده است. این احساسات در میان برخی از کسانی که به فرنگستان رفته یا چندی در اروپا و آمریکا تحصیل کرده‌اند قوی‌تر است. بسیاری از هموطنان عزیز بجای آن که کوشش و همت، غذاکاری و بایرداری مردم مغرب زمین را آموخته باشند، به فرض آن که درسی هم خوانده‌اند، با غرور و ادعایی بیشتر از دیگران،

به وطن برمی گردند و زودتر از همگان خود را مجهول القدر معرفی می کنند و حال آنکه اگر وسعت علم را در همان دیاری که درس می خوانده اند در ساقطه و فکر درست را از استادان خود آموخته باشند، چنین نمی اندیشند. راست است که کامیابی برخی که گاهی شایستگی کافی نداشته اند، ممکن است فکرها را به کم رونقی دانش و فضیلت و یا به درنگ و تردید متوجه سازد و شاید بعضی را در ادامه این طریق که مستلزم کوشش و احیائاً آذکاری است، مست و همتشان را کم کند. درست است که دانش و معرفت هنوز اهمیتی را که باید و شاید در نزد ما پیدا نکرده است ولی عاشقان صادق راه علم را این چیزها نمی توانند از راه باز بدارد، زیرا:

اهل کام و ناز را در گوی رندی راه نیست
 و هر وی باید جهان سوزی، نه خامی، بی غمی
 — اعتقاد راسخ — اما پنهانی و دور از ظاهر —
 بمفقدات اسلام و ارادت عمیق و مخلصانه
 بهائمه معصومین (ع) خاصه به امام علی (ع) از
 دیگر ویژگیهای فکری و روحانی استاد دکتر
 یوسفی است.

بی گمان این دین باوری و دینداری او، مصداقی بارز بود از این نکته حکمت آمیز که گفته اند: «دینداری حقیقی رابطه ای پنهانی است که باید میان بنده و خداوند وجود داشته باشد.» و این خود واقعی است مسلم، چه اگر تظاهر و ریا یا تدین و دین ورزی همراه گردد، اسلام به کفر مبدل می شود و نفاق، جای اخلاص و ایمان را منین را می گیرد و در چنین حالی است که به گفته خواجه شیراز — حافظ —: «آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت.»^۸

نا آنجا که این جانب به یاد می آورد و در بسیاری موارد خود شاهد بوده است، آن زنده باد به هنگام اقامت در مشهد، از برنامه های منظمی که در شبهای جمعه داشت، زیارت مرقد مطهر حضرت رضا (علیه السلام) بود، که غالباً

از پشت پنجره پولاد در صحن عتیق به حضور معنوی امام مشرف می شد و از آنجا با مولای خود راز و نیاز می کرد و برای رفع نیازهایش از آستان قدس او همت می خواست.

این موضوع را شاعر گرانمایه خراسانی علی باقرزاده (بقا) در رباعی ذیل — که آن را حقیر در مراسم تشییع جنازه استاد در دانشکده ادبیات مشهد نیز برای حضار قرائت کرد — چنین بهره نظم در آورده است:

هر شب آدینه دکتر یوسفی
 سر نهائی بر در سلطان طوس
 شد سوار مرکب جوین و رفت
 آخرین آدینه، بهر پای بوس

— مبارزات آرام، خردمندانه و دور از
 ظاهر و هیاهو و شعار آن زنده باد و با
 غربزدگی بیدینی و فرهنگ وابسته مصرفی
 غیر از همین مقاله «مرد حق» از مقالات
 دیگرش نظیر: «ایران را بشناسیم»^۹ «راه
 کج»^{۱۰} «افسون تبلیغات»^{۱۱} و «لندن میعادگاه
 تابستانی ایرانیان»^{۱۲} ... می توان شناخت.

— مناعت طبع، عزت نفس و بی اعتنایی به
 زخارف فریادی دنیای دون، مخصوصاً دل
 بستن به مقامات و ریاستهای زودگذر
 سرابگونه که عده ای — متأسفانه — برای
 رسیدن به آن سر و دست می شکند و ناگزیر
 خود را به هر آب و آشی می زنند و با هر جریان
 و دار و دسته ای همراه می شوند، از دیگر
 صفات حسنه زنده یاد دکتر یوسفی بود. او در
 واقع به دنیا و زخارف چشم اغسای آن، از این
 دیدگاه قرآن می نگریست که خداوند فرماید:
 «وما العیاه الدنیا الا متاع الفرو»^{۱۳}

همانگونه که اغلب دوستان و آشناهایش
 آگاهی دارند، قبل از بازنشستگی — به هنگامی
 که در دانشکده ادبیات مشهد تدریس می کرد،
 چند بست و مقام بالای اسم و رسم دار — بل
 نان و آبدار — را به او پیشنهاد کردند که
 بپذیرفت و من این عدم پذیرش را غیر از آنکه
 زاییده استغنائی طبعش می دانم، آن را به حساب

عدم همکاریش با دستگاه طاغوتی رژیم سابق
 و حکومت ستمشاهی می گذارم.

خوشبختانه آن فقید سعید با عدم قبول
 ریاست در دوران سیاه قبل از انقلاب در زمره
 دنیا داران بی بصر از خدا بی خبر و ریاست
 طلبان فرصت طلبی که تعلق و چابکدستی و
 سازشکاری و هر روز به رنگی درآمدن از
 نوازم کارشان است، در نیامد.

او فرزانه ای عارف بود — که بنا بر گفته
 شیخ شیراز — سعدی — نیک می دانست که:
 عارفان هر چه نباتی و بقایی نکند
 گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند^{۱۴}
 زیرا، بزرگمردانی نظیر او در تو چراغ عقل
 و ایمان به این حقیقت پی برده و فهمیده اند که:

دینی آن قدر ندارد که بر او رشک بپرند
 یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

نظر آنان که نگرند بدین معنی خاک
 الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند
 این سرایی است که البته خلل خواهد یافت
 خنک آن قوم که در بند سرای دگرند
 دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان؟
 حق عیان است ولی طایفه ای بی بصرند
 آن که با از سر نخوت نستهای بر خاک
 عاقبت خاک شد و خلق بر او عی گذرند
 گاشکی قسمت النفس بداندندی خلق
 تا دمی چند که مانده ست غنیمت شمرند
 سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
 مرده آن است که نامش به تکویی نبرند^{۱۵}
 کوناه سخن آنکه — مرحوم استاد دکتر
 غلامحسین یوسفی از تیار مردان نکو نامی
 بود، که هرگز نخواهند مرد و نامشان جاودانه
 در تاریخ ادب ایران زمین باقی خواهد ماند.

آنچه به عرضتان رسید، به واقع — سابه
 روشنی کمرنگ بود که از چهره علمی و
 اخلاقی آن بزرگمرد ترسیم گردید.

اگر ممکن باشد زندگی و مرگ او را در
 یک عبارت خلاصه و بیان کنیم، شایسته است
 بگوئیم: عاشق سعیداً و مساک سعیداً. خداوند او

را بیامرزاد و روح حق جوش را با «مرد حق»
امام علی بن ابی طالب (ع) و دیگر آنکه
مقصودین محشور کناد، بخت و کره.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
یادداشتها و طاف

۱- سرودگی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، مجموعه
انتشار رودگی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر،
چاپ تهران ۱۳۴۵، انتشارات صفیباشاه، صفحات ۷
و ۸.

۲- سوره مبارکه زمر ۳۹ آیه ۹.

۳- الکافی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب
بن اسحاق، الاصول من الکافی، مع الشرح
والترجمة، بقلم الاساذ العلامة آية الله العجای السنج
محمد باقر الکریمی، صحیح: محمد باقر البهبودی -
علی اکبر القفاری، الطیبة الرابعة ۱۳۹۲ ه. ق. من
منشورات المکتبه الاسلامیه، الجزء الاول، ص ۶۹.

۴- برای آشنایی با کلیه آثار شامروان دکتر
یوسفی، رک: به آخرین کتاب معروف او به نام:
«چشمه روشن» چاپ تهران ۱۳۶۹ ش. از انتشارات
علمی، صفحات: ۸۲۷ تا ۸۶۳.

۵- باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم
فرخنده پیام - مجموعه مقالات تحقیقی و علمی -
یادگارنامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی - مقاله:
حرف آخر، چاپ مشهد ۱۳۶۰ ش. انتشارات دانشگاه
مشهد، ص ۱۰۶.

۶- آل احمد، جلال، ارزشیابی صفایزه - مقاله
چند نکه درباره ادبیات معاصر - چاپ سوم تهران
۱۳۵۷ ش. انتشارات وفاق.

۷- یوسفی، دکتر غلامحسین - برگزیده
آغوش پاد، چاپ مشهد ۱۳۵۶، انتشارات نوس، ج ۲
صفحات ۹۴۸ و ۹۴۹.

۸- آتش زهد و ریاضت خرمین دین خواهد سوخت
حافظ ایمن خرقه پشمینه بینداز و برو
دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به
اهتمام: محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ تهران
(بینا) انتشارات زوار، ص ۲۸۱.

۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ - رک: برگزیده
آغوش پاد، ج ۲، صفحات ۹۲۱ تا ۹۲۵ و ۵۴۷ تا
۵۵۱ و ۹۳۹ تا ۹۴۴.

۱۳ - سوره مبارکه آل عمران ۳ آیه ۱۸۵

۱۴ ۱۵ - سعدی، شیخ مصطفی الدین - کلیات،
تصحیح کامل: محمد علی فروغی، چاپ تهران،
۱۳۳۰ ش. انتشارات علمی، ص ۵۷۸.

تقدیم به روان پاک، استاد دکتر غلامحسین یوسفی

به گاه آنکه گسل بدوستان شود پسرور رسید باغ سخن را تظاولی دیگر
به گاه آنکه خسران ره کشند تا آذر فکند آذر سوزان به جان غنچه، شور

رسید سوز دلش زمین میانه تا کیوان

دریغ کان گسل خوشبوی پسته گاشتن فتاد در گذر تند باد خانه فکن
دریغ کان گهر تابناک گنج سخن فتاد از کف ما در نهانگه مدفن

به خاک نیره بسان دقیقه شد پنهان

دریغ کان هفته فرزانی به پشمارفت زبایگاه سخن آن ادیب دانسا رفت
عزیز مصر سخن از نشیمن مارفت بسان یوسف از این چاهسار دنیا رفت

رهید از غم دوران و فتنه اخسوان

برفت رونق بستان چو غنچه اش پزیرد نماد در می صافسی زندگی جز درد
اجل چو قاب او را جدا زجان می سرد به جان آگه او عاشقانه حسرت خورد

که کس بخور چنان «یوسفی» در این دوران

چو یوسفی که نمواند که پسر عمر گردد جهسان علم از او صاحب اثر گردد
چو رشته گهرش جمله صفتش گردد بسیط خاک به یکباره پسر گهر گردد

زارش گهرش، سیم وزر شود آرزان

چو او برفت، «گلستان» صفا شود گاشتن به «بوستان» نبود نفعه ای به چو ز شیرین
نماد ایچ صفای به «چشمه روشن» ز «کاغذ زر» او شاید از نصب بران

که از قضای او می دهند جمله نشان

ز «بندنامه آسپوس» و «فسرخی» امروز نماد بود نشان در جهسان همتی سوز
گر اوستاد، زانوار همت پیروز نمی نمود شب عمر این دورا چون روز

که بود در تن «اهل قلم» ز کلکش جان

«روان روشن» او جاودانه می رساید ز شهید خسانه او کام جان بر آساید
که «نامه ای ز خراسان» دوباره می آید خبر دهید که «بومسلمش» همی بساید

«بغاز» «تصفیه» بخشد به محفل عرفان

چه «بسرگها» که در آغوش پاد آشفند چه غنچه ها که ز سوزان زندگی خفتند
چه لاله ها که به گناه بساز شکفتند چه شاعران که سخن در عزای او گفتند

که ماند، اندچو «سالک» به سوگ او گریان

ز ما درود بود بر روانست ای استاد، به بارگاه «رضاء» جاودانه روحست شاد
ز لطف خویش دهد حضرتش تو را امداد به گاه حشر، هم الطاف او به همه باد

ز لطف اوست که هر مشکلی شود آسان

نالی از زید روزگار می رساید که روز عمر ز سهر کی نمی رساید
بمیرد آنکه زبطن زمانه می رساید از این ره است که ما را تا نقلی رساید

که چون دهیم سر آغاز خویش را پایان؟

محمد تقی سالک بیرجندی

دبیر دبیرستانهای مشهد



■ دکتر محمد مهدی رکنی

رشته دانشگاهی مجاز بود. اما او هیچ گاه به قضاوت یا امور سیاسی نپرداخت، بلکه از اطلاعاتی که در این رشته تحصیلی کسب کرده بود نیز برای کارهای ادبی اش بهره گرفت. او دریافته بود که خواهی نخواهی غربیان نه تنها در صنعت و علوم طبیعی، که در علوم انسانی و روشهای جدید تحقیق در آنها و نگرش به ادبیات کهن نیز به پیشرفتهای شایانی نایل شده اند، همچنین در باب روشهای تعلیم و تربیت مسائل تازه ای طرح شده است، که یک محقق با اسناد دانشگاه نمی تواند از آنها بی خبر بماند، ولی برای دستیابی به منابع اصیل غربیان چاره ای جز فراگیری زبان آنها نیست. بدین منظور علاوه بر زبان فرانسه - که آن وقت زبان خارجی رایج در دبیرستان و دانشگاه بود - زبان انگلیسی را نیز فرا گرفت، و با آثار ادبی غربی مستقیماً آشنا شد. اما روح طلب و نوجویی اش بدین حد قانع نشد، پس در سال ۱۳۳۲ برای مدت یک سال جهت مطالعه در باب امور تربیتی عازم آمریکا شد، و به تکمیل معلومات خویش پرداخت، و پس از بازگشت - سال ۱۳۳۳ - آندوخته های علمی خود را به صورت تدریس و مشاوره با معلمان ادبیات فارسی در آموزشگاههای مشهد عرضه کرد.

از سال ۱۳۳۴ که دانشکده ادبیات مشهد تأسیس شد، در رشته زبان و ادبیات فارسی به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۳۶ رسماً به

نوشتن مقاله ای درباره استاد بزرگ زبان و ادبیات فارسی دکتر غلامحسین یوسفی با اهداء گوناگونی که شخصیت علمی - ادبی اش دارد، در این فرصت اندک دشوار است؛ اما دشوارتر رد درخواست مسزولان محترم مجله «رشد ادب فارسی» است که فرموده اند به مناسبت همکاری و آشنایی با آن مرحوم برای یادنامه اش نوشته ای تقدیم کنم. برای اجابت آن درخواست و ادای حق مصاحبت آن دانشمند - که هر دو فرض است - لختی قلم را بردگر جمیلش می گزینم، باشد که یادکردش پس از فوت، چون مصاحبتش در خیابان آسوزنده و سودمند گردد.

اگر به کارنامه زندگی کوتاه، اما پرثمر آن بزرگ نگاهی - هر چند گذرا بیفکنیم. افکارا می بینیم که او معلمی علاقه مند و استادی پژوهنده بود، که در نتیجه شاگردانی زبده تربیت کرد و آثاری ارزشمند برجا گذاشت. شادروان غلامحسین یوسفی خدمت فرهنگی اش را از سال ۱۳۲۹ با تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی در دبیرستانهای مشهد آغاز کرد، در حالی که یک سال از دریافت دانشنامه لیسانس او می گذشت، و در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی نیز به تحصیل اشتغال داشت. در سال ۱۳۳۰ همزمان با گذراندن دروس دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران، رشته های قضایی و علوم سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران را نیز به پایان رساند، که در آن زمان تحصیل در دو

بدرود با استادی پژوهنده

دانشگاه مشهد منتقل گردید، و با مرتبه علمی «دانشیار» به تدریس و تحقیق ادامه داد. آثار قلمی و تحقیقی دکتر یوسفی در حدی بود که شش سال بعد - ۱۳۴۲ - بحق به مقام استادی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مشهد نایل گردید، و از سال ۱۳۴۳ مدیریت گروه آموزشی زبان و ادبیات فارسی به عهده اش گذاشته شد. برای شخصی چون دکتر یوسفی که از دانش و درایت و کاردانی و ذکاوت برخوردار

● برای شخصی چون دکتر یوسفی که از دانش و درایت و کاردانی و ذکاوت برخوردار بود مناصب صوری و مقامات اداری بسیار بیش آمد، اما او هیچ یک را نپذیرفت و به عذر علاقه به معلمی و کارهای تحقیقی با روسای آن زمان همکاری نکرد.

بود مناصب صوری و مقامات اداری بسیار پیش آمد، اما او هیچ یک را نپذیرفت و به عذر علاقه به معلمی و کارهای تحقیقی با روسای آن زمان همکاری نکرد. اما مدیریت گروه آموزشی ادبیات فارسی را نیز از آن رو قبول کرد که بتواند نظریات اصلاحی خود را در برنامه ریزی و تنظیم دروس و انتخاب همکاران شایسته برای گروه عملی کند، راستی که تا او بود این گروه از اعتلا و شأنی برتر برخوردار بود. به عنوان نمونه از جمله خدمات ارزنده آن دانشمند نیک اندیش خیر خواه در این مدت،

تشکیل جلسات هفتگی با حضور اعضای آموزشی گروه ادبیات بود، که در آن یکی از حاضران - حتی خود او - به معرفی یک کتاب تازه می برداخت، و سپس به مناسبت بحثهای مفید ادبی - در زمینه های گوناگون - شروع می شد، و استاد به افاضه مشغول می گشت، و مخصوصاً به کارهای ناشده در بهت و وسع ادبیات فارسی اشاره می کرد، و با ادب و احترامی خاص حاضران را به پژوهش و عرضه مقالات تحقیقی تشویق می نمود، و تتبع و تحقیق را در کنار تدریس برای معلم دانشگاه ضروری می شمرد.

مرحوم دکتر یوسفی شیفته کتاب بود، و با کتاب زندگی می کرد. مجلات مختلف ادبی و علمی که فهرست کتابهای تازه را در برداشت مطالعه می کرد، و آنچه را لازم می دانست توصیه می کرد برای کتابخانه دانشکده تهیه کنند. در مجالس معمولی نیز وجهه سخن ه کتابهای خوب تازه بود که منتشر شده، یا پرش از کارهای علمی که مخاطب در دست اقدام دارد. به همت و هدایت و کوشش او بود که در سال ۱۳۳۸ اداره انتشارات و چاپخانه دانشگاه مشهد - برای انتشار آبرومندان کتابهای استادان دانشگاه - تأسیس شد، و کتابهایی گرانبه جاب و منتشر کرد.

آن دانشمند پاک نهاد به معلم بسیار دل بسته بود و هیچ مقام و مرتبه ای را بر آن ترجیح نمی داد. در کار تدریس جدی، کوشا و بسیار منظم بود. از ویژگیهای تدریس وی - که من در مفاوضات شنیده ام نیز می یافتم - کتابشناسی

غنی اش بود در باب هر درس و موضوع بحثی، که دانشجویان را نیز به آن کتب ارجاع می داد، و خلاصه اش را در امتحان می پرسید. بخشی از ساعت درس را به رفع اشکالهای

● آنچه درباره شادروان دکتر یوسفی ذکر شد اشاره ای به دانش اندوزی و کار معلمی اش بود، که یک نیم رخ از چهره معنوی اوست. اما نیم رخ دیگرش که روشن تر و جاودانه است - پژوهش و نگارش اوست که تجلی اش در مقالات و کتابهایش می باشد...

دانشجویان و پاسخ پرسشهای آنان اختصاص می داد، و بدین ترتیب علاوه بر فایده رسانی به شاگردان، به کلاس نیز گرمی و طراوت خاص می بخشید و تنوعی در تعلیم ایجاد می کرد.

واداشتن دانشجویان به تأمل و تفکر و انتقاد سازنده در باب آنچه می خوانند، از دیگر خصوصیات کلاسی بود، که با این کار راه تحقیق علمی و استنباط را به آنها نشان می داد، و چون مایه ذوق و علاقه در کسی می یافت، به صورتهای گوناگون او را تشویق و ترغیب می کرد. برای ایجاد تحرک و شکوفا کردن استعداد دانشجویان بین آنها مسابقات ادبی مقاله نویسی و شعر سرایی ترتیب می داد، و با دادن جایزه به برندگان، آنان را دلگرم می نمود. رابطه اش با دانشجویان چون پدر و فرزند بود، و با حفظ حرمت معلمی با محبت و صمیمیت با آنان برخورد می کرد.

آنچه درباره شادروان دکتر یوسفی ذکر شد اشاره ای به دانش اندوزی و کار معلمی اش بود، که یک نیم رخ از چهره معنوی اوست. اما نیم رخ دیگرش - که روشن تر و جاودانه است - پژوهش و نگارش اوست که تجلی اش در مقالات و کتابهایش می باشد، و همانهاست که بیشتر موجب شهرت و عظمت آن نویسنده



محقق در مجامع علمی جهان شده است. نخستین مقالات دکتر یوسفی در ماهنامه ادبی و تربیتی «نامه فرهنگ» چاپ می‌شد، که وی مؤسس آن بود و مدت دو سال (۱۳۳۲-۱۳۳۰) در مشهد منتشر کرد. اولین مقاله‌اش در سال ۳۰ به شماره آن مجله انتشار یافت با عنوان «استاد بهار شاعری ملی و هنرمندی واقعی بوده».

از آن زمان تا سال ۱۳۶۸ جمعاً ۱۳۲ مقاله تحقیقی در مجلات معتبر ادبی نوشته است. مانند: نامه فرهنگ، یغما، راهنمای کتاب، نشریه فرهنگ خراسان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد که خود از پایه‌گذارانش بود. نشر دانش، آینده و غیر اینها؛ و نیز ۸ مقاله و ۷ کتاب از زبانهای عربی و فرانسه و انگلیسی به فارسی فصیح ترجمه کرده است، اما مقالاتی که به زبان فرانسه با انگلیسی نوشته - و غالباً در دایرة المعارف ایرانیکا چاپ شده - ۳۱ عدد می‌باشد. از تأمل در این تعداد مقاله - آن هم نوشتاری تحقیقی و مستند با نثری استوار و شیوا - می‌توان تاحتی به میزان تحقیقاتش که با نظر انتقادی در زمینه‌های گوناگون ادبی، تاریخی بوده بی‌برد، و تلاش مداوم و خدمت‌ش را به فرهنگ و ادب ایران اسلامی ستود.

آثار برجای مانده از آن استاد پژوهنده به مقالات فراوانی که اشاره شد منحصر نمی‌شود، بلکه از دیگر سو کتابهایی که تألیف یا تصحیح انتقادی کرده نیز جلب نظر می‌کند، و ما را از این مابه‌هست و پشنگار در تحقیق و قدرت در نویسندگی به شگفتی وامی‌دارد. شمار کتابهایی که تألیف کرده و در شرح حال و آثار نویسندگان و شاعران مسامت بازده عنوان می‌باشند که از آنهاست: فرخی سیستانی (بعضی در شرح احوال و روزگار و شعر او) کتاب برگزیده سال ۱۳۴۱، چاپ دوم ۱۳۶۹، ۶۹۷ صفحه. ابومسلم سردار خراسان، چاپ سوم ۱۳۶۸، دیداری با اهل قلم (درباره

بیست کتاب تتر فارسی) در دو جلد، چاپ دوم دوره دو جلدی، ۱۳۶۷، برگزیده‌ای در آغوش باد (مجموعه‌ای از مقاله‌ها، پژوهشها، نقدها و یادداشتها) در دو جلد، ۱۰۵۶ صفحه، ۱۳۵۶. کاغذ زر (یادداشتهایی در ادب و تاریخ)، چاپ دوم تحت طبع است. روانهای روشن، چاپ دوم، ۱۳۶۹. جُضمه روشن (دیداری با شاعران)، ۱۳۶۹، ۸۶۲ صفحه. آخرین اثر قلمی مرحوم است که در زمان حیاتش منتشر شده.

دو کتاب هم زیر چاپ است به نامهای: یادداشتها، فرهنگ و تاریخ. کتابهایی که به روش انتقادی با دقت فراوان تصحیح کرده، با مقدمه و توضیح و تعلیق آماده و به چاپ رسانده عبارت است از: قاپوس نامه، اثر عنصرالمعالی کیکاووس، برگزیده به عنوان بهترین کتاب سال ۱۳۲۵ در تحقیقات ادبی، ۶۰ + ۶۰ ص، چاپ پنجم، ۱۳۶۸.

التصفيه فی احوال المتصوفه (صوفی نامه)، قطب‌الدین امیر منصور عبادی، چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۳۶۸.

ترجمه تقویم الصنعه ابن بطلان، ۱۳۵۰، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

لطائف الحکمة، قاضی سراج‌الدین محمود ارموی، ۱۳۵۱، پنجاه و نه + ۵۵۲ ص.

گزیده قاپوس نامه، چاپ سوم، ۱۳۶۸.

بوستان سهدی، با مقدمه و تطبیقات و کشف‌الایات، چاپ دوم ۱۳۶۸.

گلستان سهدی با مقدمه و تطبیقات، ۱۳۶۸،

۸۲۰ ص. چاپ دوم با تصحیح و استدراک زیر چاپ است. در شرح خدمات فرهنگی آن بزرگ باید از خطابهایی که در مجامع علمی و کنگره‌های جهانی ایراد کرده، و در ایران یا کشورهای فرانسه، انگلستان، آمریکا و آلمان بوده یاد کرد، ولی به رعایت اختصار از نقل عنوان آنها درمی‌گذریم.

آنچه ذکر شد کوششهای فرهنگی و آثار قلمی شادروان دکتر یوسفی بود، که اندک همتایی هم در میان دیگر استادان و دانشوران دارد، اما آنچه او را از دیگران ممتاز می‌کند فضایل اخلاقی و کمالات نفسانی اوست. آن دانشمند عظیم با عمل منبع الطبع، بلطنعت، آزاده و باشخصیت بود. انضباط، احتیاط و دوراندیشی، اعتدال و میانه‌روی، تواضع و خوشرویی از سجایا و صفات پسندیده‌ای بود که در رفتار و زندگی‌اش دیده می‌شد. با آنکه اعتقادات مذهبی راسخی داشت هیچ‌گاه تظاهر به دینداری و تقدس نمی‌کرد. غرب را خوب می‌شناخت ولی نه فقط غریزه نبود، بلکه به سنن و آداب ملی و دینی خود پای‌بند بود، و کسانی که زبان و رسوم خود را در برابر غرب از دست داده بودند نقطه و نکوهش می‌کرد.

در کارهایش دقیق، منظم، جنتی و کوشا بود. از وسواس علمی - که سبب صحت و اتقان هر تحقیقی می‌شود - بهره‌ای کافی داشت. برای توضیح یک واژه یا اصطلاح و تعبیر استقصایی تمام می‌کرد، و به مأخذ و منابع فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه مراجعه می‌نمود. به امانت و صداقت علمی سخت پای‌بند بود. هر نکته‌ای را از کسی - هر چند شفاهی - شنیده بود در نوشته‌اش به نام وی با تشکر ذکر می‌کرد. اگر دانشجویی مثلاً در مقابله نسخه‌های خطی به او یاری رسانده بود، در مقدمه کتاب از او نام می‌برد. هیچ‌گاه مانند برخی عالم نمایان نیک مایه به کسانی که آثارش را نقد می‌کردند - گرچه خُرده‌گیری و غرض‌ورزی کرده بودند - سندی و بدگویی نمی‌کرد. اگر تشخیص می‌داد که انتقاد بیرون از موازین نقد علمی و از سر کینه یا حسد است هیچ پاسخ نمی‌داد، و بسا که عالمان دیگر دست به قلم می‌بردند و به دفاع از او برمی‌خاستند. اما نقد منصفانه و تذکرات اصلاحی را - که احدی از آن بی‌نیاز نیست - صمیمانه و با سپاس می‌پذیرفت.

او چون صالحان و پارسایان میراثی جز

شاعران نیک آموخته و کتابهای ارزنده از خود برجای گذاشت، و با چنین مآثرات معنوی آثار وجودی خویش را ماندگار و حیثیتش را جاودانه کرد.

خدایش رحمت کند، که نیک از سرمایه خداداد عمر بهره گرفت، و به ادب و فرهنگ ایران اسلامی بهره‌ها رساند.

۱- برای توضیح بیشتر رک: دکتر محمدجعفر یاحقی، ادب درس و ادب نفس، یکلک، آسان ماه ۱۳۶۹، ص ۵۲.

۲- مأخذ نویسنده در ذکر مقالات و کتب استاد در یادنامه است که در زمان حیاتش منتشر شده با این مشخصات: فرخنده پیام (مجموعه مقالات تحقیقی و علمی) یادگارنامه استاد دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات دانشگاه شهید بهمن ۱۳۵۹. یکلک، آسان ماه ۱۳۶۹. سال شمار زندگی و فهرست آثار استاد.



چشمه روشن، نوشته استاد غلامحسین یوسفی، چاپ اول، از انتشارات علمی، ۱۳۶۹، ۸۶۳ صفحه، جلد گالینگور آغلا، قیمت ۵۰۰ تومان

■ دکتر علی سلطانی گرد فرامری

در میان کتابهایی که در زمینه ادبیات فارسی چاپ و منتشر شده، همواره جای دو نوع کتاب به طور نسبی خالی بوده است: نخست کتابهایی در موضوع تاریخ ادبیات،

آنچنان که خواننده را به شناخت دقیق شاعران یا نویسندگان راهنمایی کند و دیگر، کتابهایی در زمینه نقد ادبی، که به جای پرداختن به تاریخ نقد، عملاً به نقد کامل آثار ادبی بپردازد. کتابهای تاریخ ادبیات قاعده‌تاً باید هر دو کیفیت را در خود داشته باشند، اما جز در بعضی از آنها مانند «سخن و سخنوران» و «از صبا تا نیما» چنین نیست.

در کتابهای فنون بلاغت و بدیع، به بسیاری از موارد حسن و عیب آثار ادبی اشاره شده است، اما تنها نمونه‌هایی اندک برای صناعات ادبی بیان شده و بررسی کامل یک اثر از تمامی جهات، مورد نظر نبوده است.

چشمه روشن: نوشته استاد یوسفی ترکیبی است از عناصر نقد عملی و تاریخ ادبیات، نویسنده کمک به خواننده را در کسب «آشنایی بیشتر» و «آگاهی افزونتر» نسبت به شعر فارسی در مد نظر داشته و کوشیده است تا با «نوعی ارزیابی و نقد عملی» آثار، به این مقصود برسد، وی معتقد است که «شعر خوب به دیروز و امروز منحصر نمی‌شود» و از این رو، در اثر او، هم با شعر رودکی روبرو می‌شویم و هم با آفریده‌های نوگرایان، در عین حال، مصنف، «داوری منصفانه در شعر» را «مستلزم پرهیز از افراد و تفریط و رعایت اعتدال» و «با برخی از یکسنگ‌گراییها که در محیط ادبی و فرهنگی مادر برخورد با آثار قدیم و جدید دیده می‌شود، هم‌داستان نیست و پذیرای هر اثری است که در آن، جوهر هنری وجود داشته باشد.» (چشمه روشن، ص ۱۱)

روش طرح و بیان مطلب

نویسنده در هر بخش یک شاعر و «یک اثر خوب او» را مطرح ساخته است. در آغاز هر گفتار، شاعر را از جهت ارزش و مقام شاعری معرفی کرده و گاه نظریات و مأخذ گوناگونی را که به شناخت هنری شاعر کمک می‌کند، بیان کرده است؛ مثلاً در مورد عطار و مسمود سعد

سلطان بسیاری از آثاری را که در مورد آنان نوشته شده، معرفی کرده است. در بخش مربوط به خبام سیر آثار او در جهان بنامی شرح داده شده است. نویسنده تنها به مواردی از زندگانی خصوصی شاعران توجه نموده که در تکوین شخصیت هنری آنان مؤثر بوده است؛ مثلاً، اگر به فرساز و تشیب حوادث زندگانی ناصر خسرو اشاره کرده، به این منظور بوده است که راز ستهندگی و اعراض شجاعانه وی را در سراسر اشعارش بشناسد؛ با اگر هنگام بحث از زائله قائم مقامی، «شاعر ناآشنا»، برخی از حوادث زندگی خصوصی وی را باز گفته، از این رو بوده که درک شعر انتخاب شده از او را آسان می‌کرده است.

در عین حال، شعر منتخب از برخی شاعران دقیقاً آینه زندگی و افکار و نوعی «انوبیوگرافی» آنان است؛ مانند: «مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بوده» از رودکی و «یا بگذر ای باددلفروز خسراسانی» از ناصر خسرو؛ یا قصیده «حصار نای» از مسمود سعدسلطان. در اشعار برخی دیگر هم نشانه‌های بسیاری از حوادث زندگی آنان مطرح شده است، مانند «سماور من» یا «شهر غزنین نه همان است که من دیدم باز» از فرخی سبستانی. پس از شرحی کوتاه دربارۀ هر شاعر، اغلب در ویژگیهای هنری او و ارتباط آن با حوادث زندگی وی بحث شده است؛ مثلاً، در مورد ناصر خسرو آمده است: «او همان طور که می‌اندیشیده، شعر گفته و همان گونه نیز زندگی و رفتار کرده است. به عبارت دیگر، فکر و شعر و زندگی ناصر خسرو به هم پیوسته و همانند است؛ کرداری داشته است مطابق اعتقاد خویش و شعری نمودار هر دو... شعر ناصر خسرو از نظر محتوا و صورت، واژگان و آهنگ و اوج و فرود و شتاب و درنگ، همان ساخت اندیشه اوست در قالب وزن و کلمات؛ همان قیافه همیشه جدی و مصمم و نا حذی عبوس و فارغ از هر نوع شوخ طبعی و شادی

دوستی که به عنوان «داعی» و «حجت» به خود گرفته، در شعرش نیز منعکس است. در شکل اوزان سنگین، کلمات و ترکیبات با همینه و منین، استوار، جایگزین، و لحنی معتقد، معترض، صریح و شجاعانه، که در آن بزم عشق و طیبیت راه ندارد و همه متوجه پیشبرد بی وقفه و خستگی ناپذیر مقصود و اثبات معانی منظور است... نه تنها ساخت و آنگانی و موسیقایی شعر، بلکه استخوان بندی و پویایی تصویرها نیز با عوامل و عناصر مذکور، سازواری و هماهنگی دارد.

«شعر ناصر خسرو هم از لحاظ درونمایه و مضمون، پر خاش آسبز و مقاوم و تسلیم ناپذیر است هم از نظر لفظ و آهنگ: به پاره‌های آهن سرخ شده‌ای می‌ماند که از زیر ضربات پتک آهنگری زورمند بر سندان برمی‌جهد؛ شرازه است و شررافکن و این همه انعکاسی است از روح آزوده و نستوه ناصر خسرو؛ بدیهی است آن جا که مفاهیم و معانی، مانند وصف جلوه‌های بهار و طبیعت، مقتضی نر می و سپکرواحی است، وزن شعر و آهنگ سخن مترنم نمی‌شود و این تفاوتها نمودار ذوق و قریحه تابناک اوست.» (ص ۷۶ و ۷۷)

در مورد انوری آبیوردی، با این که به فضل و مهارت وی در شعر اشاره کرده: از «دون همتی» او نیز سخن به میان آورده است. در این باره می‌نویسد: «این مرد دانشمند خوش قریحه را در زمینه مدح و ستایشگری، به حدی گرفتار خوشآمدگویی می‌بینیم که از خوار شدن سخن به دست او دچار افسوس می‌شویم... هر قدر بخواهیم با مهر و عطف و چشم‌پوشی به سخنان شاعر یسگریم، دون همتی او را نمی‌توانیم نادیده بینگاریم.» (ص ۱۴۰)

پس از شرحی دربارهٔ سبک و افکار هر شاعر، نوبت به بحث در کلیات شعر او می‌رسد. نویسنده در این قسمت به جستجوی مضامین شعر انتخابی در ادبیات ایران و جهان پرداخته است، چنان که در شرح شعر فردوسی (قیام کاوه آهنگر) نمونه‌ای از ادبیات تطبیقی

را می‌توان سراغ گرفت (ص ۲۸) و در اشاره به مرتبه نیز سوابق این نوع شعر را در جهان بررسی کرده است. (ص ۴۶ و ۴۷)

نویسنده اظهار داشته است که تا سرحد امکان، از ذادن یادداشتها و ارجاعات خودداری کرده است «تا کتاب سبکروح تر باشد» و خوانندگان غیرمتخصص به مسیرهای فرعی گشاینده نشوند. با اینهمه، در مواردی که نقل قول لازم بوده، بناچار ارجاع هم داده شده است، چنان که در کل مقدمه و متن اصلی کتاب، تنها اندکی کمتر از نصف صفحات آن (۳۸۷ صفحه) فاقد پانوش است.

نویسنده، در نقد عملی شعر، «هم از معیارهای غربی کمک گرفته و هم از معیارهای دیرین نقد در ادب فارسی.» (ص ۱۲) تناسب وزن عروضی با موضوع شعر، تناسب قافیه و ردیف با موضوع و آهنگ الفاظ و تناسب آنها از جهت آهنگ و موضوع و یا نحوهٔ تلفیق آنها، صناعات لفظی و معنوی و چگونگی ارتباط الفاظ و مضامین با زندگی شاعر با اوضاع اجتماعی و بعضی از ویژگیهای دیگر، موضوعاتی است که در نقد اشعار، مورد توجه نویسنده بوده است. در پاره‌ای موارد، نویسنده، درنگ بیشتری روا داشته است. از جمله، هنگامی که استاد، به تحلیل شعر ایرج میرزا و به نحوهٔ استفادهٔ او از الفاظ ساده می‌پردازد،

تحلیل او مشروحتر و دقیقتر می‌شود. وی می‌نویسد: «بارزترین خصیصهٔ شعر ایرج، زبان چالاک و بیان گرم و زنده و پویاندهٔ اوست و برخوردار از هنرمندانهٔ وی از گفتار ساده روزانهٔ مردم و تعبیرات آن که خود، دارای بلاغتی خاص است. این که زبان در دست ایرج، بواقع، مانند موم شکل‌پذیر است و او می‌تواند هر چه را می‌خواهد و در ضمیر دارد، باسانی به نوعی بیان کند که همگان در سبند و آنان را تحت تأثیر قرار دهد، از همین رهگذر است. زبان و بیانی که از حیث نر می و روانی و سهل و ممتنع بودن، به شعر سعدی می‌ماند و به همین سبب، بسیاری از ابیات او مانند

ضرب‌المثل معروف شده و رواج پیدا کرده است. اما بهره‌وری از زبان عامه، کاری بسیار ظریف است، و محتاج نکته‌های بسیار...»

قرنها پیش، ارسطو در رسالهٔ فن شعر خویش دربارهٔ گفتار شاعرانه، نوشته است: کمال گفتار در آن است که در عین روشنی و وضوح، مبتدل و پست نباشد... شبیه این نظر را در آرای مؤلفان کتب بلاغت در قرون اسلامی می‌توان دید که هم کاربرد الفاظ وحشی و نامأنوس را منع کرده‌اند و هم واژه‌های بازاری و پیش پا افتاده را مانند جباحظ در البیان و التبيين، ابوهلال عسکری در الصناعتین، ابن رشیق در العمده و عبدالقاهر جسر جانی در اسرار البلاغه، جرجانی، زیبایی سخن را از نظر لفظی بی‌توجه به معنی، در آن می‌داند که واژه‌های آن در میان مردم متعارف و رایج باشد و نیز وحشی و غریب یا عامی و سخیف نباشد. چنان که احمد الشائب از مستقدان و مؤلفان معاصر عرب، برای وضوح و روشنی اسلوب سخن، دوری از کلمات غریب و وحشی و رو آوردن به زبان مردم و آنچه را می‌توانند ادراک کنند، سفارش می‌کند... ملاحظه می‌فرمایید استفاده از زبان متداول عامه در شعر، زمینه بحثها و آرای مختلف بوده است. بنابراین، کاربرد ماهرانه آن از هر کسی ساخته نیست.» (ص ۳۵۹ و ۳۶۰)

پس از این سخنان، استاد به شکل خاص تلفیق کلمات ساده و عامیانه با لغات ادبی در شعر ایرج پرداخته و نتیجه گرفته است که «گاه نیز شاید ایرج در کاربرد مواد زبان عامه زیاده‌روی کرده باشد. در هر حال، حق با نادرپور است که ایرج را «نخستین شاعر بزرگ بدعت‌گذار» و «نخستین علمدار تجدید در شعر فارسی، شعرده که سخن او از لحاظ بیان، سرآغاز راهی است که به کلام زندهٔ کنونی انجامیده است.» (ص ۳۶۳)

کفایت و نوع اشعار انتخابی

جمعاً ۷۲ شعر از هفتاد شاعر برای نقد در

کتاب، انتخاب شده است (از مولوی و سعدی، هر کدام، دو شعر). از سعدی، یک داستان از بوستان و یکی از غزلها؛ از مولوی، مقدمهٔ مثنوی معنوی یکی از غزلهای وی برگزیده شده است. از میان شاعران، پروین اعتصامی، زالهٔ قائم مقامی و فروغ فرخزاد انتخاب شده‌اند؛ از متجددان، رشید یاسمی، عشقی، سید اشرف‌الدین حسینی و از نوپردازان، نیما یوشیج، فریدون توللی، فروغ فرخزاد، گلچین گیلانی، سهراب سپهری، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، فریدون مشیری، هاشم جباری، نادر نادریور، شفیعی کدکنی، هوشنگ ابتهاج و از شعرای فارسی زبان غیر ایرانی، خلیل‌الله خلیلی از افغانستان و عید رجب از تاجیکستان.

این تنوع از لحاظ قالبهای شعری نیز رعایت شده است: قصیده، غزل، مثنوی، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند، مسقط، قطعه، رباعی، مستزاد، چهاربازه و منقذات، مورد توجه قرار گرفته و کوشش شده است برای هر شاعر، قالبی که در آن شاهکاری آفریده، در نظر گرفته شود. ترجیع‌بند از هانف، قطعه از پروین، رباعی از خیام، قصیده از رودکی، فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، مسعود سعد، انوری، خاقانی و بهار و... محصول این معیار انتخابی‌اند.

با یک نگاه به فهرست نام شاعران و قالبهای شعر، جای باباطاهر و دو بیتباهش را خالی می‌بینیم. البته، چهاربازه، خود ترکیبی از دو بیتبهاست، اما جای خالی دو بیتبهای باباطاهر را پر نمی‌کند.

چهل و هشت نفر، از شاعران دورهٔ معاصرند و شاعران خراسان، جایگاه خاصی دارند. بازده نفر، سرایندگان شعر نیما هستند و اگر چهار باره را هم نوعی قالب نو به شمار آوریم، تعداد آنان به نوزده نفر می‌رسد. این ترکیب، نشان می‌دهد که استاد، به گفتهٔ خود، از یکسونگرها برهیز کرده و نشان داده است که شعر خوب را در هر قالبی می‌توان یافت.

اشعار بر اساس تقدم زمانی در کتاب جای داده شده است و انصافاً از بهترین اشعار هر شاعر است. استاد، انتخاب فقط یک شعر از هر شاعر را توجیه کرده و اظهار نظر کرده‌اند که «به این ترتیب، خواننده با بحثی عینی‌تر و دقیقتر سروکار خواهد داشت» و از قول دیوید دیجز افزود: «بهترین و مشخص‌ترین نقد جدید ترجیح می‌دهد که با یک اثر ادبی واحد سروکار داشته باشد نه با مجموعهٔ آثار یک مصنف... الیوت، حتی موقعی که حکم کلی می‌دهد، تقریباً همیشه شعری خاص را در مد نظر دارد.» با اینهمه یادآور شده‌اند که «برای نگارش هر نصل، هرگز از مطالعهٔ دیگر آثار شاعر و آنچه راجع به او نوشته‌اند، کوناه‌ها نکرده‌اند. (ص ۱۱ و ۱۲)

موضوع اشعار انتخابی

موضوع اشعار متنوع است و از این جهت نیز حسن سلیقه نشان داده شده است. اتوبیوگرافی، عرفان، وصف زیباییهای طبیعت، عشق، عبرت، یاد گذشته، مهر وطن، مرثیه، شرح آلام، حماسه، اندیشهٔ مرگ و بی‌اعتباری زندگی این جهانی از جمله عناصر محتوایی اشعار است.

بعضی از اشعار مانند شعر اقبال لاهوری (از خواب گران خیز) در حقیقت، تبلور جهان‌بینی شاعر به شمار می‌رود. موضوع ظاهراً سادهٔ بعضی از اشعار مانند «سماور» از زالهٔ قائم مقامی، «دودکش» از پژمان بختیاری و «دوات» از رشید یاسمی، نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با آمیزهٔ ذوق و بینش دقیق، از چنین موضوعات معمولی، مضامین بدیع آفرید. در عین حال، کتاب از فضای جنگ تحمیلی بیگانه نیست و استاد، با طرح و نقد غزل سپین بهبهانی (در هلال احمر)، همهٔ پلیدیهای جنگ را در برابر نظر خواننده قرار داده است.

در نقد شعر فریدون مشیری، شخصیت روشنفکر و بزرگمرد تاریخ ایران، امیرکبیر، معرفی و در شرح مسقط دهخدا، گوشه‌ای از

فداکاری مجاهدان مشروطیت مطرح شده است. در تحلیل اشعار و احوال زالهٔ قائم مقامی، دردهای زن ایرانی در جامعهٔ عقب ماندهٔ چند دههٔ پیش نشان داده شده است که «جمعی از آنان در طول حیات، رنج برده و خاموش مانده‌اند و معدودی، مانند زاله، توانسته‌اند ناله‌های دل دردمندان را در اشعارشان سر دهند و در تنهایی توانفرسای خویش، سروده‌هایشان را زمزمه کنند.» (ص ۲۲۵)

رنج مردم آوارهٔ افغانستان در نقد قصیدهٔ خلیلی بازتاب یافته است. سرانجام، خواننده فرصت می‌یابد که با سپهر احساس دکنر شفیعی کدکنی به مشاهدهٔ کاشیکاریهای بخارا و سمرقند برود و «چه بسا در پهنهٔ اندیشه و وجدان، زندگی خود و معاصران... را استرار حیات اسلاف و ملت خویش در طول قرون» بیابد و آن را «با جهان انسانیت، در درازنای زمان» پیوند دهد و آن گاه به شعر عید رجب گوش فرا دهد که احساس خویش را در مورد زبان دری باز گفته است:

هر دم به روی من

گوید غلندی من:

کاین شیوهٔ دری تو چون دود می‌دود

نابود می‌شود

یاور نمی‌کنم!

یاور نمی‌کنم!

یاور نمی‌کنم!

لفظی که از لطافت آن جان کند حضور

رقصد زبان به سازش و آید به دیده نور

لفظی به رنگ لالهٔ دامان کوهسار

لفظی بسان بوسهٔ جان‌پرور نگار...

نابود می‌شود!

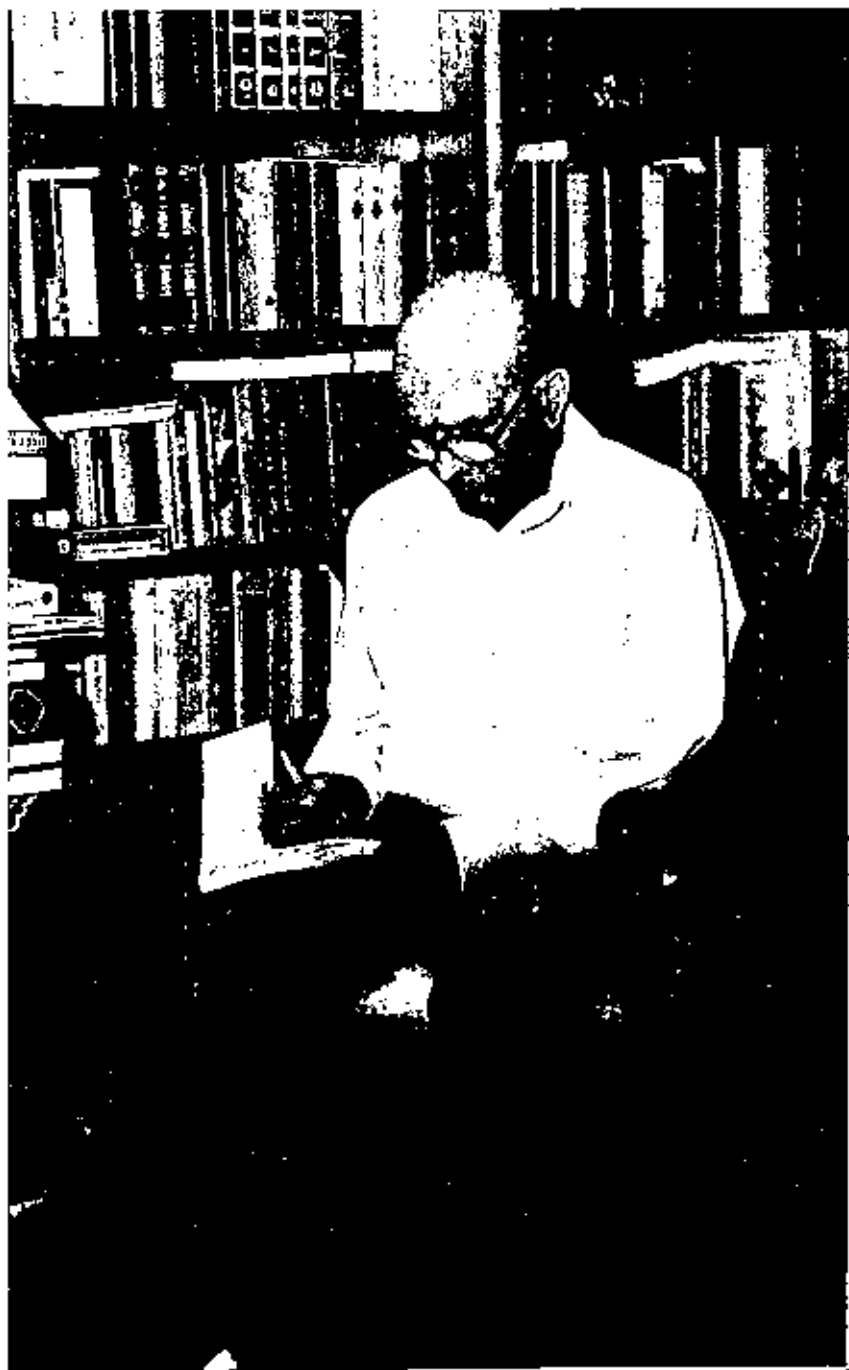
یاور نمی‌کنم!

یاور نمی‌کنم!

نماش برم به اوج سما می‌برد سرم

از شوقی می‌برم...

این حسن ختام در حقیقت، ترجمان عواطف میهنی اسناد است که روحش شاد باد.



دکتر علی سلطانی گرد فراموشی

خاطراتی با استاد غلامحسین یوسفی

تاسیستان سال ۱۳۴۵ در کنکور ورودی دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد شرکت کردم. آن روزها کنکور به صورت سراسری نبود؛ هر دانشگاهی به طور مستقل از داوطلبان تحصیل امتحان می گرفت. خوشبختانه در رشته های جغرافیا و ادبیات پذیرفته شدم و چون به ادبیات، بیشتر علاقه داشتم، برای ادامه تحصیل در همین رشته ثبت نام کردم. چند روز پیش از آن که درسهای دانشگاه آغاز شود، برای آشنایی با محیط دانشکده، به آن جا رفتم و بسیار مشتاق بودم که آگاهی هایی را در مورد اوضاع دانشکده و روش اسنادان آن جا، به دست آوردم. گروه هایی از دانشجویان در حیاط دانشکده قدم می زدند و با هم گفتگو می کردند. دانستم که بعضی از آنان هم مانند من، برای آشنایی و کسب خبر به دانشکده آمده بودند. از من و سال و قیافه بعضی از آنان فهمیدم که مانند من، آموزگارند و به مشهد آمده اند تا ضمن تدریس، به تحصیل بپردازند. نزد آنان رفتم و خود را معرفی کردم. معلوم شد که حدس درست بود. همه آموزگار بودند و بعضی از آنان، سالها بود که در مشهد تدریس می کردند و به همین سبب، از وضع دانشگاه مشهد و اسنادان آن جا اطلاعات زیادی داشتند. سخن از استاد یوسفی به میان آمد. می گفتند که این استاد، بسیار دقیق و در کار خود جذبی است و نمره صفت هم به کسی نمی دهد.

سال تحصیلی آغاز شد. در نخستین روز، ابتدا دکتر رجایی رئیس دانشکده به کلاس آمد و از وظایف دانشجویان و انتظار دانشگاه از آنان سخن گفت و آن گاه اولین جلسه درس با ورود دکتر یوسفی به کلاس آغاز شد. استاد در کلاس بسیار جذبی بود و بندرت می خندید. ابتدا حضور و غیاب دانشجویان را کنترل می کرد و سپس به درس می پرداخت. اگر دانشجویی پس از شروع درس به دانشکده می رسید حق ورود به کلاس را نداشت. دکتر یوسفی از همان جلسه اول این نکته را به

مرحوم دکتر یوسفی روش خاصی در تدریس تاریخ ادبیات داشت بدین ترتیب که در هر جلسه، موضوع جلسه بعد را اعلام و مقاله یا کتابی را تعیین می کرد؛ مثلاً، اگر بحث جلسه بعد درباره ناصر خسرو بود، می فرمود: «عجالتاً پانزده قصیده ناصر خسرو و ناصر خسرو و اسماعیلیان را برای جلسه بعد بفرمایید.» تکلیف ما مشخص بود. همه دانشجویان به تکاپو می افتادند و خواندن مآخذ مورد نظر با جدیت آغاز می شد. همه ما می دانستیم که استاد هنگام امتحان - که به صورت شفاهی بود - خلاصه یادداشتهای دانشجویان را از مآخذ تعیین شده مطالبه خواهد کرد. از این روی، خلاصه مطالب کتابها یا مقالات را در دفتری می نوشتیم. در آغاز جلسه بعد، استاد از دانشجویان می خواست تا اگر پرسشی دارند مطرح کنند؛ آن گاه به بحث درباره موضوع مورد نظر می پرداخت و ضمن بیانات خویش، مرتباً از کتابها یا مقالاتی نام می برد. همه ما می دانستیم که تمام آن مآخذ جزو کار ماست و باید مطالعه کنیم. در یکی از ترمهای دوره لیسانس، نصت و چهار کتاب یا مقاله برای مطالعه ما تعیین کرده بود. هنگام امتحان، خلاصه یادداشتهای ما را از مآخذ، مطالبه می کرد و هشتاد درصد سوالها را از آن قسمتها مطرح می کرد و بیست و پانزده درصد را از مطالب خود در کلاس، می پرسید. بدین ترتیب، مجبور بودیم که مآخذ بسیاری را مطالعه کنیم و پس از آشنایی با روش وی، در کتابخانههای بعدی، اغلب دانشجویان در دو سه ماه تعطیلات، بسیاری از مآخذی را که استاد در سال بعد تعیین می کرد، مطالعه می کردند و یادداشت برمی داشتند. اطلاع از مآخذ سال آینده کار دشواری نبود و پاسانی از دانشجویان سالهای پیش قابل حصول بود.

در اغلب دروس، نوشتههایی به صورت گزارش یا مقاله از دانشجویان درخواست

می کرد. روش کار بدین صورت بود که از دانشجویان می خواست تا موضوعی را در حدود درس انتخاب کنند و به وی اطلاع دهند. اگر کسی نمی توانست موضوع مناسبی پیدا کند به خدمت ایشان می رفت و با راهنمایی استاد، موضوعی را برمیگزید. در اتاق ایشان در طبقه دوم ساختمان دانشکده، همواره به روی دانشجویان باز بود. استاد نه تنها در رفع مشکلات درسی، بلکه در رفع مشکلات شغلی بعضی از دانشجویان هم صمیمانه تلاش می کرد و گاهی برای انتقال آنان یا همسرشان یا دوستان خود در آموزش و پرورش تماس می گرفت و مشکل آنان را حل می کرد.

استاد برای تشویق دانشجویان ادبیات، از گردانندگان رادیو مشهد درخواست کرده بود که مقالات برگزیده دانشجویان با معرفی خود ایشان، از رادیو پخش شود. در همین مسیر بود که مقالات چندی با صدای خود دانشجویان از رادیو پخش شد.

در نقد ادبی و متون نیز سخنان شیرین و نغز و پرمغز ایشان، برای دانشجویان راهنما و راهگشا بود و در شکل گیری شخصیت ادبی دانشجویان بسیار مؤثر بود. احترام دانشجویان به استاد بیش از آن بود که بتوان با کلمات، بیان کرد. رفتار وی، باعث شده بود که در نظر دانشجویان به عنوان یک استاد دانشمند و دلسوز و دوستی مهربان به شمار آید و در قلب همگان جای گیرد.

سال ۱۳۴۹ فرا رسید و من برای ادامه تحصیل به تهران آمدم. هنگامی که برای خدا حافظی خدمت ایشان رسیدم، آقای دکتر ابراهیم قیصری نیز خدمت ایشان بود. استاد نامه ای به آقای دکتر جمال رضایی استاد و معاون محترم دانشکده ادبیات تهران نوشتند و درباره بنده و آقای قیصری سفارش کردند. در طول سالهای ۴۹ تا ۵۷ هر گاه که به تهران می آمدند، من و آقای دکتر قیصری به دیدن ایشان می رفتم. و از راهنماییهای ایشان بهره می بردیم. به سفارش استاد بود که در سال

۱۳۵۲ در خدمت مرحوم استاد مجتبی صیبری به بنیاد شاهنامه رفتم.

پس از اقامت دائمی استاد در تهران، بنده گاهگاه زحمت افزا می شدم و برای کسب فیض به خدمت ایشان می رفتم. چند بار که رفتن بنده به حضورشان از مدت مزبور گذشته بود، تلفن زدن و احوالیرسی کردند و بزرگواری را به سرحد کمال رسانیدند. در آخرین هفتههای حیات استاد، بارها خدمت ایشان رسیدم. هرگز سخنی از بیماری خود و اظهار یأس از استاد نشنیدم. بسا هم حضور ایشان مانند کلاس درس آموزنده بود و به من درس انسانیت و زندگی می آموخت.

ساعت هفت و نیم صبح بود که آقای دکتر مصطفوی به من تلفن کردند و با گریه آشکار گفتند: «سرانجام، آنچه نمی خواستیم، شد و استاد یوسفی در گذشت و امروز صبح تسبیح جنازه است.» خدا می داند که چه حالی داشتیم. سر از پا نشناخته به خیابان استاد شناختم. بسیاری از استادان ادب کشور با چشمهای گریان در داخل یا خارج منزل استاد ایستاده بودند. عجب واویلائی بود! لحظات غم انگیزی توأم با اشک و آه می گذشت. جنازه استاد را به جلو خانه آوردند. صدای گریه بزرگان ادب کشور به آسمان برخاست. آقای دکتر نورانی، در سخنی کوتاه - که با لرزشی آشکار و اشکی جانسوز همراه بود - گفت: «امروز، بیهقی خراسان و سعدی شیراز از میان ما رفت...»

گروه دلسوختگان در پی جنازه به بیست و زهرا رفتند و جنازه استاد را پس از غسل و نماز، برای دفن به سوی مشهد مقدس بردند. در حالی که کاروانی از دلهای سوخته بدرقه آن بود و دل من داغدارتر از بسیاری دیگر، چرا که جهان یک انسان واقعی را از دست داده بود و ادب فارسی، یک استاد عابدتر را و من مانند دیگر شاگردان استاد، احساس می کردم که علاوه بر همه اینها، پدری دلسوز را از دست داده ام.

واژه‌های گُردی در آثار جاویدان ادب پارسی

■ محمدعلی سلطانی



به خورشید آسمان ادب و فرهنگ ایران
نادران دکتر غلامحسین یوسفی

نشو و نمای آنها تا زمانی که بر زبان ماندی
سُسلط شده‌اند از محدوده مورد نظر به دور بوده
است.

لازم به ذکر است که هدف این مقاله آن
نیست که ریشه لغوی کلمه‌ای را بررسی کند و
تاریخچه آن را در دوران تطور زبان فارسی
بیان دارد که چه بوده است؟ و یا از کجا آمده تا
به این مرحله رسیده است بلکه منظور این
است که خوشه‌ای از کلمات متعدد و بی‌شماری
را که در آثار برجسته پارسی وجود دارد و در
عصر تألیف اثر مورد استفاده بزرگان علم و
ادب و عامه مردم آن زمان بوده است، معرفی
نماید. البته حضور این کلمات خاص مغرب
ایران نبوده بلکه در سراسر این سرزمین
پهنای از بلوچستان تا خراسان و از مازندران
تا آذربایجان و هرمزگان وجود این واژه‌ها
حکایت از پیوند ناگسستی زبان و ادب تمامی
اقوام ایران و غیر از ریشه عمیق این اقوام در
فرهنگی واحد و استوار دارد. چنانچه
علاقه‌مندان به ادبیات فارسی از گوشه و کنار
این سرزمین هر کدام در محدوده زادگاه
خویش - تا قبل از هجوم پیشتاز محاوره
امروزی که به سبب حضور وسایل ارتباط
جمعی بسیاری از مناطق صعب‌العبور را هم فرا
گرفته است - بتوانند به گردآوری صحیح و
علمی این مقوله پردازند در آینده شاید به
جرات بتوان گفت که شاهد حل بسیاری از
مشکلات متون خواهیم بود.

نمونه‌هایی که در پی می‌آید اشعار و عباراتی
است از متون قدیم که واژه‌هایی از آن با همان
معنی، امروز در زبان کردی به کار می‌رود.
بستد از آسن زسانه هر چه پداده
راضیم با زمانه سر به سرم
(مسعود سعد)
سربه سر: در معنی معامله پایاپای و تسویه
حساب در گوش سوزانی به کار می‌رود.
من روز همی بینم و گویی تو شبست این
ور حجت خواهم تو بیاهنجی خنجر
(ناصر خسرو)

مطابق آنها در روستاهای ایران هنوز به کار
می‌رود در صورتی که در شهرهای بزرگ و
به‌ویژه در تهران به سبب متداول بودن فارسی
خاص امروز واژه‌های اصیل پارسی حکم
سیمرخ و کیمیا را یافته‌اند البته این امری است
طبیعی و از خصوصیات زبان همین تطور و
دگرگونی می‌باشد و جز این نباید انتظار داشت
اما از جمله علل، این که اکثر بزرگان ادب
معاصر که در متون نظم و نثر پیش و عمقی
خاص داشته و یاد دارند و در حسل غوامض
زیر دستند شاید این باشد که زادگاهشان و محل

در تفسیر و تحلیل استادان صاحب‌نظر از
اشعار و عبارات به جا مانده از بزرگان سلف
بسیار بدین مطلب بر می‌خوریم که مثلاً این کلمه
را در منطقه ما هنوز به کار می‌برند و از کاربرد
آن، این معنی را برداشت می‌کنند و اغلب همان
تداول محلی در گشایش گره عبارت شعریا نثر
و برگردان آن به زبان فارسی امروزی بسی
راهگشا است حتی ساختمان نحوی عبارات آثار
مستوری چون ترجمه تاریخ طبری و
کشف‌المحجوب و ترجمه رساله قشیریه و
کلیله و دمنه ... به ترتیبی است که معادل و



بیاهنجی: استاد دکتر مهدی معحق (بکشی) معنی کرده اند و صاحب برهان قاطع هنجیدن را بر آوردن و کتبیدن نوشته است، علامه دهخدا در دیوان خود آورده است:

کز چه دایم چو چاهجوشی
آهنجد مغز از استخوانم
(دیوان دهخدا ص ۱۶۷)

اما در تعلیقات شادروان استاد معین بر برهان قاطع ص ۲۳۷۶ مورد سوم آمده است: ریشه اوستایی *hang* کتبیدن بار توله ۷۸۲. از همین ریشه است: آهنج (آهنجیدن) (هم) آهینج. فرهنگ رک: هنجیدن: این کلمه در ترکیب آید:

گمتد عدوهنج از بهر کسین
فروشته چون ازدهایی زرین
دلیبی، دهر سیاقی، تهران ۱۳۳۲ ص ۳۰
اما در اکثر گویش‌های کردی که یادآوری شد هنجیدن، هنجین: به معنی در هم کوبیدن تکه تکه کردن و جدا کردن پوست و گوشت و استخوان به کار می‌رود.

گر به دندان ز جهان خیره در او یزم
نهانم پسرند از بن دندانم
(ناصر خسرو)

نهاندم: به معنی رها می‌کنند، یا تخفیف در تکلم تمامی صیغه‌های آن از مصدر هیندن در گویش‌های یاد شده استفاده می‌شود.

وز شاخ دین شکوفه دانش چمن
وز دشت علم سبل طاعت چمن
(ناصر خسرو)

چمن: بایای مجهول در گویش کردی سورانی فعل امر است، از مصدر چین = چیندن روی مکن سوی مزگت ایچ وهی رو روزی ده ره دندان دندان به سوی دن
(ناصر خسرو)

مزگت: مسجد، که در تمامی گویش‌های کردی به مسجد، مزگت گفته می‌شود.

از این گونه کلمات در تاریخ بیهقی نیز کم نیستند، در ماکمه حسنک وزیر آمده است:

«بوسهل روزنی برخشم خویش طاقت نداشت
برخواست نه تمام و برخواستن می‌ژای طبع
سازوارچه سازم تورا چه بود
با من هم نسازی و دایم هم ژکسی
(کسای مروزی)

و در فراخواندن احمد حسن برای وزارت در تاریخ بیهقی آمده است: ... و خلوت‌های امیر با وی و عهدوس بیشتر می‌بود، در میان این دو تن را خیاره کرده بودند، کلمه خیاره در این عبارت به معنی برگزیده و منتخب آمده است که در گویش کردی سورانی خیاره را به افراد برگزیده و برجسته و اصیل اطلاق می‌کنند. و همچنین آمده است: سارغ بازگشت و خواجه بزرگ خوش خوش به بلخ آمد... که در معنی خوش، خوش نوشته‌اند: بدون شتاب و اندک اندک اما در میان افراد ایلات چاف جوانرود در کرمانشاهان خوش خوش قید حالنی است شادمانه آمیخته با شتاب یعنی در انجام عملی شادمانه و با شتاب عمل کردن.

و «من هرچه آن کارم که جز پایکاری
رانشایم، پایکاری به معنی شاگردی و پادری در گویش‌های یاد شده به همین صورت متداول است. در آیین خلعت پوشی خواجه احمد حسن در تاریخ بیهقی آمده است: ... و کسانیکه خواجه از ایشان آزاری داشت نیک پشکو هیندند که این کلمه به صورت پشوکچیان و به معنی ترمسیدن در گویش سورانی و اوراسی متداول است.

در شاهنامه حکیم توس از این دست لغات به فراوانی یافت می‌شود برای مثال:

چرا کبرده‌ای نام کساووس کسی
که در جنگ نه تار داری نه پی
تاو: به همین صورت در کردی سورانی به معنی توانایی به کار می‌رود و پی بایای مجهول در کردی به معنی پا متداول است.

بفرمود تا رخس را زمین کنند
سواران بُروها پیر از چین کنند
بُرو: بمعنی ابرو در گویش‌های مختلف کردی متداول است



بیامد به تخت کیوان پر نشست
(فردوسی)

که ناصر خسرو گوید:

ترا جایبست بس عالی و نورانی
جو بیرون رفتی از جای بدین گمتی
که گست در دیوان بسیاری از شاعران بزرگ
پارسی گوی آمده است و شواهد آن در اثر
عبدالحسین نوشین ذکر گردیده و به همین
معنی که (زشت و بند) می باشد در گویش
اورامی رایج می باشد.

در دیوان انوری ایبوردی:

ز شعر نفس تو آن بارهای عار کشد
که چون هلال به طفلی در آیدش کوزی
کوز: در گویش کُردی معیار قاج امروز است
مثلاً یک قاج خربزه که در این شعر انوری
مصدق کامل دارد. (دیوان انوری، مدرس رضوی،
ج ۲، ص ۷۳۳)

در کلیله و دمنه:

هر که به لاهه دشمن فرشته شود... (ص ۸۴
چاپ مینوی)

لاوه: در گویش کُردی سورانی به معنی
استنات و دلجویی متداول است و یا... چه
اسب را قوت و تنگ او... (ص ۱۰۴ همان کتاب)
اسب: در تمامی گویش های کُردی یاد شده
اسب تلفظ می شود نه اسب. یا «پشتیوان
پوده... (ص ۲۸ همان کتاب) که پشتیوان =
پشتیان که به صورت آمده در کلیله و دمنه در
گویش های کُردی یاد شده رایج است.

در کشف المحجوب:

من اینجا نه راهی نشسته ام سگوانی می کنم...
(ص ۲۶۱) سگوانی: به معنی از سگها نگهداری
کردن که در دستگاه بزرگان ایالات کسی
سگوانی می کرد و به همین عنوان خوانده
می شد.

در بوستان سعدی:

جووانان شایسته به ختور
ز گفتار پیران نهیچند سر
به ختور: به معنی صاحب بخت در گویش کُردی
سورانی متداول است

بیرسید نامش زفرخ هجیر
بدو گفت نامش تدارم به ویر
ویر: بمعنی یاد و خاطر در گویش اورامی و
لکی به کار می رود.

برآتش نهادند و برخاست غو
همی گفت زارای خداوند نو
غو = فریاد پهلوانان و سپاه در گویش کُردی
سورانی متداول است

نمانند نمکسو دو هیزم نه چسو
نه چیزی بدید است تا چودرو
چودرو = در گویش سورانی عیناً برای زمان
رسیدن جو برای درو کردن به کار می رود.

ز گره به رخ بر نگارش نبود
جز آرایش کردگارش نبود
گرده: عبدالحسین نوشین می نویسد: (با زیر
کاف پارسی) گردی که برای آرایش به روی
مانند و امروز فراموش شده و به جای آن کلمه
فرانسوی پودر را به کار می برده ص ۱۲۲ این
لغت در کُردی سورانی گرده با گاف به کار
می رود و نام بعضی دختران را به همین سبب
گرده می گذارند:

و گر پاره خواهی روانم توراست
گروگان گتم چنان بدان کت هوانست
پاره: و باز نوشین آورده است: این واژه در
جلد اول شاهنامه چاپ مسکو به خطا (پاره)
بابای تازی چاپ شده است و از ناصر خسرو
به معنی رشوه شاهد مثال آورد که:

چون نار پاره پاره شود حاکم
گر حکم کرد بساید بی پاره
و هم از او به معنی هدیه و ارمان شاهد آورد
که:

به از نیکو سخن چیزی نیایی
که زی دانسا پسری پر رسم پاره
و می نویسد: در دیوان ناصر خسرو، مصحح
تقوی، در بیت دوم این واژه به خطا با، بای
تازی چاپ شده است در نتیجه باید گفت که
پاره: در گویش اورامی و سورانی مطلق
(پول) را گویند.

کنون بنده ناسزاوار و گست

یا:
جو خود را قوی حال بینی و خروش
به شکرانه یار ضعیفان بکش
خوش: در تمامی گویش های کُردی بر وزن
کش کاربرد دارد به صورت بیت فوق.

در مثنوی مولانای رومی نیز بسیاری از این
کلمات متداول امروز در گویش های کُردی آمده
است برای نمونه:

می رسیدش از سوی هر مهنتری
بهر دختر دم به دم خوازه گری
(دفتر ۶ ص ۳۸۶)

خوازه گر: خواستگار: در گویش سورانی و
اورامی - خوازمی گر رایج است.

این جهان دامست و دانش آرزو
در گریز از دامها روی آر، زو
زو: زود که به همین صورت (زو) در
گویش های اورامی، سورانی، و... متداول
دارد. ختم مقال با آوردن شاهی از دیوان
آسمانی خواجه است که:

در شاهراه جاه و بزرگی خطر بی است
آن به کزین گسروه سبکبار بگنری.
گروه: به معنی کوه و پشته خاک در بین ایلات
کرد متداول است و نام مکان بلندی نیز در
نزدیکی پاره کرمانشاه است. بسیار خرسند و
سعادت مند بودم اگر فرصت و امکان بود که
آثاری معادل از شاعران کرد یا ضرب المثلهای
کُردی را با تلفظ لاتین خدمت استادان و ادب
دوستان تقدیم می کردم اما ضیق وقت و عدم
امکانات فرصتم نداد امیدوارم مورد قبول واقع
شود تا آزمان که در مجموعه ای در خور و با
وسعت مناسب به آستان فضل این بزرگ استاد
تقدیم گردد. بدرود

همنشین دل



ارادت من به مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی به دوره دانشجویی من در دانشکده ادبیات تهران باز می‌گردد. اولین سال دانشجویی من با سالی مصادف شد که آن مرحوم از رساله دکتری خود در نالار قریب دفاع می‌کرد و من در آن جلسه حضور داشتم و قصیده غزایی که دکتر یوسفی در آغاز خطابه دفاعیه خود خواند همه را - و از آن جمله مرا - سخت تحت تأثیر قرار داد.

بعد از آن بسته از انتشار دکتر یوسفی استفاده‌ها کردم و به او قلباً ارادت داشتم. وقتی دانشگاه مشهد تصمیم گرفت به افتخار ایشان مجموعه‌ای به نام «فرخنده پیام» منتشر کند، از این بنده نیز مقاله‌ای خواستند. اما قبلت

بضاعت و نبلی ذاتی سبب شد که بنده نتوانم با فرستادن مقاله‌ای به موقع به حضرت ایشان عرض ارادت‌تی کرده باشم. لذا پس از تصحیح کتاب «جواهر الاسرار و زواهر الانوار» یعنی شرح مثنوی حسین خوارزمی خواستم که جبران مافات کرده باشم و آن کتاب را به ایشان تقدیم داشتم. و پس از آن قصد داشتم که مجلدهی از آن کتاب را برای ایشان بفرستم. اما آدرس ایشان را نمی‌دانستم. پس از چند روز که از انتشار کتاب گذشته بود تلگرافی از آن مرحوم به دستم رسید که این شعر حافظ بر روی آن نقش بسته بود:

نام من رفتست روزی پر لب جانان به سهو
 اهل دل را بوی جان می‌آید از نسام هنوز

مرحوم دکتر یوسفی به هر نحوی بود آدرس مرا پیدا کرده بود و برای سپاسگزاری آن شعر را برای من تلگراف کرده بود. بنده نیز آدرس ایشان را پیدا کردم و یک جلد کتاب برای ایشان فرستادم و در پاسخ ایشان مقطع همان غزل حافظ را نوشتم که:

در قلم آورد حافظ قصه لعل لبت
 آب حیوان می‌رود هر دم ز اقلام هنوز
 و از آن روز به بعد باب مکانبه و سراوده میان من و آن مرحوم باز شد و من هر سال در شهریورماه به تهران می‌رفتم و حداقل یک روز در خدمت دوست فاضل مشتربکان جناب دکتر احمد نفضلی مهمان ایشان بودم و این روزهای معدود از بهترین روزهای زندگی من

در سال ۱۳۶۲ مرحوم دکتر یوسفی به اروپا و آمریکا مسافرت کردند و در شهریور ماه آن سال از زیارت ایشان در تهران محروم شدم. وقتی از ورود ایشان به تهران آگاه شدم این ابیات را برای ایشان فرستادم:

بجهد رسم بهمن ۱۳۶۲

دینج هسته غریز دوشتم غیب آرزو در کوه شومت با غریزان در کوه دینج در کوه شومت

دی بیک عاشقان خیر اور آمدم
گفتا که مژده با خیر از دلیر آمدم
گفتم به مژده جان دهم از بار ما بگو
گفتا ز نزد دلیر جان پرور آمدم
گفتم کسی از سفر برسید آشنای من
گفتا ز بعد رفتن جان پر سر آمدم
گفتم ز حال ما ز تو پرسید؟ گفت نی
گفتم چرا و اشک به چشم تر آمدم
گفتا که باز حد خود افزون مه فلان
گفتم که عشق از خرد افزون تر آمدم
گفتم درود من برسان و انگهش بگو
گماندر فراق روی تو از دل بر آمدم
من آمدم به تهران بهر زیارت
چون سال پیش در مه شهریور آمدم
گفتند دوستان بر شیطان اعظمی
در پیش چشم شوق جهان احقر آمدم
بر «یومستان» تاز و شاداب روی تو
چون بلبلان به نغمه و شور و شر آمدم
ما را «نهاد روشن» و «بستانی» آرزوست
چون «کاغذ زرم» نبود بی زور آمدم
بهر نثار مقدم آن سرور عزیز
جان بر طبق نهاد و دل بر سر آمدم
امید من سعادت ذات عزیزت
با این امید بر تو آن داور آمدم

و در بهمن ماه همان سال این پاسخ را از ایشان دریافت داشتم:

بیکه نخست آمد و مشک تر آمد

در صفتن کجی ز غریزان بدتر

در دور که سرور غایب غمزه است

تا روز سفر بیوم او کوه یار

بر جادم به سر وطن مگر شدی

آن جا که دستان و غریزان من نیت

به دست این جهان بر نهاده است

من نیت محنت دهر و دور

که در دور زیاده از پیشین دل

گزل در برابر دور و دور

جاویر مان که یا تو جاویر در دست

شیرین چکامه در حفظ در آمد

گنجینه از نیر در در کوه آمد

در دور که سرور جان پرور آمد

شکر ز بار دهر ز ما کوه آمد

در دیدار یاد وطن هر آمد

شکر ز روز باغتر و خاور آمد

در دست لایح جوش کوه آمد

دشمن زنگار رخ آور آمد

چون تو کجی غمزه نیر آمد

سر تو به کوه کجی نیر آمد

بیدار این جواب گزالی نیر آمد

بجهد رسم

بر آن سوار شود. پس از آن، سروده‌های انقلابی نزار قبانی به وسیله هنرمندان مشهور عرب چون ام کلثوم و فیروز خوانده شد. کتاب داستان من و شعر از ترجمه‌ای شیوا و آگاهانه برخوردار است.

کتاب دیگری که به وسیله مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف حسین بنگار ترجمه شده است کتاب «مختارات من الشعر العربي الحديث» (گزیده‌ای از شعر عربی معاصر) اثر دکتر مصطفی بدوی ادیب و شاعر مصری می‌باشد.

کتاب فوق، هر چند که درسی سال پیش تألیف شده است (۱۹۶۹) با وجود این بسیار سودمند است. نحوه فصل‌بندی کتاب نشانگر آگاهی مؤلف به مسائل ادبی عرب است. کتاب با مقدمه‌ای مفید پیرامون تحول شعر معاصر عرب آغاز می‌شود. آنگاه مسأله بازگشت ادبی را تحت عنوان «کلاسیکها» و پیش‌تازان این دوره ذکر می‌کند. فصل بعد رمانتیکها را که خود زیمه‌های شعر مدرن را می‌ریزی کرده‌اند بیان می‌کند. بخشی از کتاب به شاعران بلاد مهجر اختصاص یافته است. و مقصود شاعرانی است که به جهت ناپساامانی کشورهای عربی به آمریکا مهاجرت کردند. در بخشهای بعدی نوگرایان، سمبولیکها و رنالیست‌ها و شاعران شعر منثور با سبید را معرفی می‌کند.

مسأله فلسطین در این کتاب چندان شاخص نیست و از شاعران مقاومت فلسطین تقریباً خبری نیست، شاید بدان جهت است که افرادی چون محمود درویش و سمیع القاسم در آن هنگام هنوز ندرخشیده‌اند. همچنین نویسنده به مسأله فلسطین به عنوان یکی از عوامل مهم پیرانگیزاننده شعر معاصر عرب، توجه نکرده است.

در هر حال کتاب «گزیده‌ای از شعر عربی معاصر» برای بسیاری از خوانندگان ایرانی جالب و مفید خواهد بود.

یکی از دانشندان گفته است: «عرب همه هنرها را فقط با کلمات و در کلمات آفریده است. شعر تنها گنجینه ملی است که تازیان دارند یعنی سرمایه و تاریخشان است و همه هنرشان در شعر است.»

مقدمه ترجمه کتاب «قصتی مع الشعر» توسط مترجمان آن با عبارات فسوق آغاز می‌شود. مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف حسین بنگار، این کتاب ارزنده را تحت عنوان «داستان من و شعر» به فارسی برگردانده‌اند. عبارت فسوق نشان می‌دهد مترجمان بخوبی دریافته‌اند که شعر در میان اعراب تا چه حد جنبه عام و ملی دارد.

نزار قبانی شاعر بلند آوازه معاصر عرب در این کتاب دلتواز بر آن شده است تا تمامی مسائل خود را در رابطه با شعر بیان کند. لذا کوشیده است نوعی بیوگرافی شعری از خود ارائه دهد. این کتاب را شاید بتوان نخستین کتاب در نوع خود به حساب آورد. زیرا کمتر شاعری را دیده‌ام که بتواند این گونه به همه مسائل خود آگاه باشد.

«شعر امی است با شیبه ای زیبا، هر شاعری به شیوه مخصوص خود بر آن سوار می‌شود. طریقه‌ای که من دارم آن است که اسب را مقید نمی‌سازم و مجبورش نمی‌کنم که بر زمین سخت و در گل و تاریکی راه برود.» نزار قبانی نخست به شاعر زنان ملتفت شد زیرا زیباترین غزلیات معاصر عرب را سروده است. اما پس از شکست اعراب از امرا نیل (ژوئن ۱۹۶۷) او دیگر شاعر زنان نبود او می‌گوید:

«بعد از حزیران (ژوئن) برای شاعر عرب چیزی جز یک اسب یعنی خشم باقی نماند که

۱- داستان من و شعر - نوشته نزار قبانی ترجمه: دکتر غلامحسین یوسفی - دکتر یوسف حسین بنگار انتشارات توس - ۱۳۵۶

۲- گزیده‌ای از شعر عربی معاصر - با مقدمه و انتخاب دکتر مصطفی بدوی ترجمه: دکتر غلامحسین یوسفی - دکتر یوسف بنگار انتشارات اسپرک ۱۳۶۹

داستان من و شعر

دکتر عبدالحمید فرزاد





گنج زری بود در این خاکدان

■ فرهاد گرگین پور

سخن گفتن و نوشتن درباره آموزگار مهر و محبت و معلم عاطفه و انسانیت کار دشواری است. همچنین سخن گفتن درباره استادی که همه اهل ادب او را می‌شناسند و آثارش عالی‌ترین معرفت اوست. شاید ضرورتی نداشته باشد با این همه کسی که فقط یک بار این استاد عزیز را دیده باشد نمی‌تواند برای همیشه مهرش را در دل نگردد و درباره او هرچند با زبان نارسا و قلمی ناتوان چیزی نگوید و ننویسد.

هنگامی که در دبیرستان درس می‌خواندم، درست سالهای چهل و پنج - چهل و شش، با یکی از کتابهای او به نام «نامه اهل خراسان» آشنا شدم. کتاب را بسیار مطلوب بافتم. اما، در آن زمان توانایی درک زبر و بهای این کتاب را نداشتم و در سالهای بعد، دقیق‌تر بگویم در

سالهای اخیر بود که با آثار او بیشتر آشنا شدم. این آشنایی برابم خوشبختی و سعادت بزرگ بود. این آشنایی تنها، آشنایی با آثار استاد نبود بلکه آشنایی با جهان انسانیت و دنیای معرفت و شرف، هنر و ظرافت بود.

وقتی نوشته‌های او را مطالعه می‌کردم این احساس را داشتم که به مفهوم هسانی‌ام چیزی افزوده می‌شود. حس می‌کردم که به پهنه انسانیت نزدیک‌تر شده‌ام. انسانها را شریف‌تر احساس می‌کردم. خود را به مهر و عشق و هنر و اندیشه نزدیکتر می‌یافتم. می‌دیدم که روشنایی دل و روانم قزونی یافته است. غم و شادی انسانها را روشن‌تر از پیش در درون خویش به غیان می‌دیدم. آرزوی دیدارش را داشتم. دلم به سوی او پرمی‌کشید. اما امکان دیدار میسر نبود. تا اینکه در سال گذشته، اسفند ۶۸،

افتخار حضور در کلاسش را یافتم. با جمعی از دوستان توانستیم چند صباچی در مکتب او و در حضور او به زندگی خود مفهوم و معنای تازه‌ای ببخشیم.

نخستین بار که او را در کلاس درس زیارت کردم دریافتیم که نویسنده آن آثار عزیز باید چنین شخصیتی باشد. شخصیتی که جاذبه فوق‌العاده داشت. جاذبه‌ای که همچون آهن‌ریسا دل‌های ما را به سوی خود کشید.

در زمینه‌ی درسی که با استاد داشتیم کتابهایی را به ما معرفی کرد که مطالعه آنها در ذهن و اندیشه ما تأثیری شگرف به جای گذاشت. زمانی که در مکتب استاد حاضر می‌شدیم احساس آزادی و آزادگی می‌کردیم. در محضرش هر کسی اجازه اظهار عقیده داشت؛ استاد شیوه آزاداندیشی را به ما آموخت.

خطاب به یکی از دوستان گفت: «ادب درس کافی نیست. ادب نفس نیز لازم و ضروری است.» و ما از او هم ادب درس آموختیم و هم ادب نفس.

به سخنی بیش از ده جلسه افتخار حضور در کلاس درس استاد را یافتیم. برای حضور در کلاس راه دور و درازی را می‌پیمودم. فاصله «آباد» تا تهران را می‌بایست طی می‌کردم. از غروب آفتاب تا سپیده سحر در راه بودم. در برخی از این سفرها، وقتی به تهران می‌رسیدم دلم پر از نفرت و بیزاری بود. از زمین و زمان متنفر بودم. از خویش و بیگانه می‌رسیدم. اما آنگاه که در کلاس استاد حاضر می‌شدم، به نیروی ذات هستی بخش او، آن همه بیزاری آرام آرام ذوب می‌شد و به تدریج کاستی می‌گرفت و نابود می‌شد و جای خود را به

○ بارها وقتی سخن آغاز می‌کرد، چنان خاطره‌انگیز بود که تردیدی نداشتیم گریخته کسی است که در سوگ سیاوش گریخته و در غم مهراب و اسفندیار اشک ریخته و بابه پای فردوسی بیروزبها و شکست‌ها را لصی کرده است.

○ وقتی نوشته‌های او را مطالعه می‌کردم این احساس را داشتم که به مفهوم هستی‌ام چیزی افزوده می‌شود. حس می‌کردم که به پهنه انسانیت نزدیک‌تر شده‌ام. انسان‌ها را شریف‌تر احساس می‌کردم.

در حضور هیچ استادی این همه سخن نگفته بودیم و گاهی سخنها به پرگویی هم کشیده می‌شد. استاد با صبوری می‌شنید و با بسزرگوار و لطف فراوان اشتباهات را تصحیح می‌کرد. تذکرها و یادآوری‌ها چنان بود که سبب آزرده‌گی خاطر نمی‌شد. در لابلای یادآوری‌ها بر این نکته پای می‌فشارد که «هر آنچه می‌گویم اصلی است فراگیر و به هیچ‌روی آنرا با داورسها و مجادله‌های مفرضانه نیاید در آمیخت.» خوب، به خاطر دارم که در نخستین جلسه،

شادی و مهر می‌داد و اثر و نشانی از بیزاری و نفرت نمی‌ماند. گاهی نیز پیش از اینکه به دیدار استاد نایل شوم بدبینی سراپای وجودم را فرا می‌گرفت. اما، معجزه بساور نکردنی سخنان استاد و صدای گرمش بدبینی را از درونم می‌تاراند. گاهی به ترمینال جنوب تهران که می‌رسیدم در این اندیشه غوطه می‌خوردم که انسان احترامی ندارد و دوستان و آشنایان و خویش و بیگانه را بی‌حرمت می‌یافتیم. اما پس از دیدار استاد و پایان جلسه درسش همه را صاحب

گنج زری بود در این خاکدان

احترام می‌دیدم. ایمان می‌آوردم که انسان هنوز حرمتی دارد. زیرا وجود او از احترام انسانی سرشار بود. گاهی پیش از حضور، خود را از دوستان و همکلاسی‌ها بسیار دور می‌دیدم. اما پس از خداحافظی به شرکت سخنان استاد و آملیدی که در دلها می‌گذاشت احساس می‌کردم که با همه پیش از آنچه تصور شود، صمیمی و یکرنگ هستم.

به راستی استاد ما کانون مهر بود و دوستی، و چنین بود که به سمد بهره‌مند شدن از حضورش همگی بعد از پایان گرفتن کلاس صمیمی‌تر از پیش به نظر می‌رسیدند. به راستی درباره او چه می‌توان نوشت؟ چه می‌توان گفت؟ او را تمام اهل ادب می‌شناسند.

بارها وقتی سخن آغاز می‌کرد، چنان خاطره‌انگیز بود که تردیدی نداشتم گوینده کسی است که در سوگ سیاوش گریسته و در غم سهراب و اسفندیار اشک ریخته و پا به پای فردوسی پیروزیها و شکست‌ها را لمس کرده است. هنگامی که از فردوسی سخن می‌گفت در می‌یافتم که استاد احساسات ظریف او را نه حس، بلکه تجربه کرده است. برایم روشن بود که خلق و خوی انسانی رستم او را به ستایش واداشته و بر خیانت شخادها لعنت فرستاده است. به وضوح می‌دیدم که روان او با موسیقی شعر فردوسی به رقص و پایکوبی درآمده است.

با مطالعه آثار او نه این نتیجه رسیدم که تمامی دردها و رنجها، شادیه‌ها و زیباییهای گلستان و بوستان را در کلام خود و در وجود خود بکجا گردآورده است. بقی می‌کردم که خیام، حافظ و مولوی را نه تنها خواننده است بلکه با آنها همدلی داشته و گفتارشان را با گوشت و پوست احساس کرده است.

راستی چه کسی می‌تواند ایمان نداشته باشد که او در فاجعه بر دار کردن حسنک همراه شایبوریان زارزار نگریسته است؟ چه کسی می‌تواند انکار کند که استاد همچون بیهقی و یونصر مشکان نفرت عمیقی از

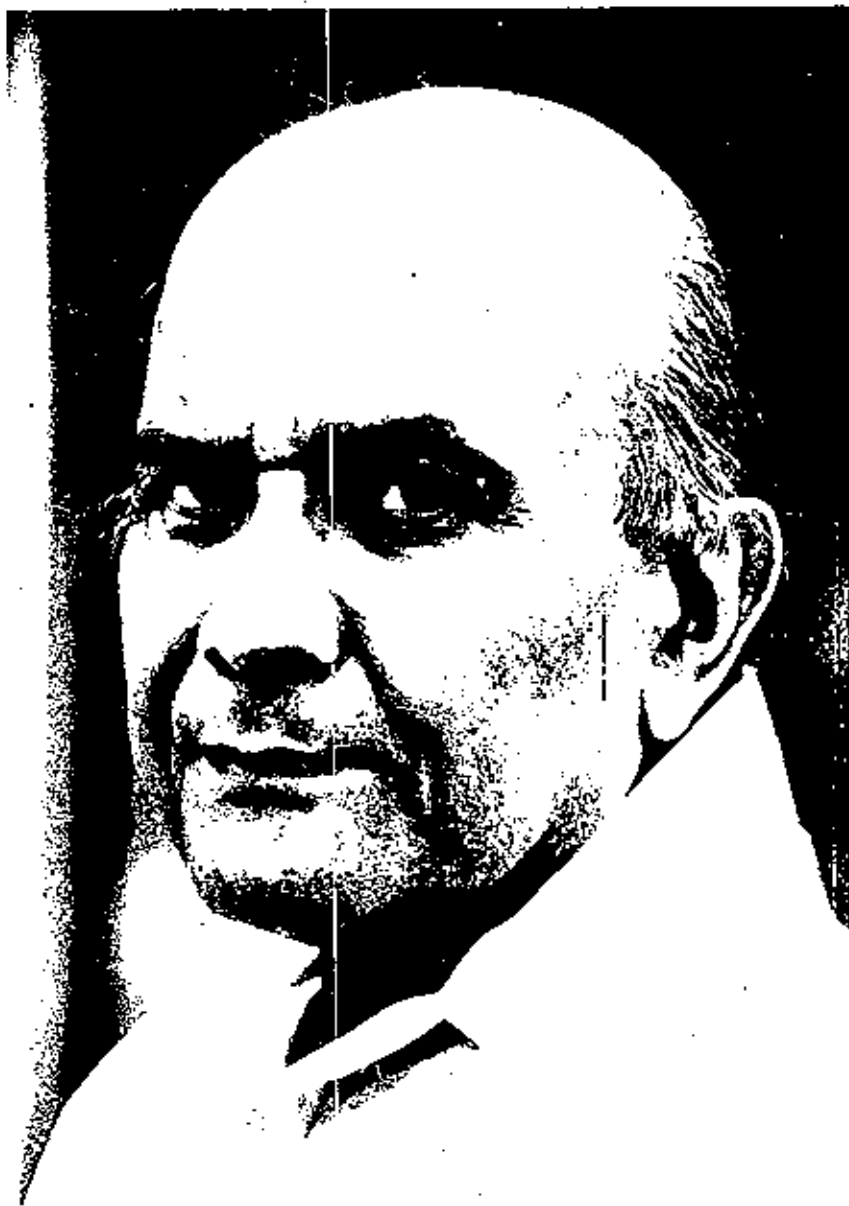
بوسهل زوزنی در دل نداشته است؟ او نه تنها به فرهنگ و ادب گذشته، بلکه به ادب معاصر ما نیز توجهی درخور ستایش داشت؛ چنانکه دردها، رنجها و عواطف طغیانگر صادق هدایت را با زبانی رسا در یکی از آثارش به نقد کشیده او رشته مستحکمی بود که گذشته و حال را به هم می‌پیوست و راه آینده را به ما نشان می‌داد.

سخن درباره استاد یوسفی است که فرهنگ مجسم ایرانی بود. با آنکه فرهنگ ایران را دوست می‌داشت، به فرهنگ جوامع دور و نزدیک نیز مهر می‌ورزید. او بارها می‌گفت: «اگر از فرهنگ پویای غرب بتوانیم بهره‌مند شویم کسی نباید ما را به غرب زدگی متهم سازد. ما باید با برخورداری از پدیده‌های پیشرو و پویای فرهنگ دیگران، فرهنگ و ادب خویش را از رکود و ایستایی برهانیم.» استاد اگر چه اهل خراسان بود و فرزند شایسته ملت ایران، حق این است که چنین شخصیتی را جهانی نیز بدانیم.

خوب به یاد دارم استاد شفعی کدکنی در یکی از کلاسهای درس درباره ملک الشعرای بهار گفتند: «او بدون تردید مبین‌پرست‌ترین شخصیت ادبی و فرهنگی ما است.» من بی‌درنگ به این نتیجه رسیدم که استاد یوسفی پیرو و تالی ملک الشعرای بهار و شاگرد خلف اوست. هنگامی که استاد درگذشت من این ضایعه چیران‌ناپذیر را در میان جمعی از دانشجویان ادیبان به آنان تسلیت گفتم و به آنان گفتم: من افتخار حضور در کلاس استاد یوسفی را داشتم اما خود را شایسته شاگردی ایشان نمی‌دانم. برای اینکه کسی می‌تواند شایستگی چنین بزرگواری را داشته باشد که بتواند به ساحت خلق و خوی و سجایای بی‌نظیر استاد راه یابد.

سخن درباره استاد فراوان است و جای بحث درباره آثارش پایان‌ناپذیر. من در این گفتار کوتاه تنها شمه‌ای از احساس خویش را بر زبان آوردم تا با یاد آن بزرگمرد خود را تسلی داده باشم.





مصاحبه با استاد دکتر غلامحسین یوسفی

در محضر استاد

■ روح‌الله عابدی

یک سال پیش از این، استاد دکتر غلامحسین یوسفی از جمع ما بار سفر بریست و به سوی چنان پرکشید و کدامین دل آگاه صاحب معرفت را می‌شناسید که از غم این بزرگ، گریبان چاک نزده باشد و نخواهد که لحنی قلم را بروی بگریزاند. سبب این اندوه جانکاه آن است که وجود استاد دیگر در میان ما نیست تا از فیض حضورش بهره‌مند شویم. از او درس فضل و فضیلت بیاموزیم و در سایه اعتدالش روزگار را کسرانه کنیم ولی چه می‌توان کرد که «مرگ دادست و بیداد نیست».

اما او به حقیقت زنده این روزگار و روزگاران پس از ماست چرا که آثاری برجای نهاده که به شهادت صرافان بازار معانی، کثر دریای جان است و هیچ جوینده‌ای را از آستان خود بی‌تصیب باز نمی‌گرداند.

آثار استاد را که مطالعه می‌کنیم به نکاتی برمی‌خوریم که پاسخ بسیاری از سؤالات شیفتگان زبان و ادب روزگار ماست. پاسخ این سؤالات اگر بر سرلوحه اعمال ما واقع شود یقیناً راهگشای بسیاری از مشکلات ما در عرصهٔ تعلیم و تربیت خواهد شد.

بنده که چند صباحی افتخار شاگردی دکتر یوسفی را داشته و در محضرش نکته‌ها آموخته‌ام مرگ او را بسیار ندارم همواره در خیالم او را می‌بینم که با قناتی رشید، ایستاده است و با چشمانی سراسر مهر، سرود عشق، حقیقت، ایمان، پاکی و جوانمردی را زمزمه می‌کند. از این رو بر آن شدم تا سؤالاتی را با او در میان تهم و پاسخش را از زبان آثار وی بشنوم. اینک این گفت و شنید که «ره آوردی است از بهر دل اخوانه به حضور شما تقدیم می‌شود تا شما را در این حفظ محتوی مهیم سازد



حاصل کنند مادام که اندیشه‌های خویش را در قالبی غیر ایرانی شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، بنا بر اظهار خودشان، هر چیز تا نخست بدین صورت بیگانه در نیاید مفهوم و معلوم ایشان نمی‌گردد، پس اگر گفته شود ایشان را از لحاظ معرفت نمی‌توان ایرانی تمام عیار خواند سخنی گزاف نیست. زیرا آنچه ما را ایرانی با فرهنگ، به معنی کامل کلمه، می‌رورد طب و فیزیک و ریاضی. با همه ارجمندی آنها نیست بلکه فکر و معارف و ادب ایرانی است که تحصیل آن در دامن ادبیات و علوم انسانی و به زبان فارسی ممکن می‌گردد و پس، نه فقط تولد در ایران و چند سالی در این دیار به مدرسه رفتن و ایران را نشناختن، سپس آموختن

زبان وسیله اندیشیدن است. مردمی که زبانی برمایه و توانا ندارند از فکر بارور و زنده و آفریننده بی‌بهره‌اند. بنا بر این هر قدر در تقویت این بنیان مهم زندگی غفلت شود در پرورش فکر مردم سهل‌انگاری شده است.

عشق شما به ایران و زبان فارسی امری آشکار و معلوم است و در جای جای آثارتان به خوبی هویدا. از زبان فارسی، اهمیت آن و ارتباط آن با فرهنگ ما سخن بگویید.

«وقتی ملتی مقهور می‌شود تا هنگامی که زبان خویش را خوب حفظ کند گویی کلید زندانش را در دست دارد». این سخن آلفونس دوده نویسنده فرانسوی - که مربوط است به روزگار استیلای آلمان بر آژاس و لرن - در قرن بیستم نیز نه تنها ارزش خود را حفظ کرده بلکه با مسایلی که امروز در زمینه اندیشه و فرهنگ در جهان مطرح است از جهات مختلف خاصه از لحاظ اهمیت زبان ملی درخششی دیگر پیدا می‌کند.

مسأله زبان فارسی برای ما ایرانیان مهمتر از آن است که برخی از درس خواندگان ما می‌بندارند. زبان فارسی فقط وسیله سخن گفتن و رفع نیازمندیهای روزانه ما نیست که بتوان با چند ساعت تدریس آن در دبستان و دبیرستان - به توسط هر کس که باشد - سرونه قضیه را بهم آورد و دلخوش بود که وظیفه خود را در قبال ملت و مملکت انجام داده ایم بلکه این موضوعی است بسیار مهم و خطیر که با موجودیت فکری و فرهنگی ما بستگی دارد.


زبان وسیله اندیشیدن است. مردمی که زبانی برمایه و توانا ندارند از فکر بارور و زنده و آفریننده بی‌بهره‌اند. بنا بر این هر قدر در تقویت این بنیان مهم زندگی غفلت شود در پرورش فکر مردم سهل‌انگاری شده است. کسانی که حد و رسم معانی کلمات و مرز آنها برای خودشان روشن نیست چگونه می‌توانند درست بیندیشند و چه چیز را می‌توانند مطرح کنند؟ حاصل پریشان فکری بی‌گمان پریشان گویی است.

برخی از آنان که چند سالی به زبانی خارجی درس خوانده‌اند و اینک می‌گویند بدان زبان می‌اندیشند نه به فارسی - اگر سخنشان استوار باشد چطور ممکن است به این طریق از فرهنگ و ادب ایران آگاهی

پزشکی، مهندسی، شیمی و یاد دیگر شاخه‌های علوم در یکی از دانشگاه‌های اروپایی یا امریکایی. گو این که مکرر دیده شده است که بصیرت بعضی از این گروه فرنگ رفته‌گان ما در زبان خارجی نیز حداکثر از فهم و نگارش نامه‌های عادی و استفاده از برخی کتب درسی فراتر نمی‌رود.

ایرانی بودن، از این نظرگاه، مستلزم ایرانی اندیشیدن است و ایرانی فکر کردن، نتیجه معرفت به فرهنگ ایران است و به زبان فارسی اندیشه کردن. به علاوه شک نیست که برای آفرین فرهنگ زنده و بارور، هر ملتی احتیاج به زبانی توانا و غنی دارد. به عبارت دیگر اندیشه و زبان چنان بهم پیوسته‌اند که وجود هر یک از آنها بدون دیگری صورت پذیر نیست. آنان که با آموختن زبانی فرنگی، آن هم در حد متوسط، می‌بندارند بدان وسیله، از نظر فرهنگی، توانند اندیشید، از چند جهت در اشتباهند. اولاً زمانی دراز باید بگذرد تا کسانی امثال ایشان خود دانش و فرهنگ غرب را درک کنند و بعد از مرحله تقلید به مرز ابداع و آفرینش برسند ثانیاً همه کوشش و تلاش این اشخاص - اگر به جایی هم برسد - بیشتر به سود فرهنگی دیگرست نه در راه غنای معارف قومی و گسترش دانش و معرفت در این سرزمین.

«برگهای در آغوش بادج ۱، ص ۵۶۹ و ج ۱، ص ۵۹ مستحضرید که وسایل ارتباط جمعی خصوصاً رادیو و تلویزیون تأییری بسزا در



برکهای در آغوش باد

مجموعه‌ای از رساله‌ها، پژوهش‌ها، نقادانه‌ها و داستان‌ها

جلد اول

از

دکتر فرهاد مجیدی

آموزش درست یا نادرست زبان دارند. در این باره نظر جناب عالی چیست؟ شاید اغراق نباشد اگر گفته شود اکثر افراد اجتماع: کودک، جوان، پسر، از هر صنف و طبقه، از وقتی که صبحگاه از خواب برمی‌خیزند تا واپسین لحظات شب که به بستر می‌روند، در خانه، در راه، در وسایل نقلیه و احياناً در محل کار یا به هنگام فراغت به نوعی، آگاه یا ناآگاه، تحت تأثیر رادیو و تلویزیون قرار می‌گیرند. پس چگونه می‌توان به آثار ناشی از آن و وظیفه خطیری که این دستگاه نافذ و همه جا گیر از جهات مختلف، در برنامه‌هایش دارد کم اعتنا ماند؟

اهمیت زبان مادری به عنوان بنیان اصلی فرهنگ ملی بر کسی پوشیده نیست. بخصوص اگر در نظر بیابوریم که زبان پیش از آن که ابزار گفتار باشد، وسیله اندیشیدن است و نمودار فرهنگ یک قوم. بنابراین آشننگی و ویرانی زبان، ضعف و پریشانی فکر را موجب می‌شود و کسی که درست نیندیشد درست عمل نمی‌کند. پس وقتی وسایل ارتباط جمعی بیش از هر معلم و مجلس درسی می‌توانند در آموزش و گسترش زبان فارسی مؤثر باشند بچاست که در این باب بیشتر تأمل کنیم.

درگهای در آغوش باد، ج ۲، ص ۵۹۸ - ۶۰۰
به نظر شما اصلاح زبان در این دستگاهها به چه صورت باید انجام شود و راه چاره چیست؟

شاید بتوان - آنچه را از این دستگاه پخش می‌شود - تا حدی که ممکن است - از نظر موازنه زبان فارسی سنجید و از پخش و نشر کلمات، ترکیبات و جملات و آنچه با طبیعت و شیوه تعبیر زبان فارسی ناسازگارست پرهیز کرد. رسیدن به این هدف - تا وقتی که تربیت کارکنان شایسته در موارد لزوم - به حصول نییوسته است - مستلزم آن است که سازمان رادیو و تلویزیون جمعی خبرگان زبان و ادبیات فارسی را برای تعهد این مهم بگمارد و کسانی را به این کار دعوت کند که علاوه بر بصیرت

و دانایی، خوش قریحه و سخن شناس و بسا نیازها و مسایل زبان فارسی امروز آشنا باشند و اینان تا جایی که ممکن است برنامه‌ها را پیش از پخش شدن از نظر بگنرانند و شیوه بیان آنها را از عیوب بیرایند تا زبان رادیو و تلویزیون - که خواه نخواه به عنوان نوعی «زبان رسمی» تلقی می‌شود - سرمشقی درست و استوار باشد نه لغزش پذیر.

بدیهی است تنظیم برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون، تقریباً برای تمام و یا دو سوم ساعات شبانروز، کاری است بسیار دشوار و محتاج تعداد زیادی نویسندگان و تهیه کنندگان بصیر و کاردان. به علاوه کمبود افراد شایسته در هر زمینه - که مسأله‌ای است در تمام مملکت - بی‌گمان بر مشکلات کار می‌افزاید و گرنه چه بسا که این مهم از نظر مدیران رادیو و تلویزیون نیز دور نمانده باشد. مع‌هذا با توجه به همه این دشواریها، نکته مهم و در خور تأمل تأثیری است که در هر حال رادیو و تلویزیون از نظر آموزش و ترویج زبان فارسی در مردم

ایرانی بودن، از این نظرگاه، مستلزم ایرانی اندیشیدن است و ایرانی فکر کردن نتیجه معرفت به فرهنگ ایران است و به زبان فارسی اندیشه کردن.

دیداری با اهل قلم
درباره‌یست کتاب‌نرفای
جلد اول

دکتر علی‌حسین یوسفی

دارد. در حقیقت هر جمله‌ای که از راه این دستگاهها پخش می‌شود از لحاظ زبان فارسی متضمن اثری است در خور توجه که نمی‌توان اهمیت آن را کم شمرد و با برای چاره‌اندیشی فراهم آمدن همه لوازم کار را انتظار داشت. امید می‌رود سازمان رادیو و تلویزیون - که از همکاری برخی از صاحب نظران در زبان فارسی نیز برخوردار است - در این باب تدبیری بیندیشد که گروه کثیر شنوندگان و بینندگان از این دستگاهها زبان فارسی را بخوبی و درستی بیاموزند و زبانشان دچار برخی آشننگیها نشود.

توسعه علوم جدید، آموختن زبانهای خارجی را از سالهای کودکی در بسیاری از خانواده‌ها رواج بخشیده است در حالی که در همین خانواده‌ها توجه چندانی به آموزش زبان فارسی نمی‌شود نظر شما در این باره چیست؟

وقتی بسیاری از کودکانها و دبستانها یاد دادن زبانی خارجی را در آکمیهای گوناگون، جزء امتیازات خود می‌شمرند و نمی‌گویند و از آنها نمی‌خواهند که در تعلیم زبان فارسی تا چه حد وظیفه خود را انجام می‌دهند، متوجه نیستیم که موضوع چه اهمیتی دارد و به‌ظاهر به این سخن برخی از مربیان ناآگاه خود را راضی و خرسند می‌کنیم که سنین خردسالی بهترین موقع یادگیری زبان خارجی است. نثره این افکار برخوردار با این حقیقت تلخ است که گاه باید در دانشگاه نیز از زبان فارسی دفاع کرد و به جمعی از کسانی که عهده‌دار مسؤلیتی مهم هستند لزوم توجه کافی به زبان فارسی و معارف ایرانی را گوشزد یا برای آنان توجیه نمود بی‌آن که بتوان به تأثیر این سخنان - که از سر وطن دوستی و غمخواری گفته می‌شود - در دیگران امیدوار بود.

در نظر هر ایرانی آگاهی که وطن خود را می‌شناسد و دوست می‌دارد، در کشاکش مسایل گوناگونی که امروز جهان با آن روبه‌روست، مؤثرترین وسیله‌ای که می‌تواند جوانان ما را از



تأثیرات فرهنگ غرب در شرق در عصر تحولات بزرگ جهانی است قابل توجه است: «این موضوع حائز اهمیت است که اغلب نویسندگان و هنرمندانی که بهتر از دیگران برداشتها و اشکال جدید را از ادب و هنر مغرب‌زمین به کار بستند از کسانی بودند که با شیوه‌های فرهنگ ملی تربیت یافته بودند نه آنها که از مکتب غرب بهره گرفته بودند. در نیم قرن اخیر صادق هدایت که در نویسندگی درخشید با همه آشنایی با فرهنگ جدید غرب، عاشق مردم ایران بود و زبان فارسی، آن هم نه تنها در آثار افسونگر حافظ و خیام بلکه حتی در محاورات ساده مردم کوچه و بازار و بزرگان و پیشموران.

«برگهای در آغوش باد، ج ۲، ص ۶ - ۵۷۳»

ادبیات فارسی معاصر، از جمله نثر معاصر، چندان متنوع و دامنه‌دار و سرشار از حیات و پیرایش است که ارزش آن را دارد. موضوع کتابی مستقل واقع شود.

ملکه سخن‌شناسی بر اثر مطالعه و دقت نظر و تعریف برای نویسنده حاصل می‌شود. بعضی از نویسندگان نیز هستند که گویی با کلمات فصیح و اصیل زبان فارسی دشمنی می‌ورزند.

نامه اهل خراسان

دکتر علیرضا محسن پورنقی

۱۳۳۷

حیرتها و گمراهیها برهاند آشنا ساختن آنان است با معارف ایران، تادر برابر سیل خروشان افکار و فرهنگهای مختلف مستقل و با شخصیت بارآیند و در عین بهره‌وری از دانش و تمدن قرن بیستم فکر و روح و جوهر ایرانی خویش را حفظ کنند. به‌خصوص که فرهنگ ما از جنبه مردمی و انسانیت و فضایل بشری نیز درخششی بسزا دارد که مضمّن است و شناختنی.

کسی که ملت و مملکت خود را به حقیقت بشناسد، آن را آگاهانه دوست خواهد داشت و هیچ انگیزه‌ای موجب نخواهد شد این پیوند در وجود او سستی گیرد. برعکس آن که با مردم این مرزوبوم و روح و فکر آنها و فرهنگ ایران آشنا و بدان دل بسته نیست به اندک چیزی فریفته می‌شود و از ملت و وطن خود می‌گسلد.

نمونه آن را در برخی از جوانان ما می‌توان یافت که خود را بدان راضی کرده‌اند که در کشوری دیگر، شفلی دارند و خانه‌ای و اتومبیلی و همسری غالباً بیگانه، غافل از آن که اگر تا پایان عمر هم در آن سرزمین خدمت کنند مردم آن دیار هرگز آنان را در خود جذب نخواهند کرد و از خودشان نخواهند شمرد. نتیجه آن که از خانه مانده‌اند و از بیگانه رانده.

در تربیت فرزندان ایران، زبان فارسی که مفتاح تفکر ایرانی است اهمیتی خاص پیدا می‌کند موضوع بسیار مهمی که اگر چه از آن فراوان سخن می‌رود هنوز حساس بودن مسأله را چنان که باید دریافته‌ایم و به حد کفایت بدان نپرداخته‌ایم.

ممکن است کسانی بگویند تنها از راه آموختن زبان فارسی نمی‌توان با دانش قرن بیستم همگام شد. جواب آن است که دانستن زبان فارسی و شناختن فرهنگ ایران و ایرانی اندیشیدن مستلزم بی‌خبری از معارف جهان نیست بلکه سخن بر سر این است که اول باید ایرانی بود بعد تمدن جدید را شناخت و چنان که مقتضی است از آن سود جست. بعلاوه این نکته که حاصل پژوهشهای دقیقی در بساط

به نظر شما خانواده چگونه می‌تواند در آموختن زبان فارسی به فرزندان خود کمک کند؟

خانواده می‌تواند با خواندن کتابهای مفید در جمع خویش فرزندان خود را در آموختن زبان یاری کند زیرا پیش از آنکه سرگرمیهای دلربای امروز مردم ما را از کودک و پسر و جوان به خود جلب کند و تقلید از آداب فرنگی هر یک از اعضای خانواده را در اتاقی خاص خود و دور از اهل خانه به نوعی محبوس سازد یکی از عادات و تفریحات دلپذیر در بسیاری از خانواده‌های ایرانی، کتاب‌خوانی دسته‌جمعی بود. افراد باسواد خانه بخصوص کوچکتران کتابی را بسته به سلیقه خانواده، به نوبت می‌خواندند و دیگران گوش می‌دادند و آن که با سوادتر بود خطاهای خواننده را تصحیح می‌کرد. بر خورداری جمع از این لذت معنوی، در میان آنان انس و تفاهمی بوجود می‌آورد و بر پیوستگیها می‌افزود بعلاوه سایه و معلومات آنان به‌خصوص جوانان در زبان فارسی بیشتر می‌شد.

«دیداری با اهل قلم، ج ۲، ص ۵۶»

صاحب نظران آثار شما را از جلوه‌های عالی نثر معاصر می‌دانند و آن را سرمشق نویسندگی قلمداد می‌کنند نظر جناب عالی درباره نثر معاصر فارسی چیست؟

ادبیات فارسی معاصر، از جمله نثر معاصر، چندان متنوع و دامنه‌دار و سرشار از حیات و

پرتیش است که ارزش آن را دازد موضوع کتابی مستقل واقع شود بخصوص که قسمتی از سرگذشت تسلطهای معاصر را دربر دارد.

«دیداری با اهل قلم» ج ۲، ص نوزده»
برخلاف کسانی که به هر چیز متعلق به ادبیات امروز خرده می‌گیرند و فقط آثار گذشته را می‌ستایند با کمال انصاف باید گفت نثر فارسی پیش‌رفته است چندان که امروز کسانی را می‌شناسیم که به تثری استوار، روان و رمانا چیز می‌نویسند و نوشته‌هایشان در عین درستی و محکم، زیبا و فصیح است.

یکی از عیوب عمده‌ای که در کار بیشتر نویسندگان دیده می‌شود این است که مجموعه لغات و تعبیراتی که در اختیار دارند محدود است. شک نیست که هر قدر نویسنده بر کلمات تسلط داشته و وسعت دامنه تعبیراتش بیشتر باشد بهتر می‌تواند مقصود خود را برورد و آن را به دیگران بفهماند. در حقیقت نویسنده از این نظر مانند کسی است که گنج بهنادر کلمات را در اختیار دارد.

نکته دیگر، که تا حدودی نتیجه موضوع بالاست این است که بیشتر نوشته‌های امروزه از نظر لغات و ترکیبات و تعبیرات ناهموار است و به اصطلاح «یکدست» نیست بسیار اتفاق می‌افتد که می‌بینیم کسی کلمه کهنه را در کنار کلمات رایج در محاوره و یا تعبیرات امروزی نشانده و ترکیبی ناجور به وجود آورده است بی‌آن که ناموزونی و ناهمواری نوشته‌اش خوش را دریابد. می‌توان گفت این عیب نیز بدان سبب است که بعضی از نویسندگان در زمینه آثار فارسی به قدر کفایت مطالعه و دقت نکرده‌اند و از چگونگی ترکیب و تالیف کلمات آگاه نیستند البته همه کلمات فارسی از کهنه و نو به کار نویسنده می‌آیند و او می‌تواند آنها را به جای خود به کار برد ولی نکته باریک این است که بدانند و حس کند کدام کلمات با هم متناسب و سازگارند و ترکیب چه الفاظی ناموزون و موجب ناهمواری نثر است. این ملکه سخن‌شناسی بر اثر مطالعه و دقت نظر و

تمرین برای نویسنده حاصل می‌شود. در اهمیت انتخاب کلمات درست و فصیح و به کار بردن آنها در جای خود می‌توان گفت که وقتی می‌خواهیم مفهومی را بیان کنیم برای آن چندین کلمه مترادف در اختیار داریم حقیقت این است که فقط یکی از آنها، کلمه مناسب منظور ماست و دیگر کلمه‌ها با وجود آن که مترادف به نظر می‌آیند، آن شایستگی را ندارند.

امید می‌رود سازمان رادبو و تلویزیون در این باب تدبیری ببندند که گروه کثیری شنوندگان و بینندگان از این دستگاه‌های زبان فارسی را به خوبی و درستی بیاموزند. آنچه به دانشجویان در درس فارسی عمومی آموخته می‌شود باید لااقل دارای دو خصیصه باشد: یکی آن که مطابق نیازمندی‌هایشان باشد، دیگر آنکه علاقه به زبان و ادب فارسی را در ایشان برانگیزد.

بعضی از نویسندگان نیز هستند که گویی با کلمات فصیح و اصیل زبان فارسی دشمنی می‌ورزند و در هر مورد سعی می‌کنند کلمات و ترکیبات جدیدی که پرداخته فوق‌آسان و همفکرانشان است به کار برند. بسیاری از این کلمات و ترکیبات تازه ممکن است فصیح نباشد، اما آنان، چون کسی که می‌روی از «مد» جدید را برگزیده، بی‌هیچ سببی کلمات تازه را بر تعبیراتی که در زبان فارسی جای خود را باز کرده و رایج شده است، ترجیح می‌دهند.

دیداری با اهل قلم
در باره بیست کتاب نثر فارسی
جلد اول

دکتر علی‌محمد یوسفی

در اینجا این نکته را هم باید افزود که بعضی از اهل قلم و فاضلان معاصر در مقابل این افراط جانب تفریط را برگزیدند. ایشان چنان در استعمال کلمات کهنه اصرار دارند که نثرشان گاه مهجور و بیگانه می‌نماید.

عیب دیگری که در نوشته‌های بعضی از معاصران به نظر می‌رسد این است که در استفاده از لحن محاوره افراط می‌کنند و غالباً به همان «زبان شکسته» ای که سخن می‌گویند چیز می‌نویسند. این اشتباه شاید از آنجا برخاسته است که ایشان دیده‌اند بعضی از نویسندگان از جمله مانند هخمداد، جمال‌زاده و هدایت به زبان عامه روی آوردند و زبان گفتار را در نوشته‌های خود به موقع به کار بردند ولی برخی از مقلدان آنان این اصل را در نیافته‌اند که هر سخن جایی دارد.

دشواری دیگری که در زبان بسیاری از تحصیل‌کردگان و در نتیجه، در نثر آنان دیده می‌شود، وجود تعبیرات فرنگی است که به توسط آنان و مترجمان کم‌سایه‌ای که فارسی نمی‌دانسته‌اند، رایج شده است. بعضی از اشخاص بسیاری از این تعبیرات را به کار می‌برند بی‌آن که بدانند و یا حس کنند که تعبیری بیگانه است.

از نقصهای دیگری که در بسیاری از نوشته‌ها دیده می‌شود لغزشهای نویسندگان در طرز به کار بردن کلمات و روش جمله‌بندی است این نقص که نتیجه ندانستن دستور زبان فارسی و قواعد انشاست بسیار فراوان است چندان که در سخنان و نوشته‌های برخی اشخاص، مقاله‌ها، کتابها، گفتارهای رادیویی به نظر می‌رسد. این موضوع نه تنها موجب خطاهای دستوری و ناهمواری زبان گفتار و نثر می‌شود بلکه غالباً از رسایی نثر می‌کاهد به نحوی که خواننده گاه مقصود نویسنده را در نمی‌یابد و ارتباط بین مطالب مختلف مبهم می‌ماند. «نامه اهل خراسان» ۲۳ - ۲۴

این را هم عرض کنم که بنده همه آثار این روزگار را از نظر زبان فارسی درخور انتقاد



ما گاه به تحصیل کردگان در این رشته به چشم استخفاف می‌نگرند و آنان را چندان به کار نمی‌گیرند. در بعضی از مقررات فرهنگی ما به لیسانس‌های برخی رشته‌ها امتیازاتی داده شده است و حال آن‌که دبیران زبان و ادبیات فارسی به صراحت از اینها سحر و مند و از همکاران خود فروتر به شمار آمده‌اند. از طرف دیگر با کمال انصاف باید گفت معلم شایسته برای هر فن از جمله زبان فارسی کم داریم.

شاگردانی که دست پروردهٔ معلمانی کم‌مایه و بی‌علاقه به زبان و ادبیات فارسی هستند بهتر از این به بار نمی‌آیند و بهتر از این چیز نمی‌نویسند. اصولاً آموختن انشای فارسی در مدارس ما بسیار ضعیف است و عملاً از درسهای بی‌اهمیت به شمار می‌آید از طرفی دیگر در دبیرستانها و نیز در دانشکده‌ها به زبان و ادبیات فارسی معاصر چنان‌که باید توجهی نمی‌شود. شگفت آن‌که شاگردان به تدریس ساده امروز درست نمی‌نویسند و درست سخن

نمی‌دانم حتی معتقدم که قرن اخیر در ادبیات فارسی، در شعر و نثر، دورهٔ پیشرفته و باروری است همراه با دیگر گوئیها و تازه‌جوییها که تکامل خواهد یافت و ثمرات تجربه‌ها و طبع آزماییها اندک اندک به ظهور خواهد رسید. اما این نکته را هم باید بیفزایم که در میان آثار ذوقی صاحبان قریحه و استعداد نیز نمونه‌هایی دیده می‌شود که شاعر و نویسنده چیزی درخور گفتن دارد و اندیشه و روح اثر وی با ارزش است ولی زبان و بیان ضعیف به کار او صدمه زده و آن را از جلوه و رونق انداخته است.


همهٔ این مقدمات حکایت می‌کند که در آموزش و تقویت زبان فارسی - که بنیان فرهنگ قومی ماست - باید بیشتر بکوشیم و در این مورد همهٔ ما مسؤول و مسؤولان اعم از خانواده، طراحان نظام تعلیم و تربیت، آموزگار، دبیر، استاد، اهل قلم، عموم وسائل طبع و نشر و جز آن، اما بحث در باب راه کار سخنی است دیگر و محتاج فرصتی بیشتر.

در گاهی در آموزش بادج ۱، ص ۱۵۱
- به نظر جناب عالی، چه مشکلاتی در راه آموزش زبان فارسی، خصوصاً در مدارس و دبیرستانها وجود دارد و سبب عیوبی که در نگارش امروز به چشم می‌خورد چیست؟

بی‌شک بسیاری از این دشواریها و نقایص به واسطهٔ آن است که به آموختن زبان فارسی توجه نمی‌شود و در این باب به حد کفایت نمی‌کوشیم. در این زمینه سخن بسیار است. هنوز درس فارسی در مدارس ما حیثیت و اهمیت لازم را کسب نکرده است چندان که در نظر پاره‌ای از متصدیان امور فرهنگی، تعلیم هر درسی تخصص می‌خواهد جز زبان و ادبیات فارسی؛ و گاه هر کس که از همه جا مانده و رانده باشد، به این کار مهم منصوب می‌شود. جوانان به تحصیل زبان مساعری و ادبیات تشویق نمی‌شوند و عملاً بازار زبان فارسی کساد است؛ حتی دستگاههای فرهنگی

آیا تصور نمی‌فرمایید که برخی از مدرسان محترم، تحقیق و تتبع در لغت و مضطلحات مختلف و دستور تاریخی و امثال آنها را بی‌سبب با آموختن زبان فارسی به دانشجویان عموم رشته‌های دانشگاه در هم آمیخته‌اند.

زبان گفتار که خود بلاغی طبیعی دارد جمله‌های طولانی را بر نمی‌تابد



برکهای عالی در اعوش باد

مجموعهٔ آرماتال، پژوهشها، نهاد و نهادها

بدراول

از

دکتر محمدحسین نوینی

نمی‌گویند و درست نمی‌خوانند، اما سرو کارشان غالباً فقط با نثر و نظم قدیم است و گاه از مطالعهٔ کلیله و دمنه، سرزبان‌نامه و گلستان به چیزی دیگر نمی‌پردازند البته مطالعهٔ آثار ارجمند زبان فارسی و تحقیق دربارهٔ آنها سودمند و لازم است و اینها گران‌قدرترین سرمایه ماست اما نباید فراموش کرد که نسا شاگرد حداقل مایه و بهره را از زبان فارسی معاصر نداشته باشند هرگز از زیبایی آثار پیشینیان چیزی احساس نمی‌کند و حیران و بی‌تکلیف می‌ماند که چگونه سخن بگوید و چگونه بنویسد.

شک نیست که اگر کار تدریس زبان فارسی در مدارس رونقی گیرد و بهتر شود بسیاری از این نقایص بر طرف خواهد شد. آنگاه شاید بتوان امیدوار بود کسی که دورهٔ دبیرستان را گذرانده به زبان فارسی درست بنویسد و درست سخن بگوید در دانشکده‌های ادبیات هم استاد خواهد توانست به جای توجه به مقدمات، به مباحث عالی‌تر و ظریف‌تر بپردازد. در انتقاد کتابها نیز به جای آن‌که بیشتر توجه مستقدان، صرف عیوب انشایی و نشان دادن موارد ضعف نثر نرسیده شود، نکاتی باریک‌تر، موضوع سخن واقع خواهد شد و نقی قنی‌تر و عالمانه‌تر صورت خواهد گرفت.

نامه اهل خراسان، ص ۳۴ - ۳۳

مادر نظام آموزشی ما آخرین فرصت برای آموختن زبان فارسی "فارسی عمومی"

در دانشگاه است به نظر جناب عالی هدف از این درس چیست؟

مراد از «زبان فارسی عمومی یا غیر تخصصی» در دانشگاه، ظاهر آندیس زبان فارسی در عموم رشته‌های تحصیلی در دانشکده‌هاست که بنا بر مقررات موجود به عنوان درسی همگانی در برنامه سال اول همه دانشکده‌ها قرار دارد. انصاف آن است که اکثر داوطلبان ورود به دانشگاهها چندان در زبان فارسی کم‌مایه‌اند که برای تکمیل معلومات آنان در زمینه زبان مادری و درست نوشتن به این زبان گنجاندن چنین درسی در برنامه ضرورت پیدا کرده است.

دانشجویانی که این درس برای آنان تدریس می‌شود مثلاً در رشته‌های پزشکی، مهندسی، علوم، حقوق، اقتصاد، جغرافیا، تاریخ، زبان خارجه و امثال آنها درس می‌خوانند یعنی اکثر در شعبه‌های طبیعی و ریاضی دبیرستانها تحصیل کرده‌اند و پس از گذراندن درسهای همگانی سال اول دانشکده‌ها، یکسر به درسهای تخصصی خود خواهند پرداخت و شاید تا پایان دوره تحصیل در دانشگاه با زبان و ادبیات فارسی سروکاری پیدا نکنند مگر آن که دانشجویی به سائقه علاقه و ذوق شخصی به این موضوع توجهی نشان دهد.

آنچه به این گروه از دانشجویان در چنین درسی آموخته می‌شود باید لااقل دارای دو خصیصه باشد: یکی آن که مطابق نیازمندیهایشان باشد، دیگر آن که علاقه به زبان و ادب فارسی را در ایشان برانگیزد.

از مواردی معدود که بگذریم بسیار اتفاق می‌افتد که برخی از استادان محترم در این درس، کتابی از آثار ادبی قدیم فارسی و یا منتخبی از بعضی از این گونه آثار را به عنوان متن درسی تعیین و انتخاب می‌کنند و کمتر به این نکته توجه دارند که هدف این درس توانا گرداندن دانشجویان بر زبان فارسی امروزی است و قرائت تاریخ بلغمی، گلستان، کلیله و

دعته، تاریخ سیستان و چهارمقاله - با همه فصاحت و ارجمندیشان - حصول این مقصود را برای این گروه خاص از دانشجویان در این مجال کوتاه میسر نمی‌سازد.

نکته دیگر آن که در انتخاب متون قدیم فارسی - در بسیاری از موارد از جمله در این درس - کمتر قسمتهایی در نظر گرفته می‌شود که از جهات مختلف خاصه از نظر فکری برای جوانان این عصر رغبت‌انگیز و درخور اندیشه و عوالم آنان باشد نه آن که بی‌اعتباری آنها طبع را برماند، در روزگاری که بدایع افکار ملل مختلف به طرق گوناگون عرضه می‌شود و جوانان در هر حال به نوعی از آنها چیزی می‌خوانند و می‌شنوند، نباید انتظار داشت که هر اندیشه‌ای نسل جوان را جلب کند. بی‌گمان ادبیات فارسی گنجینه‌ای است از افکار بلند که ارزشی جاودانه دارند اما تخصص در آثار ادبی و جشن این گونه نمونه‌ها که از نظر بیان هم ساده و روشن و برای فارسی - زبان امروز سرمشق باشد - کاری است که مستلزم تتبع و صرف وقت بسیار و حسن ذوق و انتخاب است و گویا با حوصله و فرصت کوتاه برخی از مدرسان محترم چندان سازگار نیست.

«برگهایی در آغوش باد» ج ۲، ص ۹۰ - ۵۸۹
- به نظر شما روش تدریس استاد در این درس تا چه اندازه مؤثر است؟

از همه اینها مهتر شیوه تدریس و چگونگی عرضه داشتن مطالب درس زبان فارسی است. در برخی از دانشکده‌ها این



برگهایی در آغوش باد

جمشید آرمالی، پژوهشگر، مترجم و نویسنده

جلد اول

از

دکتر محمدحسین زینبی

درس و نظایر آن - که بطور کلی «مستون فارسی» خوانده می‌شود - به صورتی تدریس می‌شود که ذوق و علاقه دانشجویان را بر نمی‌انگیزد چه برسد به آن که استعداد صاحبان قریحه را بشکفاند. مباحث درس منحصر می‌شود به معنی کردن لغات و ترکیبات و تفسیر اصطلاحات و احیاناً اشاره به برخی مختصات لفظی و موضوعات تاریخی ولی بیان نکته‌های فکری و معنوی و ارزشی اثر و نشان دادن لطائف و زیباییها و کاستیهای آن کمتر مورد توجه می‌شود و یا وقتی برای این کار نمی‌ماند و حال آن که به مراتب مهترست و لازم‌تر. ممکن است گفته شود که آن مقدمات برای فهم این دقائق ضروری است به علاوه شاگردان به آنها نیازمندند. کسی منکر فایده آنها نیست اما چرا قسمتهایی را به عنوان متن درس برگزینیم - آن هم برای تدریس به دانشجویان همه رشته‌های دانشگاه - که به این همه توضیح و تفسیر نیازمند باشد و مقدمه ما را از مقصود اصلی باز دارد؟ در نتیجه شاگرد متن درس را مانند مسأله‌ای تلقی کند حل کردنی و حالت او و استاد از فهم آن، شبیه احساس مسرت از حل مسأله‌ای ریاضی باشد نه التذاز از موضوعی فکری و هنری و دست یافتن به ملکه بیان افکار به فارسی فصیح، و احیاناً احراز قدرت تعبیر.

آیا تصور نمی‌فرمایید که برخی از مدرسان محترم، تحقیق و تتبع در لغت و مصطلحات مختلف و دستور تاریخی و امثال آنها را بی‌سبب با آموختن زبان فارسی به دانشجویان عموم رشته‌های دانشگاه در هم آمیخته‌اند؟ آیا نایب‌است اگر گفته شود که تدریس زبان فارسی - آن هم در دانشگاه و از خلال آثار ادبی - به ذوق سلیم و لطف طبع و آشنایی با نقد ادبی و نکته‌های باریکی از این قبیل نیازمندست و کاری است ظریف و مهم؟ بنا بر این شایسته است که استادانی با قریحه و خوش فکر آن را برعهده گیرند.

جای تمجیب نخواهد بود اگر گاهی دیده شود برخی از دانشجویان علاقه کافی به این

درس نشان نمی‌دهند و حال آنکه هم آنان بیرون از حوزه درس به مباحث ادبی توجه مینویسند می‌دارند. آیا این نشانه آن نمی‌تواند باشد که در چنین کلاسها درس زبان فارسی از آن طراوت و ذوق و حال لازم برخوردار نیست؟

«برگهایی در آغوش باد» ج ۲، ص ۱ - ۵۹۰
- به نظر جناب عالی متون این درس باید از آثار چه دوره‌ای انتخاب شود؟

به نظر بنده در درس «فارسی عمومی و غیر تخصصی» باید متن درس را از آثار فصیح و ارجمند نویسندگان معاصر انتخاب کرد آن هم از انواع گوناگون و در موضوعات مختلف. [البته] پیشنهاد نویسنده در برگزیدن نوشته‌هایی از فارسی معاصر بواسطه شیفتگی به این گونه آثار و یا خدای نکرده بی‌توجهی به ادبیات گران قدر گذشته نمی‌باشد. به عبارت دیگر از آن قبیل کسان نیست که به قول ابن قتیبه چیزی را به سبب تقدم یا تأخر آن قبول یا رد می‌کنند (الشعر والشعراء، چاپ دارالتحافه، لبنان ۱۹۶۲، ص ۱۰) بلکه با توجه به هدفی که این درس دارد یعنی آموزش زبان فارسی امروز، چنین پیشنهادی می‌کنند. بعلاوه شاید بتوان قسمتهایی از نوشته‌های پرمغز و ساده و آسان فهم قدیم را - که به انشای امروز نزدیک و واقعی به مقصود ما باشد - در ذیل این مجموعه افزود و آن را مایه‌ور و مفیدتر ساخت. منتهی طرح این گونه قطعات در اواخر دوره درس مناسب‌ترست که شاگردان از هر لحاظ آمادگی بیشتری داشته باشند.

ادبیات فارسی در قرن اخیر نویسندگانی در دامان خود پرورده است که آثارشان به زبان روشن و استوار و در عین حال زنده و بسا طراوت و پُر توان است و از نظر فکر و فرهنگ هم غنی و بارورند. حتی خوشبختانه بعضی از آنان حیات دارند و عمرشان دراز باد این گونه نوشته‌ها برای این گروه از دانشجویان جناب توجه و از نظر آموزش زبان فارسی امروز - که مورد نیازشان است - سودمند و ثمربخش تواند بود. گمان می‌کنم برای حصول چنین

مقصودی انتخاب آثار متنور بر شعر - که زبان و بیانی خاص دارد - ترجیح داشته باشد. البته افزون بر آنچه در متن درس قرار می‌گیرد می‌توان قسمتهای دیگری از این نوع نوشته‌ها را برای مطالعه دانشجویان در خارج از کلاس، تعیین کرد و تشویقشان کرد که آنها را به‌دقت بخوانند. بدیهی است هر قدر مطالعات آسان‌تر و آشناتر با زبان فارسی فصیح امروز افزون‌تر گردد، بهتر به مقصود می‌توان رسید.

نقص عمده‌ای که در بیان شفاهی و کتبی دانشجویان دیده می‌شود کم‌بهرگی آنان از گنجینه کلمات و وسعت تعبیر زبان فارسی است. چندان که با مجموعه محدودی از واژه‌ها ناگزیرند در بناب همه چیز بسنجند و آذای مطلب کنند. برای رفع این نقیصه می‌توان واژه‌نامه‌ای ترتیب داد از لاقبل بیست سی کتاب خوب فارسی معاصر.

اگر با توجه به نظر شما، درس فارسی عمومی از آثار معاصرین انتخاب شود استاد باید برای تدریس چه روشی را به کار بندد و از دانشجویان چه انتظاری داشته باشد؟

مسئله مهم نحوه تدریس استادتست. اگر درس زبان و ادب فارسی - که مبحثی بسیار جالب توجه و دلکش است - در نظر دانشجویان به صورتی ملال‌انگیز و بی‌حاصل جلوه کند شاید ما معلمان زبان و ادبیات فارسی باید در طرز کار خود تجدیدنظری کنیم. بنده گمان می‌کنم در چنین درسی بتوان به جای روش مرسوم، یعنی قرائت متن و توضیح لغات دشوار و عبارات، از دانشجویان خواست که پیش از حضور در سر درس، قسمتهایی را که قبلاً معین شده است با استفاده از واژه‌نامه به‌دقت بخوانند و بیشتر وقت کلاس را اختصاص داد به بحث درباره طرز انشای نویسنده، لطف بیان و حسن انتخاب در مورد کلمات، ترکیبات و تمییزات، موضوع نوشته و اندیشه‌های او و نکاتی از این قبیل. در ضمن،



این بحث طوری انجام شود که شاگردان در هر باب دریافت و نظر خود را اظهار کنند؛ بخصوص آنچه در هر نوشته‌ای از نظر شیوه نگارش آموختنی است باید با تمرینهای شفاهی و کتبی توأم گردد تا سرکوز ذهن همگان شود. به‌علاوه برای تکمیل فایده می‌توان هر چند گاه از شاگردان خواست که استنباط خود را در باب نوشته‌ای یا موضوعی به‌قلم آورند تا در نگارش نیز تجربه و مهارت پیدا کنند و آموخته‌های خود را به‌کار بندند. بدیهی است نوشته‌های آنان را باید به‌دقت خواند و موارد نقص آنها را - خاصه آنچه را مشترک و همگانی می‌نماید - در کلاس بی‌ذکر نام نویسنده طرح کرد و دلایل نارساییها را بیان نمود تا دیگر تکرار نگردد. ارائه برخی از نوشته‌های خوب دانشجویان در کلاس نیز آنان را به‌بهرتر فرا گرفتن زبان مادری و خوب نوشتن ترغیب می‌کند.

«برگهایی در آغوش باد» ج ۲، ص ۵۹۲ - ۵۹۵
- اگر از شما بخواهیم که در آداب نوشتن یکی از اساسی‌ترین نکات را بفرمایید، چه خواهید گفت؟

[کوتاهی جملات، زیرا] زبان گفتار که خود بلاغتی طبیعی دارد، جمله‌های طولانی را بر نمی‌تابد جای شگفتی است که وقتی قلم به‌دست می‌گیریم از این منطق فطری غافل می‌شویم و جمله‌هایی به‌قلم می‌آوریم، دراز آهنگ و نفس‌گیر.

«دیداری با اهل قلم» ج ۲، ص ۲۸

آموزگار فضیلت

■ دکتر محمدجعفر بافتی

بعد از پیامبران و اولیا اگر تنها یک طایفه سزاوار آن باشند که سیره و سرگذشت آنان برای آیندگان بماند و سر دفتر کار و زندگانی دیگران قرار گیرد، آنها گروهی جز معلمان دانشور و نیک آموخته‌ای نخواهند بود که درخت دانش در بوستان وجودشان به بار ننسته و خلق کریم و کردار نیکوی آنان گواه راستین این باروری بوده است. اگر سیرت پیامبران و اولیا برای عامهٔ باورمندانشان پندآموزی و بهره‌اندوزی است - که از این نگاه آنها نیز در زمرهٔ معلمان و اسنادان بشریت قرار می‌گیرند - سیرهٔ دانشوران آموزگار را برگزیدگان و دانش پژوهان در چشم‌انداز خود می‌بینند و رهیابها و آینده‌جویهای خود را بر آن استوار می‌کنند.

پی‌گمان معلمان پیشگام و بلند آوازه‌ای چون دکتر هوشیار، استاد مطهری، دکتر غلامحسین صدیقی، دکتر علی اکبر سیاسی و این اواخر دکتر غلامحسین یوسفی از دودمان سوختگان و دانشدگانی بودند که در روزگار خود هر یک پیام زندگی شرافتمندانه و برخاسته از پیوند دانش و کردار را در گوش نسلی پاینده و پوینده زمزمه کردند؛ و اگر امروز که نام انسان یکی پس از دیگری از طومار زندگان ظاهر حذف می‌شود، یادشان از طریق نسلی که با آنها در پیوند بودند، با تذکار سان و سیرت آنان پاینده بماند رشته گذشته و آینده را در واقع استوارتر و پایدارتر کرده است؛ و

کسی به این کار سزاوارتر از سازمان آموزش و پرورش کشور نیست. چقدر زیباست اگر آموزش و پرورش با دلسوزگی و دست و دل بازی تمام کسانی را برگمارد تا آنچه از خلق و خوی معلمی نسل از دست رفته این جا و آن جا نوشته شده است گردآورند و آنچه راهم که از طریق تشویق نسل دست پروردهٔ آنان به ثبات و ضبط سیرت پیشینیان به تدریج فراهم می‌آید، بر آن بیفزایند و دفتر یا دفترهایی از شیوه و شگرد معلمان شرافراز گردآورند، تا هم آموزگاران این روزگار با آزادگی و انصاف، کار و کردار خود را با آن بسنجند و هم دانش آموختگان امروز، که بسیاری شان آموزگاران نسل فردا خواهند بود، بدانند که دانش و آموزش بیش از آنان بر چه پایه‌ای استوار بوده است.

نه تنها رفتگان - که همیشه یادشان با درخ و درد می‌آمیزد - بلکه زندگان خوشنام هم می‌توانند بدور از هر نوع مجامله و گزاره‌گویی از این نگاه و جهت‌همت قرار گیرند و تذکار کار و شیوهٔ آنان شایستگی آن را دارد که دفترهای سیرهٔ المعلمین ما را عبرت‌انگیزتر و گرانبارتر کند.

اگر من که در همین نشریهٔ گرامی (سال سوم، ش ۹، بهار ۱۳۶۶ ص ۷۰۴) از دکتر غلامحسین یوسفی به عنوان معلمی زنده و پرکار یاد کرده‌ام، اینک - که با صدها افسوس او دیگر در میان ما نیست - بار دیگر یاد نیک او و مرور برگوشه‌هایی از شیوهٔ کار و زندگی معلمی‌اش را زیب‌افزای این صفحات می‌کنم، از آن روست که طی بیست و چند سال آشنایی که با تحصیل من در دورهٔ لیسانس و فوق‌لیسانس در دانشگاه غردوسی مشهد و استفاده‌های بی‌شمار از محضر و خلق و خوی معلمی وی آغاز شد، از او بسیار بهره‌ها برده‌ام و پس از آن که به پیشنهاد خود او از سال ۱۳۵۴ به سلاک همکاران وی پیوستم این ارتباط، به صورت علاقه و اعتقادی مریدانه ادامه یافت، و هر چه بر این دوستی پایدار می‌گذشت،

چیزهای بیشتری از او یاد می‌گرفتم و میزان آموزگاری او را نسبت به خود و همهٔ کسانی که با او در ارتباط بودند، بیش از پیش احساس می‌کردم.

اگر امروز که خود را به این ایام دراز حشر و نشر و ارتباط نزدیک با وی سرفراز می‌بینم - و خدای را بر این توفیق سپاس می‌گویم - دعوی کنم که هیچ کس را به اندازهٔ او معلم نیافته‌ام، ابتدا سخنی گزاره نیست، بسیارند معلمانی که وقتی از کلاس درس با دست بالا از محیط آموزشگاه بیرون آمدند هیچ نشانی از وجنات آموزگاری را در زندگی روزانهٔ خویش با خود ندادند و کمتر می‌توان از سلوک و گفتار و رفتارشان به حرفهٔ آنان پی برد؛ دکتر یوسفی نقطهٔ مقابل اینان بود، تمام حرکات و گفتار و کردار او از همهٔ جهات و در همهٔ حال، حتی بیرون از دانشگاه و در برخورد با مسائل عمومی زندگی و نسبت و برخاسته‌های خصوصی، مثل کلاس و محیط کار آموزگاران و پرشر بود، در حرفهایش که از مسائلت و سنجیدگی ویژه و کم‌مانندی مایه می‌گرفت نکته‌ها و تازه‌های بسیار می‌بود و کسانی که با او می‌نستند، در هر پایه‌ای از دانش و پیش که بودند، احساس می‌کردند که نه تنها از مصاحبت با او زمانی نبرده‌اند، بلکه بسیار سودها و برخورداریاها نیز یافته‌اند؛ زیرا که او همواره با فراستی در حد سخنوران موقع، شناس، حلال و روز و میزان دانسی و فهم همسخنان خود را در نظر می‌گرفت و متناسب با آن به طرح مباحث و مسابلی در خور و شایستهٔ حال و مقام می‌پرداخت.

سخن او در همهٔ حالی آن قدر از حشو و مزاح و مجلس آرای به دور بود که به خشکی می‌زد و اگر همسخنش اندکی با روح جستجو و نیاز به دانستن یگانه می‌بود مجلس او را تلخ و نادلبیر می‌یافت. همین احساس را برخی از دانشجویان کلاسی که به جستجوی مدرکی آمده بودند تا در گروه نانی بگذارند، نیز داشتند اما پویندگان و جویندگان که دانستن را بهترین

تفریح خاطر خویش می‌دیدند، همواره از محضر او سیراب و سربلند بیرون می‌آمدند. یوسفی را معلمی منضبط و با تربیت یافتیم، این نظم که برای او دیگر از حد یک وظیفه بافراز گذشته و به انضباطی وسواس آمیز مبتدل شده بود، همه وجوه هستی و اندیشه وی را در بر می‌گرفت؛ از طرز لباس پوشیدن و شیوه گذاشتن کتابها در قفسه دفتر کسارش گرفته تا کیفیت ورودش به کلاس و چگونگی آغاز به سوال و جواب و آغاز و انجام درس و بیان و سیرت امتحان گرفتن و تکلیف دادن و خواندن همه از نظمی مکرر سخن می‌گفت، که در نگاه نخست حتی ملال‌انگیز به نظر می‌آمد. او کار حضور و غیاب را در آغاز هر کلاس، حتی اگر ستوالی و مکرر هم می‌بود، بسیار جدی می‌گرفت. و مفید بود که دانشجویان پیش از او در کلاس درس حاضر باشند تاخیرها را، بویژه اگر ناموجه و بی‌دلیل می‌بود، نمی‌بخشید؛ و به عنوان مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی از همکاران خود صمیمانه می‌خواست که مسأله حضور و غیاب و انضباط کلاس را جدی بگیرند. بسیار وقت شناس و مفید به حد غایبی کلاسها بود. کمتر دیده یا شنیده بودم که کلاس خود را، در هر پایه و مقامی که می‌بود، تعطیل کند. در طول سال تحصیلی کلاس و دانشکده را بر همه چیز مقدم می‌داشت، هرگز برای ساعتی که کلاس داشت یا به دلیلی از دلایل لازم می‌بود که در اختیار دانشجو باشد، با کسی قرار ملاقات نمی‌گذاشت و در این امر با هیچ کس رو درپایستی هم نداشت.

خوب یا بد، در گذشته‌ها هم مثل امروز دانشجویان عادت داشتند که چند روزی مانده به امتحانات یا مثلاً تعطیلات عید، کلاسها را به صورت دسته جمعی تعطیل کنند و از لذت سرشار نیامدن به درس برخوردار گردند، کلاس دکتر یوسفی در این مورد همیشه استثنای منقطع بود، در برابر حرمت معلمی اش یاری این کار را نداشتند.

بیست و چند سال با دکتر یوسفی مشهور بودم که بیشترینش صبیغه تعلم داشت، هرگز نه در کلاس درس و نه در عالم همکاری لفظ «غراموش کردم» را از او نشنیدم. اگر قبول می‌داد که برای جلسه بعد مطلبی را نگاه کند، یا کتابی را بیاورد، یا سفارشی و نکته‌ای را به طرفتی عملی سازد، در لحظه موعود، پیش از آن که مخاطبان این قول و آنها که در آن نفسی متوجهشان بود، مطالبه کنند یا حتی به یاد بیاورند موضوع قولی را که داده بود مطرح می‌کرد و حاصل جستجوی خود را به اطلاع آنها که ذی‌نفع بودند می‌رسانید. اخیراً او برخلاف بسیاری از معلمان کم‌مایه که خود را در برابر شاگرد، دانای تمامی رازها معرفی می‌کنند، از گفتن «نمی‌دانم» اجابتی و ادهم‌ای نداشت. البته از آنها هم نبود که با گفتن «نمی‌دانم» تکلیف را از گردن خود ساقط کند.

هر «نمی‌دانم» در قاموس او یک «باید ببینم» و «عرض خواهم کرد» هم به دنبال داشت. اگر کلاس درس بود حد اکثر جلسه بعد، خورد جواب آن «نمی‌دانم» را یافته و با خود به کلاس آورده بود، اگر در مفاوضات دوستانه بود، بسیار زودتر از آنچه می‌توانستی تصورش را بکنی، مجهول را با مراجعه به کتابهای معتقد می‌گشود و تلفظی و یا حضوری با حوصله‌ای تمام به اطلاع سوال کننده می‌رساند.

بارها شده بود که مثلاً در تهران سوالی بسیار معمولی و نه چندان ضروری را مطرح می‌کردم، که در آن لحظه فی‌المثل حضور ذهن نداشت، می‌گفت: «می‌بینم و عرض می‌کنم». فردا یا پس فردای آن روز، که سخن حتی آن سوال را از یاد برده بودم، با زحمت بسیار به مشهد تلفن می‌زد و حاصل جستجوی خودش را با ذکر مأخذ و منابع معتقد با تفصیل و حوصله هرچه نامتر بازمی‌گفت، به طوری که احساس می‌کردم حسابی او را به زحمت انداخته‌ام، اما او از این کار لذت می‌برد و همانند کسی که دینی را از گردن خود فرو نهاده باشد، خویشتن را پس از یافتن این جواب

سرفراز و سبکبار احساس می‌کرد. یکی از کارهای خوب و سودآور دکتر یوسفی - البته بیشتر برای دانشجویان - سوال انگیزی بود. در آغاز هر جلسه از دانشجویان می‌خواست مجهولها و پرسشهای خود را مطرح کنند و این را با چنان ابرامی می‌خواست که دانشجویان ناگزیر بودند حتی اگر به صورت مصنوعی هم که شده یک یا دو تن را قبلاً چه بر اساس یک توافق و نبانی و چه بر حسب اتفاق، پیش بیندازند، تا سوالهایی را اگر نه از سر کنجکاوی و نیاز، که برای ترضیه خاطر استاد مطرح کنند تا علاوه بر آن که تکلیف شایق سوال کردن را از گردن دیگران و آنها که هرگز در زندگی مجهولی برایشان رخ نمی‌نماید، بردارند. با گرفتن دقیق چند از وقت استاد، از حجم درس و تکلیفهایی که در لحظه‌های اضافه مثل بازاران بر سر آنها می‌ریخت، اندکی بکاهند. البته در این میان آنها که به واقع پرسشی و مجهولی می‌داشتند هم به وجهی شایسته و برنمر به مطلوب خویش می‌رسیدند. او با این کار میدان را برای استعدادهای درخشان و ذهنهای پوینده باز می‌گذاشت و در سایه روشن همین شکر بود که جویندگان و تشنگان معرفت و دانایی و در نتیجه دانشجویان مستعد برای مدارج بالاتر و دوستان و هم‌سلیقگان خود را باز می‌شناخت و به شیوه‌های ممکن اسباب تشویق و دلگرمی و بهره‌وری آنان را فراهم می‌ساخت.

همیشه با یادداشتهای بسیار منظم و دقیق به کلاس می‌آمد و برخلاف پندار برخی که ارتجالی درس دادن را نشانه دانش افزون و چیرگی بر درس و کلاس می‌دانند، به این کار سخت اعتقاد داشت و آن را نشانه احترام به کلاس و درس و نظم و ترتیب در کار می‌دانست. بارها یادداشتهای خود را که ممکن بود اصلاً سالهای پیش هم فراهم آورده بود، مرور می‌کرد و اطلاعات و یافته‌های جدید خود را طی برگه‌هایی جداگانه بر آن می‌افزود. البته مواردی هم به ویژه در درس تاریخ ادبیات بود

که از سالها پیش در آن وادی تحقیقی ترازه صورت نگرفته بود، بنابراین ظاهراً القاءات اسامال استاد بسیار مشابه با سالهای قبل از کار درمی آمد. تکیه او بر این یادداشت‌های پیش برداشته هرگز در آن پایه نبود که همچون برخی اگر فی‌الغفل برق کلاسی خاموش می شد یا در برگه‌های وی جابه‌جایی صورت می گرفت، رشته سخن را از دست بدهد و دست و پای خود را گم کند.

هرگز برای دانشجوی کسفرانس معین نمی کرد، مگر در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری که اصلاً کلاسها را با مشارکت دانشجویان به صورت سمینار و میزگرد اداره می کرد. به جای آن در همه مقاطع تحصیلی برای دانشجویان تکلیف‌های متعدد کلاسی معین می کرد که او موظف بود پس از توجه کامل به آنچه از محضر استاد یافته است، در کتابخانه یا استعانت از منابع و مأخذ متعددی، که اغلب در کلاس معین می شد، محک بزند و به عنوان حاصل جستجوها و ابتکارات پژوهشی خویش در دفتری تمیز و خوانا پس از پایان نیمسال به استاد بدهد. یوسفی بسیار مقتصد بود که همه تکلیف‌های درسی دانشجویان را با دقت بخواند و عندالاقضا جمله‌هایی تشویق‌آمیز و در عین حال زاهگشا و هدایتگر با خط خوش و شیرینی که داشت، کنار دفتر دانشجویان می کرد و او را در محظوری خوش قرار می داد که آن دفتر و این خط را به عنوان یادگار دانشگاه و استاد نگه دارد.

یوسفی در کار محلمی‌اش بسیار بردبار و باحوصله بود؛ کمتر دیدیم که در کلاس، حتی در برابر بی‌رسمی‌های برخی دانشجویان موقع ناشناسی، عصبانی بشود. از آنها نبود که با دانشجویان می جوشند و وقت و بی‌وقت به حشر و تشرهای بی‌مورد و نالازم می بردازند، در عین حال حجایی آهنین هم به دور خود نکشیده بود؛ او با حفظ حرمت معلمی راه را برای نفوذ افراد مستعد و کارآمد به دنیای خود باز گذاشته بود و اگر در کسی جوهری

می یافت، از این که او را به دوسنی نزدیک و صمیمانه هم برگزیند ابایی نداشت.

معلمی و دانش‌اندوزی را با هم درآمیخته بود، هم یاد می داد هم یاد می گرفت. حتی زمانی که در اوج شهرت و اعتبار به کارهای علمی سترگ سرگرم بود، خود را از دانستن و نازده جستن بی‌نیاز نمی دید. هیچ ضرورتی نمی توانست بر مطالعه و دانش‌آموزی او راه بیند. برای او دانش منتهایی نداشت، چنان که دانش‌اندوزی هم در نگاه وی به سن و زمان و مکانی خاص منحصر نبود. یوسفی با همه دانشی که داشت، خود را به واقع در برابر پهنای علم حقیر و کم از ذره‌ای می دید و برای جبران همین کمبود به دانستن حرصی تمام بافته بود. این آزمندی خجسته به گواهی کسانی که بر بالین او لحظه‌های پراضطراب کنشاکش مردانه‌اش را با مرگ، نظاره می کردند، تا همان دقایق پایانی دست از گریبان وی برنداشته بود.

هیولای مرطان، که نام سهمگینش پشت رستم صولتان حیات را می‌خماند، در برابر اراده مردانه و شوق به دانایی وی به زانو درآمده بود. بنابراین بی‌هیچ واژه‌های از مرگ - درحالی که آن را حتمی و در چند قدمی خود می دید - در واپسین روزهای حیات خسود کساره‌های سترگ و زمانگیر و مردانه‌ای پیش می کشید. کارهای زیر چاپ و ناتمام یوسفی عزیز از هر کسی از همگان بیشتر بود، چرا که پنجه خون‌آلود مرگ سرانجام در چهارده آذر ماه ۱۳۶۹ بر اراده استوار او غالب آمد و رشته ارتباط ظاهری وی را با شاگردان و مریدانش، که تا واپسین لحظه‌ها از راهنمایی‌ها و خاطر نوازیهای گرم و شیرین او برخوردار بودند، از هم گسیخت.

یوسفی به کار آموزش از بنیاد توجهی خاص داشت و در روزگار خجسته معلمی‌اش چه به عنوان دبیر و چه به عنوان استاد در راه تحکیم روابط اصولی میان مدرسه و دانشگاه گامهای استواری برداشت و همواره بر آن بود که بر نامه‌های دانشگاه را با شیوه‌ها و مواد

درسی آموزش و پرورش هماهنگ کند و به این منظور هر درسی را که صلاح می‌دیدد در برنامه‌ها پیش‌بینی می کرد و گناه خود به تن خویش به تدریس آن می پرداخت. او معتقد بود که پایه درست آموزش، از گامهای نخستین و حتی دقیقاً از کلاس اول دبستان گذاشته می شود. در همین مسیر به تدریس بنیادین فرزندان تنی خویش هم اهتمامی درخور داشت. برای این منظور با دقت هر چه تمامتر آنها را در مدرسه‌ای ثبت نام کرده بود که خوشنام‌ترین و موفق‌ترین آموزگاران در آنجا به تدریس اشتغال داشتند. بعدها از معلم کلاس اول فرزندان، که تأثیر لازم را در بنیان آموزش آنان گذاشته بود، بسیار به نیکی یاد می کرد و به انواع گوناگون در تکریم و بزرگداشت وی می کوشید، و از آن برتر وی را به دوستی با خود و خانواده خود سرافراز کرده بود.

بارزترین ویژگی معلمی دکتر یوسفی تلفیق علم و عمل بود. درخت دانش و عرفان در وجود او به بار نشسته بود. نواضع، حسن خلق، بردباری و کرامت انسانی شکوفه‌های درختی به حساب می‌آمد که در ازای نیم قرن دانش‌اندوزی در تمام وجودش ریشه درانیده بود. عطر خوش این شکوفه‌های شکفته نه تنها مشام دانشجویان و آنها را که از نزدیک با وی در تماس بودند، نوازش می‌داد، بلکه رایحه آن از طریق آثار گرانبها و کتابهای درخور اعتنای وی به همگان نیز رسیده و بسیاری را بطریق اویسی مرید و سرسپرده او کرده است.

خلق و خوی معلمی دکتر یوسفی از نوشته‌ها و پژوهشهای او هم زیاده می‌کشد. تمام آثارش نکته‌دار و آموزنده و آغشته به اخلاقی معلمی و انسانی است. پس اگر او را معیار یک معلم وظیفه‌شناس بدانیم و کار و کردار خود و معلمان نسل حاضر را با وی بسنجیم به خطا نرفته‌ایم، زیرا که نمونه دکتر یوسفی، با همه امید و انتظاری که از فرهنگ و سرزمین خود داریم، در جامعه ما بسیار نیست.

بیہقی و کتاب تاریخ او

● بیہقی برای خویش در دستگاه رھبری قلمرو تصمیم گیری، مسؤولیتی و پڑھ-گوند فرماندهی در عین فرمانبری قابل است.

● آن دانشمند باک نهاد به معلی بسیار دل بسته بود و هیچ مقام و مرتبہ ای را بر آن ترجیح نمی داد. در کار ندریس جنی، کوشا و بسیار منظم بود.

جوهر ذی قیمت را زودتر انتخاب و اختیار نموده و آن را ربوده است. (۸۶) برای مثال به نسبت خیر مرگ احمد بن حسن، می نویسد: «به مرگ این محترم، شہامت و دیانت و لغابت و بزرگی ببرد و این جهان گذرنده را مخلود نیست و همه بر کاروان گاہیم و پس یکدیگر می رویم و هیچ کس را اینجا مقام نخواهد بود. چنان باید زیست که پس از مرگ، عای نیک کنند.» (۸۷) و از کار مردم دنیا ظہار شگفتی می کند: «به عجیب بمانده ام از حرص و مناقشت با یکدیگر و چندین زر و مال و حساب و تبعث کہ درویش گرسنه در محنت و زحیر و توانگر با همه نعمت، چون مرگ فراز آید، از یکدیگر بازشان نستوان شناخت (۸۸) مرد آنست کہ پس از مرگ نامش نماند.» (۸۹) و هر چند به قانون تغییر (۹۰) معتقد است اما با این تفاوت کہ مرتشینان کشتی تاریخ عوض می شوند. و بدین گونه زندگانی فرد را به زندگانی تمام افراد جامعه و اقوام گوناگون ارتباط می بخشند بیوستگی و استمرار و وحدتی میان آدمیان

وجود می آورد و فرد را با حیات عالم و کائنات پیوند می دهد و معنی و هدفی برای حیات بشر (۹۱) قابل می گردد و سر نوشت آدمی را در استمرار امواج حیات تصویر می کند کہ از ازل آغاز می گردد و در حرکت آشفته سیر و غلطان و بیجان و پویان خود در دریای هستی به ابد می پیوندد و جز به کل و اسیر به مطلق و محدود به نامحدود منتھی می شود.

- ۱۲ - تاریخ بیہقی ص ۱۷۹ و ۲۷۲
- ۱۳ - تاریخ بیہقی ص ۱۸۷. «فال محمدین السماک: من عرف الناس دارهم و من جهلم ماراهم و رأس المدار از ترک المصاراة.» (حیات الحیران ج ۲ ص ۲۸۹)
- ۱۵ - تاریخ بیہقی ص ۶۵: «سر دانی بزرگ، نام بدان گرفتند کہ چون بر دشمن دست یافتند، نیکی کردند کہ آن نیکی بزرگتر از استغاثت باشد و الفو عند القدره سخت ستودہ است.» (در سیر من سنگ به علی راجع - چاکر بوسهل)
- با آن کہ انتقام ز دشمن حرام نیست در عضو لذتی است کہ در انتقام نیست
- ۱۶ - تاریخ بیہقی ص ۲۵۹
- ۱۷ - تاریخ بیہقی ص ۱۰۱: «هر کس کہ خوشن را نشواند شناخت دیگر چیزها را چگونه تواند دانست؟ وی از شمار بهایم است بل کہ بزرگتر از بهایم کہ ایشان را نیز نیست وی را هست.»
- ۱۸ - تاریخ بیہقی ص ۱۱: «هیچ چیز نیست کہ به خوانن نیرزد کہ آخر هیچ حکایت از نکتیسی کہ بکار آید خالی نباشد.» و ص ۱۰۸: «هیچ نشئه نیست کہ آن به بکار خوانن نیرزد.» و به یاد می آورد گفتار مضراط را: «همه مردم بطبیعت دوستار دانایند: "All men by nature desire to know."»
- ۱۹ - تاریخ بیہقی ص ۵۲۲: «در نصیحت کہ به نصیحت بازگردی تا کردنی است.» و ص ۵۸۹: «سخن گنه ناخوشی خواهد آمد ناگفته بد.»
- ۲۰ - تاریخ بیہقی ص ۴۳۱: «صافانان بحقیقت میان دوستان آنست کہ هیچ چیز از اندک و بسیار پسنجیده دانسته نیاید.»
- ۲۱ - تاریخ بیہقی ص ۲۷۲: «... ناچار حق دوستی بیاید گزارد خاصه کہ قدیم تر باشد.»
- ۲۲ - تاریخ بغداد ج ۲ ص ۱۶۶
- ۲۳ - تاریخ بیہقی ص ۶۰: «بزرگامردا کہ او دامن فثاحت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست.» "Winner take nothing."
- ۲۴ - تاریخ بیہقی ص ۲۷۹: «دیران جهان بدید و گرم و سرد روزگار چشید، از سر لطف و سوز گویند فلان کاری شایسته کرد و فلان را خطایی بر آن داشت...»
- ۲۵ - تاریخ بیہقی ص ۲۵۷: «از نظر بیہقی» جوانی و کم اندیشگی» ص ۶۴۱ موجب سقوط آدمی می گردد
- ۲۶ - تاریخ بیہقی ص ۲۲۹: «دیر نایان را ناچار گوشمال زمان و حوائث بیاید.» تاریخ بیہقی ص ۶۵۵ و ص ۲۵۵ و ۳۵۶: «دیر راه یافت بدین جوان کار نادیده تا سر به باد داد.»
- ۲۷ - تاریخ بیہقی ص ۱۰۰، ۱۵۴، ۱۶۸، ۲۲۹، ۲۵۷، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۴
- ۲۸ - تاریخ بیہقی ص ۱۰۰: «بایدا بدان کشم کہ صفت مرد خرمند عادل چیست تا روا باشد کہ او را فاضل گویند و صفت مرد مشکاره چیست تا ناچار او را جاهل گویند و مقرر گردد کہ هر کس کہ خرد او قوی تر، زبان او در ستایش او گشاد تر، و هر کہ خرد وی اندک تر، او به چشم سرمدان سیکتر.»
- ۲۹ - تاریخ بیہقی ص ۶۲۰: «خرمند آنست کہ خوشن

یادداشتها و برگزیده منابع

- ۱ - تاریخ بیہقی ص ۶۵۵: «من دبیری کرده ام محال است دیران را را بگان شغل فرودم»
- ۲ - تاریخ بیہقی ص ۱۵۲: «سخنی راست باز نایم و چنان دلم کہ خرمندان و آنان کہ روزگار بداند و امروز این را بر خوانند بر من بدین چه نشنید عیبی نکند کہ من آنچه نیست از عهدہ آن بیرون توانم آمد.» و ص ۲۳۱: «من آنچه نوشتم از این ابرام... از عهدہ آن بیرون توانم آمد.»
- ۳ - تاریخ بیہقی ص ۳۷۲: «من می خواستم کہ این تاریخ بکنم، هر کجا نکتی بودی در آن آورختم.»
- ۴ - تاریخ بیہقی ص ۳۲۹: «به اصل بیاید نگرست و به فرع دل مشغول نیاید دانست.» و ص ۴۷۸: «مہمات را نیاید گذاشت کہ انبار شود»
- ۵ - تاریخ بیہقی ص ۲۹۶: «خداوند عالم به اعتقاد نگرند نہ به کردار.» و ص ۲۵۲: «هر بندگی کہ جانب ایزد عز ذکره نگاه دارد - وی جلت عظمت - آن بند را ضایع نماند.»
- ۶ - تاریخ بیہقی ص ۳۸۰: «هر کجا عنایت آفریدگار حل جلاله آمد و همه هنرها و بزرگیها ظاهر کرد - از خاکستر آتشی فروزان کرد.»
- ۷ - تاریخ بیہقی ص ۹۹: «مصطفی علیه السلام بگانه روی زمین بود... و تارستغیر این شریعت خواهد بود هر روزی قویتر و پیداتر...»
- ۸ - تاریخ بیہقی ص ۱۷۷: «در خفا مسلمانیا کہ از بیلیدی نامسلمانی این ها باید کشید»
- ۹ - تاریخ بیہقی ص ۵۸۲
- این رنجها کہ می کشم از تنگی نفس کفران نفعی است کہ در باغ کرده ام
- ۱۰ - تاریخ بیہقی ص ۲۵۲
- ۱۱ - تاریخ بیہقی ص ۵۸۲: «... کہ از دل راست و اعتقاد درست روح هیچ حجاب نیست»
- ۱۲ - تاریخ بیہقی ص ۷۸

را در قبضه تسلیم نهد و بر حول و قوت خویش و عذتی که دارد - اعتماد نکند و کارش را به ایزد - غرّ و کبر - باز گذارد و غیر و غرّ و نصرت و نظر از وی دانند که اگر یک لحظه از قبضه توکل بیرون آید و کسر و ببطر راه خویش را در معده چیزی بیند به هیچ خاطر ناگذشت و از همام بدان نارسیده و عاجز مانده آید.

«خرمندان که در این تأمل کنند - مفرّز گردد ایشان را که به جهد و جُهد نفسی - اگر چه بسیار عذت و حشمت و آلت دارند - کار راست نشود و چون عنایت ایزد جل جلاله باشد - راست شود» تاریخ بیهقی ص ۶۶۴

۲۰ - تاریخ بیهقی ص ۲۴۹: اگر این معنی نیشن گیری سخت دراز شود و این مسوعلت بسند است هشیاران و کاردانان را.

۲۱ - تاریخ بیهقی ص ۱۵۴: مصنفی راست باز نامی و چنان دانم که خرمندان و آنان که روزگار دیده اند و امروز این را بر خوانند بر من بدین چه نیشنم عیبی نکند.

۲۲ - تاریخ بیهقی ص ۴۲۵: سخت بزرگ حمانت دانم که کسی از بهر جاه و مقام دنیا را خاطر ریختن خون مسلمانی کند.

۲۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۳۸ و ص ۱۹۷: سخت عجب است کار گروهی از فرزندان ائم علیه السلام که بیکدیگر را بر خیره می کنند و می خوردند از بهر مقام عاریت را و آنگاه خود می گذارند و می روند تنها به زیر زمین یا وصال بسیار! فصل فرستادن رسولان نزد قدرخان!

۲۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۶۱: در وصف حصیری با سیرش بر القاسم که به باغ خواجه علی میکابیل رفته بودند می نویسد: «صاحب ناپسندیده است. خرمندان کم کنند» وی همچنین شراب را نکوش می کند: «شراب آفتی بزرگ است. چون از حد بگذرد و با شراب خوارگان امراط کنندگان هر چیزی توان ساخت» تاریخ بیهقی ص ۲۲۲

۲۵ - تاریخ بیهقی ص ۳۲۲: من نام نیکی خود زشت نکم که بیز شیدام و ساعت ساعت مرگ در رسد.

۲۶ - غزلیات سدهی ص ۴۲۵ شماره ۵۲ خوابتم چاب حبیب ضمای

۳۷ - تاریخ بیهقی ص ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۶
۳۸ - تاریخ بیهقی ص ۱۹۴: من که بر الفظلم کتاب بسیار فرورگشتم خاصه اخبار و از آن القاطها کرده.

۳۹ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۹: روزی بدگمان تدبیر راست چون تواند کرد که هر چه بیندیشد و خواهد تا بگوید به دلش آید که دیگر گونه خواهندشوند جز بر سر او وقت سخن نگوید و صواب و صلاح در میان کم شود.

۴۰ - تاریخ بیهقی ص ۱۵، ۵۲، ۱۰۷، ۱۰۰، ۱۳۵ و...

۴۱ - تاریخ بیهقی ص ۲۸۸: «اگر کاشفعا و نسخه های من همه بقصد ناچیز نکرده بودند، این تاریخ از لوسن دیگر آندی، حکم الله بین و بین من فعل ذلک»

همه نسخه ها من دانستم و به قصد ناچیز کردند و در خوا و بسیار در خوا که آن روز معضای وضوئی برجای نسبت که این تاریخ را بدان چیزی نامرشدی و نویسنده از فضل ایزد عزّ و کرمه که آن به من باز رسد تا همه تیشه آید» ص ۲۹۴

۴۲ - تاریخ بیهقی ص ۲۷۵: برای مثال در ذکر ابوحنیفه اسکافی، درباره وضع شعر و شاعری می نویسد: «انا بازار

فضل و ادب و شعر کاسد گونه می ماند و خداوندان این صاعقت محروم»

۴۳ - تاریخ بیهقی ص ۲۰۸: هشتاد و هشت روز گارما گروهی عظامان با اسب و اسام و جامه های گرانمایه و غائبه و جناح که چون به سخن گفتن و خبر رسد چون خبر بریخ می مانند حالت و سخنشان آن باشد که گویند بدر ما چنین بود و چنین کرد و طرفه آن که افاضل و مرهمان هر مست از سخایت و بطر ایشان در رنجند» در وصف تلک!

۴۴ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۶: «مطربان را صلح فرمود و شمر را تفرود و در رای و زن امیر در انتخاب وزیر منتقل می کند که وقتی بر نصیر، ابوالحسن ساری و امیر می کند، سلطان محمدر می گوید: همه کافی است انا بالا و عمامه او را دوست ندارم» ص ۲۶۶

۴۵ - تاریخ بیهقی ص ۹۶: «غرض من آنست که تاریخ پایه نویسم و بنامی بزرگ افزاشته گردانم چنان که ذکر آن تا آخر روزگار باقی مانده»

۴۶ - «مفراطه»

46 - "Unexamined life is not Worthgiving."
47 - "Without a sence of History a politician would be blind." (Sir Harold Wilson.)

۴۸ - از محنتمان دستگاه غزویان انموله ۳۲۳ - زغات ۳۳۱ یا ۴۲۲ هـ: ویس اصحاب رای در خراسان، برای اطلاع از تفصیل احوال او نگاه شود به «ابوسعید نامه ص ۲۲۶ به قلم واقف این سطور»

۴۹ - از رؤسای ترکمانان که سعود غزنوی را شکست دادند [سال ۴۲۱ هـ] خراسان را تصرف شدند و در اندک مدتی عراق را تا بغداد گرفتند (سال ۴۴۷) برای اطلاع از تفصیل رجوع شود به «ابوسعید نامه ص ۱۹۸، شماره ۱۹۷۳ - انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ هـ ش

۵۰ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۲ و مناسب است عبارت بیهقی با مضمون شعر ذیل:

ظالم از بر جبرخ رانند باد بسای سلطنت
او مظلوم از پی او همچو باد صحر صراحت

(شید سائل) تذکره نصر آبادی ص ۳۵

۵۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۵۴
۵۲ - تاریخ بیهقی ص ۵۶۳: «کار جنگ نازک است. خداوندان صلاح و احزین باب سخن باید گفت بنده تا تواند در چنین ابواب سخن نگوید»

۵۳ - تاریخ بیهقی ص ۳۵۹: «از پدرم شنودم که فاضلی بر الهیتم نوشیده گفت: «ووی مریدی قراخ مزاح بود» ای ابوالقاسم! ابوالقاسم رازی مریدی در تیشابور بوده است که کبیرک پروردی و نزدیک ابونصر آوردی و باصله بازگشتی»

۵۴ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۷: داستان افشین و بردلف و ص ۲۸۰: یحیوب و فرزندان پویه ماهی گیر و سامانیان
۵۵ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۹: «اگر کسی گوید بزرگوار با رفقا که کار امارت است اگر به دست پادشاه کامگار و کاردان محنتم افتد به وجهی صبر یزد و از عهده آن چنان بیرون آید که دین و دنیا او را به دست آید و اگر به دست عاجز می افتد او بر خود درمماند و خلق بر وی»

۵۶ - در مشوی [دغبر] بیت ۳۹۰۷ - ۳۹۱۰ ص ۲۴۸ طبع بکلمون] می خوانیم:

کرد سردی از سخندانسی سوال
حق و باطل چیست؟ ای نسکر مقال
گویی را بگرفت و گفت این باطلست
چشم حق است و بقیشت حاصلست
آن به نسبت باطل آمد پیش این
نسبت اغلب سخن ها ای اسین
زافساب از کرد خفاش احتجاب
نیست سحجوب از خیال آفتاب
و متنی گفته است:

خُدّ ما شرّاً و ذمّاً فیئنا سمحت به
فسی ظلمتک الشمس ما افتاک غنّ زحمتی
۵۷ - تاریخ بیهقی ص ۹۲: «به گفتار مردمان مشغول نباید بود و صلاح تلک نگاه باید دانسته»

58 - "Sticks and stones may break my bones, but words will never hurt me."

۵۹ - گفته اند «سیاستمدار باید عوام فریب باشد آسانباید فریب عوام را بخورد» و این سخن شبان نامی بسیار است.
۶۰ - تاریخ بیهقی صص ۲۸۴ و ۲۸۵: «پادشاهان محنت را ست باید کرد بر افراشتن بنام مالی که هر چند در طبع ایشان سرشته است. به سخن و بیعت کردن آن را بجنایتند و امیر او گردنکش با همت بلند از آن بوده اند که سخن را غزینماری کرده اند»

۶۱ - تاریخ بیهقی ص ۶۶۵: «نگر نا کار امروز به سر نیفتگی که هر روزی که می آید، کار خویش می آورد و گفته اند کار امروز به فردا افکنند از کاهلی تن است» و ص ۷۸: «همه ها را نباید گذاشت که اتیار شود و خوار گردن کن کار این دل نشغولی آورده است»

۶۲ - تاریخ بیهقی ص ۴۶۷: «ملوک هر چه خواهند گویند و با ایشان حجت گفتن روی ندارند به هیچ حال»

تعیین احمد بنالکین بمسبیه سالاری هند!

۶۳ - تاریخ بیهقی ص ۱۸۴: «فرمانبرداری باید نسد آنچه خداوند فرماید» و ص ۳۲۲: «محمود غزنوی فریب و بالفیج و جاموس مای می گوید! بدویان بونصر بود هر چه در کار پدر ما [محمود] بود به ما می نیشنی از بهر پدری که بدویان خلیفت هرات بوده و بیهقی با تأسف پاسخ می دهد: «دریغ که من امروز این سخن می شنوم» امیر گفت: «اگر بعد وقت می شنوی چه می کردی؟ گفتیم: بگفتی تا قیفا» بریدندی و از دیوان بیرون کردندی که دیر خاین بکار نیاید»

۶۵ - خودنمایی در ادب فارسی مفهوم ناپسندیده است کرامات تو گر در خودنمایی است تو فرعونی و این دعوی خودنمایی است کسی کماو راست با حق آفتابسی نباید هرگز از وی خودنمایی و گفتن راز» خودنمایی شیوه من نیست، چون دیوار باغ گل بعد امان دارم اما خسار بر سر می زسم

۶۶ - در حکم و امثال و ادب و فرهنگ ایران، شهرت ظلمی، نکوش و در برابر از قبول و گمانی ستاننده است از سخنان «ابوبکر شبلی» از زهاد و شیوخ صوفی

در گذشته در ۳۳۴ هـ است؛ و کاشکی گلشن نایب بود می تا سرا نشناختنی. [عطار، تذکره الاولیاء، ج ۲، ص ۱۶۵ طبع لبنان] بحث گسترده و دلائل شریح حصول شهرت و بسا عکس آن را بعضی مثال در کلبه و مکتب امیرالمؤمنین نصرانی منسب می توان ملاحظه کرد. اجمالاً رابین بیت را نیز بخوانید:

گمنایم از آنست شهرت برهاند
کاری که فلک کرد به کس نام این بود
علاوه می کنیم که بدنامی نزد اهل ملایط محمود و نزد آن‌ها.
رد مخلوطه دلیل بر قبول خالق است و بدنامی نوعی آسودگی است:

هر که پیراهن به بدنامی درسد آورد شد
بر زلیخا طمن ارباب سلامت عار نیست
۶۲ - تاریخ بیهقی ص ۲۵۰: «و از مکر دشمن این نشاید بود»

۶۸ - ... افتاد که ندیم حضرت سلطان را ازو بیاید و باند که سر برود حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان بر حلو بیاید بودن که وقتی مصلحتی بر نهد و دیگر وقت بدفشنامی خلعت دهند. [گلستان سعدی، باب اول در سیرت پادشاهان ص ۳۴ چاپ مرحوم قریب]

۶۹ - سبب گوش را گفتند: نو را ملازمت صحبت شیر بدیه وجه اختیار افتاد؟ گفت: تا فطرت صفتش می خورم و از شر دشمنان در پناه صولتش زندگانی می کنم. گفتندش: گشون که بطلن حسابش در آمدی و بشکر نصیحتش اعتراف کردی. چرا نزدیک تر نیایی؟ تا با خلقه خاصانست در آورد و از بندگان مُخلَصت شمارد؟ گفت: از بطنش او همچنان اینست نسیم. [گلستان سعدی ص ۳۳ و ۳۴] سبب گوش، جابجوری است که ملازمت شیر را اختیار کرده است که فریادگان پیشایش شیر رود و جانوران دیگر را از آفت شیر خیزد از سر سازد و گویا همان است که در شعر خاقانی در روانه خوانده شده است:

عادل غضنفری نو و پروانه نو سن
پروانه در پناه غضنفر، نکوتر است
پروانهوار بر سپی شیران نهند سپی
تا آید از کفنگ گوران کبابان
و نظیر آن رباعی مذکور در در زبان نامه است:

دیدم مگی تنه بر پهلوی شیر
گفتم چه کسی؟ که سخت شوخی و دلبر
گفت ای سره، خسرو ددان را چه زسان
کز پهلوی او، گرسنه بسی گرسد سیر
[سرزبان نامه، باب هشتم ص ۲۱۸ چاپ لبنان] و محمدالقرین در اوینیه در هر زبان نامه آورده است:
«صفت پادشاه و قرینت جوار او، به گرمای گرم ماند که هر که بیرون بود، بارزود خواهد که اندرون شود و هر که ساعتی درون او نیست، و از دلخ حرارت آب و ناسازگاری هوا متأثری شد خواهد که زود بیرون آید.» [سرزبان نامه، باب هشتم ص ۲۵۳ چاپ مرحوم فروزی] در تذکره الاولیاء نیز می خوانیم:

در نسیاب که حلو کبید از صحبت سلاطین که ایشان را رای چون رای کودکان بود و صولت چون صولت شیران، و گفت شیوه سلاطین آنست که از ایشان عبرت نیست و بسا ایشان طاقت نیست. [تذکره اولیاء صص ۱۶۵ و ۱۶۶ ج ۲ طبع

لبنان] اما در توجیه خدمت سلطان بر زبان نیلی رفته است که «اگر من خدمت سلطان نکرده بودم، خدمت مشایخ توانستی کرد و اگر خدمت مشایخ نکرده بودم، خدمت خدای توانستی کرده.» [تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۱۶۶]

۲۰ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۹: «چاکران و بندگان و از زبان نگاه باید دانست که محال است رویاهان را با شیران چغین.»

۷۱ - [در وضع کارها در راه بلخ درباره راستی و امانت و خدمت خواجه حسن کدخدای امیر محمد - که خزانه را بمحمد امیر سعید سپرد - می نویسد: «... چون دانست که کار خداندش [امیر محمد] بود، دل در آن مال بست و خورشش را بدست تیطان نداد و راه راست و حق گرفت، که مرد با خرد تمام بود و گرم و سرد جنبه و کتب خواننده و عواقب را بدانست، لا جرم جاهش بر جای ماند.» تاریخ بیهقی ص ۹۳، ۷۲ - بر نازدشار می گوید: «صالح است که آنسی در شبانه روز، یک ساعت ابله نباشد، فرزانهگی و عقل در این است که از یک ساعت تجاوز نکند»

۷۳ - تاریخ بیهقی ص ۵۹۶: «خاک بر سر آن خاکسار که خدمت پادشاهان کند که با ایشان وفا و حرمت و رحمت نیست، من دل بر همه بلاها خوش کردم.» [ارتعش از امیر و مردن بر نضر شکان]

۷۴ - تاریخ بیهقی ص ۶۰: «احسن کسی باشد که دل در این گیتی نهدار و فرستگار بنده و نعمت و جفا و ولایت او را به هیچ چیز نرسد و خردندان بنو فریفته نشوند»

۷۵ - تاریخ بیهقی ص ۱۷۷: «هر کسی آن کند که از اصل وی سزد»

۷۶ - تاریخ بیهقی ص ۱۶۱: «سزد بسی عیب نباشد و الکمال قوه مند»

۷۷ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۵: درباره «احمد عبدالعصمه می نویسد: «شغل وزارت سخت نیکو پیش گرفت و سرتیپی و نظامی نهاد که سخت کافی و شایسته و آهسته و تدریجی و معاضلت دان بود - و با چندین خصال ستوده، سردی تمام و کارهای نیکو بسیار کرد که مقرر گشت که این محتشم چه تمام مردی بود، و با این کفایت دلیر و شجاع و بیازهره، آنگاه به تقاط ضح او که البته انگشت شمار و پیش از دو نیست می بردارد و می افزاید: «فلسی معصوم نتواند بوده»

۷۸ - تاریخ بیهقی ص ۲۲۵: «بندگان گناه کنند و خداوندان در گذارند و بنده زبان غیر ندارد، خداوند آن کند که از بزرگی وی سزد.» [بازداشتن غازی و رسیدگی به کار او.]

۷۹ - ابو سعید نامه صص ۲۸ و ۲۵

۸۰ - تاریخ بیهقی ص ۵۲۰: «از زمانه ساجان آمد کر اهیسی دید و درشتی پیش آمد، آخر نیکو شود و بهجوری که آب رفته بگه دوبار آب باز آید و دولت افغان و خیزان بهتر باشد جان باید که بماند و مال آید و شود و محتشم که از آن بر دل آزاد مردان رنج آید علی الاطلاق و هر کس بشنود گوید نیاست به محنت نغمزنده»

۸۱ - تاریخ بیهقی ص ۵۲۷: «گذشته را باز نتوان آورد و تلاشی کرد»

"It's too late to ruin the past so work on the Future."

۸۲ - تاریخ بیهقی ص ۳۷۶ و ص ۱۸۷: «محم مردا که دل درون جهان بند که نمشی بعد و زنت باز ستانده»

۸۳ - تاریخ بیهقی ص ۳۵۱
۸۴ - تاریخ بیهقی ص ۲۲۶
۸۵ - تاریخ بیهقی ص ۶۰، ۶۱، ۱۶۵، ۲۲۹، ۳۳۳، ۳۳۶

۳۵۱، ۳۶۵

۸۶ - «الموت نفاذ و فی کف» جواهر ینتاز بینه العیاد

۸۷ - تاریخ بیهقی ص ۳۶۵

88 - "Death is a great leveler. A King dies as well as a poor man."

۸۹ - تاریخ بیهقی ص ۲۶۶

۹۰ - تاریخ بیهقی ص ۲۳۱: «عانت زمانه چنین است که هیچ چیز بر یک فاعله بنماید و نتیج همه چیزها راه باید.»

«احوال جهان را یکسان نیست و ناسر بسجای است، خللا را دریافت باشد.» ص ۳۲۹

"There is one thing solid and fundamental in politics ... The law of change. What is up Today, is down to tomorrow." Richard Nixon.

۹۱ - تاریخ بیهقی ص ۴۰۷: «شرط آنست که نام نیکو یادگار مانده»

«مردان را جهه اندو آن باید کرد تا یک با وجهی گردند و نامی، چون گشتند و شد اگر در محنت باشند با نعمت ایشان حرمت دارند...» ص ۲۹

«غایت کار انسی مرگ است، نیکوکاری و خوی نیک بهتر تا بعد جهان سود دارد و بردهد.» ص ۲۵ و ۲۶

«هر که بمعقل وضع رسید اگر چه چون گل کوتاه زندگی باشد، عقل آن را عمر دراز نسزد بسخن آثار و طیب دیگر.»

[کلبه و دمنه ص ۶۳ چاپ سینوی]

کلام آخر

نصرت الله محبی



ارزنده و کم نظیر، یک عمر معلمی با افتخار، معلمی به معنای مطلق کلمه نام و یاد یوسفی‌ها را زنده نگاه می‌دارد و مگر نه اینکه:

سعدیا مزد نکونام نسیمرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویسی نسیرند بی شک هیچ یک از این درگذشتگان با آن عظمت روحی که در آنان سراغ داریم، حتی مجلس بزرگداشت و یادنامه‌ای را هم از ما انتظار ندارند، هر چند:

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است چون من از [دست] برقم دل بیگانه سوخت

یوسف مصر ادب رخت زیستان کشید بلبل روشن روان سوی گلستان برفت نامه قابوس چون کاغذ زر می‌برند چشمه روشن به جاست، مرغ خوش الحان برفت در یکی دو سال اخیر جامعه ادبی ایران بی‌دری در مرگ عزیزان و پیش کسوتان خود به سوگ می‌نشیند، هنوز داغی را فراموش نکرده داغ دیگری را بر سینه خود سنگین می‌یابد و مرگ هر عزیزی، البته سخت و جانفرساست، اما چرا بگرییم و چرا متأسف باشیم، یوسفی‌ها زنده واقعی بودند و هستند، یک عمر زندگی پربار، صدها کار تحقیقی،

آنچه آنان در جستجویش بودند و باید ما را نیز به فکر وادارد؛ این است که آیا می‌توان امیدوار بود کسانی راه آنان را ادامه دهند، زیرا گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم، فکر و ذکر یوسفی‌ها این بود که: چه کار تازه‌ای در جامعه ادبی روی داده و چه تحول تازه‌ای صورت گرفته است؟ چه کسانی به وادی قلم قدم نهاده‌اند؟ چه در چنته دارند؟ چه می‌نویسند؟ چگونه می‌نویسند؟ آیا آموخته‌ها را به درستی به کار می‌بندند و...

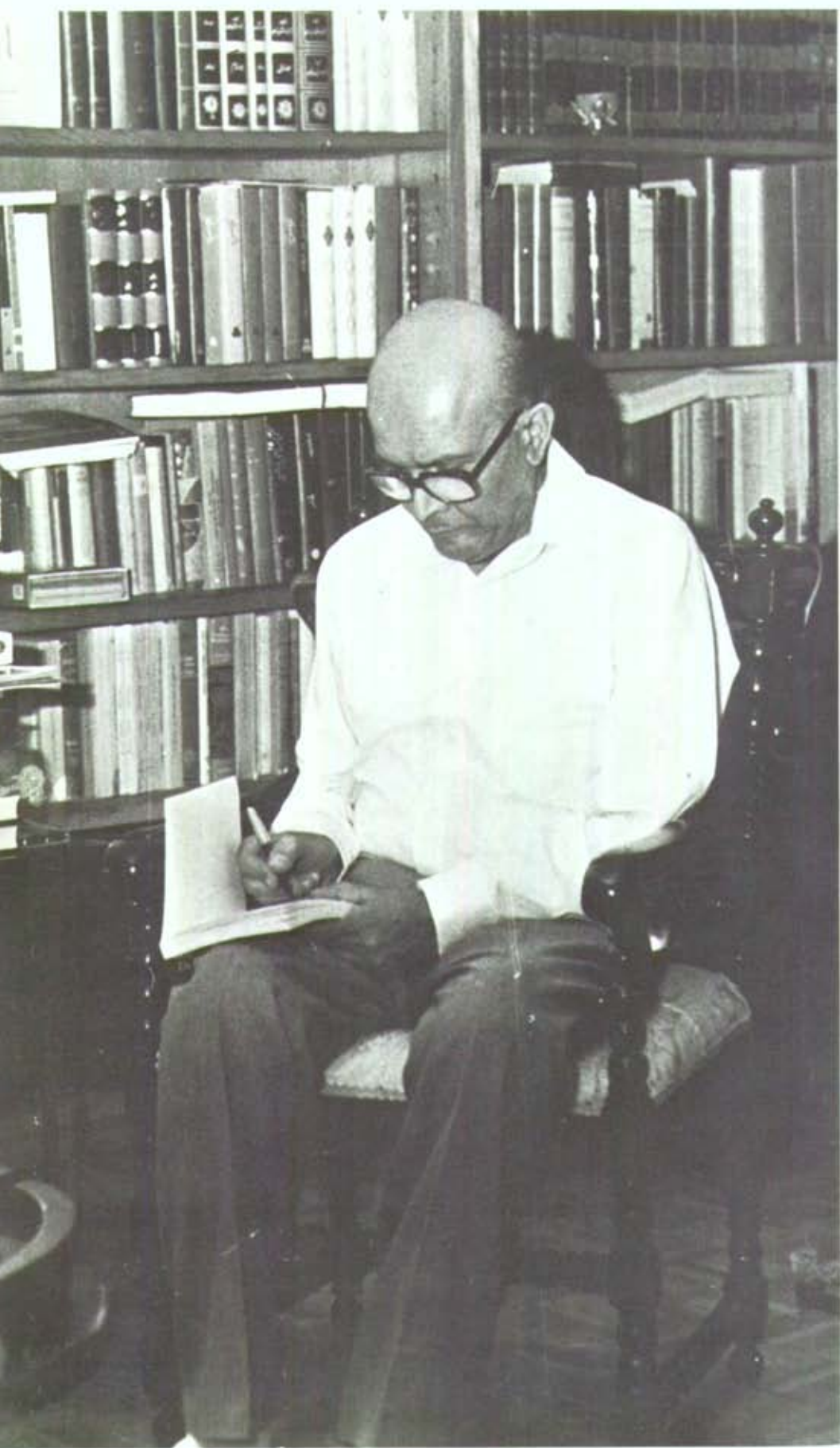
در سرزمینی که من و تو زندگی می‌کنیم، فردوسی‌ها، مولوی‌ها، سعدی‌ها و حافظ‌ها زیسته‌اند، جای جای این خاک و ذره ذره این هوا مملو از عطر یاد، خاطره و اندیشه والای ایرانی و اسلامی است. بر دوش من و تو امانتی سنگین نهاده‌اند، تمدن کهن ایرانی و اسلامی ما زنان و مردانی امین و کوشا می‌طلبد، حفظ و اشاعه و تکامل بخشیدن به این فرهنگ بر ما تکلیف است، بکوشیم اساتید ایرانی کوشا و مخلص باشیم.

و دیگر سخن آن که یوسفی‌ها به قدر توان در حفظ و تکامل این فرهنگ کوشیدند، کار خود کردند و بار خود بستند، اینک من و تو مانده‌ایم و این راه دراز، با دورنمایی البته روشن‌تر، اگر بی انصافی‌ها، خودبینی‌ها، خودمحوری‌ها و تنگ‌نظری‌ها را به یک سو نهاده، دست در دست هم دهیم نام و آوازه این فرهنگ همچنان بر نازک جهان خواهد درخشید.

سدیگر آنکه: «اینان که بجایند نباید بی»
اینان را دریابیم، شناختن و شناساندن این بزرگان بازمانده، بهره‌وری از محضرشان، ارج نهادن بر مقام والای علمی و ادبیشان کمترین کاری است که می‌توان کرد، زندگان را دریابیم.

۱ - دیوان حافظ، در اصل چنین است:

آشنایی نه غریب است که دلسوز من است
چون من از خویش برقم دل بیگانه سوخت



محمد علی جناح

